

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
پنج‌شنبه ۱۳۸۵/۰۵/۰۲

۲

تاریخ و زبان در افغانستان

ن ب ل ع م ر ح ي ع ل ة

ع

ن ل ت س ا ع ف ا

تاریخ و زبان در افغانستان

علل تشتت
فرهنگی و اجتماعی

نگارش

نجیب مایل هروی

چاپ دوم

تهران - ۱۳۲۱



مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

فرهنگی و اجتماعی

شماره ۱۴

هیأت بررسی و گزینش کتاب

دکتر یحیی مهدوی، دکتر سید جعفر شهیدی، دکتر جواد شیخ الاسلامی

ایرج افشار (سرپرست انتشارات)

چاپ دوم

تهران - ۱۳۷۱

تعداد دو هزار نسخه ازین کتاب در شرکت افست «سهامی عام» به چاپ رسید

بنام پروردگار

یادداشت واقف

اول : طبق ماده ۲۳ و قفسه اول مورخ یازدهم ۱۳۳۷ ه. ش. (... داکم باید صرف ترجمه و تالیف و چاپ کتب رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین بگفت به مجله آینده در صورت احتیاج و استناد دادن جوایز به نویسندگان شرح دستور این و قفسه گردود.)

دوم : هدف اساسی این بنیاد فی طبق ماده ۲۵ و قفسه (... تقسیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران میباشد. بنابراین کتبی که با وجود این موقوفات منتشر شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی و ادبیات عمومی نباید با (آراء این موقوفات چاپ شود.)

سوم : طبق ماده ۲۶ (مقداری از کتب رسالات چاپ شده با وجود این موقوفات باید بطور هدیه و بنام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه ها و مراکز علمی عمومی ایران خارج و بعضی از دانشمندان ایران و متشرقیان خارج مستند شود.)

چهارم : چون نظر بازگمانی در اشعار این موقوفات نیست و تا حدی نگلیان هم جایز است طبق ماده ۲۷ و قفسه هیچ کتاب رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی را اندازهای تمام شده با افزایش صدی دو باشد قیمت گذاری شود (... این افزایش ۲۵ درصد بواسطه حداقل حق الزحمه فروشنده گان و غیره است که برای پست غیر تحمل شود. از کتاب فروشان تقاضا داریم که در این امر خیرگی که ابد اجنبه تجارتی ندارد با مایاری شرکتی سعی نمایند.

پنجم : براساس موافقت نامه دوم مورخ ۱۳۵۲، ۲، ۱۲ که میان آقاف و دانشگاه تهران امضاء رسید، قسمتی از رقبات مانند جایگاه سازمان اخذ نامه خود مختار و بستان شناسی بطور رایگان دانشگاه تهران و ... شد و رقبات دیگری هم با آراء طبق ماده دوم برای اجرای مفاد و قفسه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و

نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران، به استثنای کتب درسی، میباشد در اختیار دانشگاه و طهران قرار گیرد و
وصول نموده و بنام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

هشتم : چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده مقرر شد است که از طرف ریاست دانشگاه و بلیغ از متولیان
این موقوفات که از طرف اهف نیز بصورتیکه آثار و اشارات بنیاد معین شده و باشد برای سرپرستی امور
امور جزو نشر کتاب انتخاب شود، (ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای ملی است
است) از طرف اهف نیز بصورتیکه نامه نامبرده معین شد و بسمت سرپرست انتخاب برقرار نمودند.

هفتم : چون محارمه و این بطور بواسطه کبر سن (۸۶ سال شمس) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی
این کار بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره بفرزند
ارشد خود ایرج افشار و ائمه از کردم. درین چند سال اخیر هم که دو جلد از تألیفات خودم از طرف
موقوفات بطبع رسید و با کوشش و سرپرستی می بود است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا
ترجمه و نشر کتاب هستند میتوانند با مراجه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با اهداف
این بنیاد یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تحمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک زبان می
دانی همه ایرانیان است، میباشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز بهر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشار یزدی

آذرماه ۱۳۵۸ ه. ش.

مستطاف

تکمله سوم

کتبی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع می‌شود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همه تألیفات و مجموعه‌هایی که به قلم واقف منتشر شده یا می‌شود صد درصد این مطابقت را ندارد، بسبب این است که واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشته، ولی زمانی که دارائی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه‌هاست بمعده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غائی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است دربرداشته باشد، کتبی که بوئی از «ناحیه گرائی» و «جدائی طلبی» و حکایت از رواج زبانهای خارجی بقصد تضعیف زبان دری، و دیگر چیزهای تفرقه آمیز و روشها و سیاستهای فتنه انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه، چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ نامه فارسی که دایره مانند یعنی «انسیکلوپدی» باشد، و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می‌توان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود بشرط اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعد از ممات یا هرکس و دستگاهی که قانوناً قائم مقام آنها باشد.

در تکمله دوم (یادداشت واقف) منتشره در جلد سوم «افغان نامه» نگاشتم که «کتب و رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ می‌شود باید منزّه باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی و ادبی و ایران شناسی...» و در پایان آن تکمله افزودم «بیم داشتم که مبدا چنین رسالاتی سالها بعد از ما، نخوایسته و ندانسته، بوسیله این بنیاد چاپ شود پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود.»

عمده مخاطب این یادآوریها بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هریک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

تا زمانی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من ایرج افشار، که به رموز نویسندگی کاملاً آگاه می‌باشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود، و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد. انشاءالله.

اردیبهشت ۱۳۶۲

واپسین نوشته واقف

تکمله و تبصره

یادداشت واقف برای اطلاع نویسندگان

کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع می‌شود باید منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد، و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بوئی از ناحیه گرائی و جدائی طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه‌های محلی و زبانهای خارجی، بقصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتابها و رسالات باید منزّه باشد از روشهای تفرقه آمیز و سیاستهایی فتنه انگیز چه بطور مرموز و چه علنی. مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران شناسی.

کتب تاریخی و ادبی «عالمانه» خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی بفارسی ترجمه می‌شود اگر دارای هر دو جنبه از سود و زبان باشد، باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود قسمت زبان بخشی اگر ترجمه شود باید بقصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد نه جاهلانه، زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه «شاننازه» و هوچی گری. این بنیاد در انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. بگفته نظامی گنجوی:

چون نتوان راستی را درج کردن
 برای چاپ و انتشار کتب و رسالات نه تنها هزینه و حق الزحمه نمی‌خواهیم، بلکه بسبب اهمیت و فوق‌العاده سودمند بودن کتاب جایزه نیز می‌پردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتابهای خود بطور مسلم ضرر مادی دارد، زیرا کمتر از ارزش تمام شدن (از کاغذ و چاپ و غیره) از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مرحوم «ملانصرالدین» باشد که تخم مرغ می‌خرید دانه‌ای دو شاهی، می‌پخت و رنگ می‌کرد و می‌فروخت یک شاهی! عقیده ما بر اینست که اگر در این سود ضرر مادی و مالی می‌کنیم سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می‌دهیم. این زیان را به حساب مصارف وقتی در راه «ایده آل» و هدف ملی خود محسوب می‌داریم.
 برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکمله‌های منتشر شده در ابتدای کتابهای این بنیاد که اضافات و تفاوتهائی با هم دارد توجه فرمائید.

دکتر محمود افشار
 آذر ماه ۱۳۶۲

نظر واقف دربارهٔ جایزه‌های ادبی - تاریخی

سراسر ۷۸/۸/۴

جوایز - جوایزی که در این موقوفات تعیین شده نیز مانند سایر امور آن پیرامون هدف آن است: تکمیل وحدت ملی بوسیلهٔ تعمیم زبان فارسی یعنی کتب و رسالات و مقالات و اشعاری که در پیرامون این هدف نوشته شود، خواه به زبان فارسی خواه به زبانهای دیگر، خواه بوسیلهٔ ایرانیان یا ملل دیگر، خواه در خود ایران، خواه در خارج می‌تواند نامزد دریافت جایزه گردد. برای این کار آیین‌نامه‌ای باید تهیه شود. اجمالاً اصول آن را یادداشت می‌کنم. (دنبالهٔ مطلب نانوشتۀ مانده است).

جایزه‌های داده شده

- ۱۳۶۸ - دکتر نذیر احمد، دانشمند هندی، استاد بازنشستهٔ دانشگاه علیگره (هندوستان)
- ۱۳۶۹ - دکتر غلامحسین یوسفی، دانشمند ایرانی، استاد بازنشستهٔ دانشگاه فردوسی (مشهد)
- ۱۳۶۹ - دکتر امین عبدالمجید بدوی، دانشمند مصری، متخصص ادبیات فارسی
- ۱۳۷۰ - دکتر محمد دبیرسیاقی، دانشمند ایرانی
- ۱۳۷۰ - دکتر ظهورالدین احمد، دانشمند پاکستانی، استاد بازنشستهٔ دانشگاه پنجاب (لاهور)

رقبات موقوفه و مصارف آن

توضیح مقدماتی

شادروان دکتر محمود افشار در سالهای ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۱ بخش اعظم دارائی خود را بطوری که در وقفنامه‌های پنجگانه نوشته است وقف کرد و چون یکی از هدفهای اساسی او انتشار کتابهایی به منظور تحکیم وحدت ملی و تعمیم زبان فارسی بود مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی را به وجود آورد.

واقف در سال ۱۳۵۲ به ملاحظه وحدت منظوری که میان کارهای دانشگاه تهران و نیت خود دید قسمتی از رقبات موقوفات را به دانشگاه تهران سپرد تا آن مقدار از مقاصد مندرج در وقفنامه‌ها که با کارهای دانشگاهی متناسب است برآورده شود.

قسمتی از این رقبات (باغ و ساختمان) به مؤسسه لغت‌نامه دهخدا اختصاص یافت زیرا کارهای آن مؤسسه با مفاد ماده ۳۷ وقفنامه منطبق است. قسمتی دیگر به مؤسسه باستانشناسی دانشگاه سپرده شده، زیرا پژوهش در مسائل تاریخی ایران یکی از منظوره‌های واقف (ماده ۲۵) است. این هر دو مؤسسه در حال حاضر در باغ موقوفات (باغ فردوس شمیران) مستقرند و از آن رقبات به رایگان استفاده می‌کنند.

جز این، محل کتابخانه‌ای که در ماده ۳۹ پیش‌بینی شده است با کتابهای موجود در آن به اختیار دانشگاه تهران گذاشته شد که محققان در رشته‌های تاریخی از آن استفاده کنند.

وضع سی و دو رقبه موقوفات و چگونگی استفاده از آنها در حال حاضر به شرح زیر است:

الف - در باغ فردوس شمیران

۱- ساختمان و باغی که برای بهبودستان پیش‌بینی شده بود (ماده ۳۵)، واقف در سال ۱۳۵۲ آن را با قرارداد برای استفاده رایگان سازمان لغت‌نامه دهخدا به دانشگاه تهران سپرده است. در سال ۱۳۶۹ شورای تولیت موافقت کرد که قسمتی دیگر از باغ به دانشگاه سپرده شود تا با تخریب بنای کهنه، ساختمان جدیدی برای مؤسسه لغت‌نامه دهخدا و مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی به سرمایه مشترک دانشگاه تهران و موقوفه ایجاد شود.

۲- ساختمان و باغ (ماده ششم و وقفنامه چهارم) که برای مدرسه ملی علوم اجتماعی و آکادمی ملی زبان و کتابخانه پیش‌بینی شده بود برای استفاده مؤسسه باستانشناسی و دایر نگاه داشتن کتابخانه به رایگان به دانشگاه تهران سپرده است. محل کتابخانه (طبقه اول همین ساختمان) براساس قرارداد منعقد شده با دانشگاه تهران مورد استفاده کتابخانه مؤسسه است.

۳- ساختمان بزرگ مشتمل بر دوازده دستگاه آپارتمان مسکونی و چهار باب مغازه: درآمد حاصل از اجاره دادن آنها به مصارف مشخص شده (مواد ۱۳ تا ۲۸) در وقفنامه می‌رسد.

۴- ساختمان «متولی خانه»: همسر واقف در آن سکونت دارند.

۵- ساختمان «تولیت خانه»: طبق موافقت نامه واقف در اختیار دفتر مجله آینده قرار گرفته و اکنون یک طبقه آن دفتر موقوفه است.

۶- دو باب دکان در ساختمان کتابخانه برای اجاره دادن.

مساحت عرصه رقبات واقع در باغ فردوس تجریش جمعاً ۱۰۲۳۹ متر است.

۷- هجده شماره تلفن (یک شماره در دفتر موقوفات، یک شماره در دفتر مجله آینده، دو شماره در متولی خانه، دو شماره در مؤسسه باستانشناسی، دو شماره در مؤسسه لغت‌نامه و بقیه در آپارتمانهای اجاره‌ای مورد استفاده است).

۸- پنج ساعت و پنجاه و سه دقیقه از مجری المیاه قنات باغ فردوس: به مصرف آبیاری باغ می‌رسد.

ب - در خیابان آفریقا (جردن) نزدیک تقاطع میرداماد و جردن

۱- سه قطعه زمین متصل بهم بمساحت ۵۸۸۵ متر: طبق موافقت قبلی و تأیید شورای تولیت برای ایجاد ساختمان دبستان اختصاص یافت و به وزارت آموزش و پرورش به اجاره واگذار شد و اینک دبستان دکتر محمود افشار در آن دایر است.

۲- یک قطعه زمین به مساحت ۱۱۰۰ متر در کنار رقبه پیشین: طبق تصمیم شورای تولید برای احداث تأسیسات دانشگاهی اختصاص یافته و به دانشگاه صنعتی امیرکبیر واگذار شده و اکنون در حال احداث ساختمان برای ایجاد استخر سرپوشیده و کتابخانه است.

ج - در مبارک آباد بهشتی (شهر ری)

۱- اراضی مزروعی به مساحت ۳۸۲۰۷۰ متر مربع که طبق قانون مصوبه مجلس شورای اسلامی به ملکیت و تصرف موقوفات بازگشته فعلاً در اجاره به زارعان صاحب نسق است. اما براساس تصمیم شورای تولید و عقد قرارداد مقدار ۲۷۰۵۱۴ مترمربع جهت خانه سازی برای فرهنگیان به شرکت تعاونی مسکن فرهنگیان شهرستان ری به اجاره واگذار شده و بقیه (بالغ بر ۱۱۱۵۵۶ متر) به حالت پیشین باقی است.

۲- یک قطعه باغ به مساحت ۳۵۱۸۱/۵۰ مترمربع با حقایق رودخانه کرج طبق موافقت نامه واقف به دانشگاه تهران سپرده شده. براساس پیشنهاد دانشگاه تهران و تصویب شورای تولید اکنون مقرر است دانشگاه تهران پس از دریافت موافقت مقامات مسئول در آن به خانه سازی برای دانشگاهیان اقدام نماید.

۳- یک قطعه زمین به مساحت ۱۵۲۰ مترمربع به آن باغ که طبق ماده ۳۱ وقفنامه برای گورستان دانشمندان ایرانی و متولیان بود به مناسبت مجاز نبودن دفن در محدوده شهری، شورای تولید موافقت کرده است این رقبه به رقبه ردیف دوم منضم باشد.

د - در یزد

شش دانگ یک قطعه باغ و ساختمان در طرزان ییلاق مشهور یزد که به اختیار وزارت آموزش و پرورش قرار گرفته و دبستان به نام محمد افشار (برادر واقف) در آن ایجاد و تولید آن به همان وزارتخانه واگذار شده است. مصارف موقوفه

۱- تالیف، ترجمه و چاپ کتب و رسالات مربوط به لغت و دستور زبان فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ صحیح و کامل ایران (ماده ۲۵ تا ۲۸ و وقفنامه). تا زمان حیات واقف پانزده جلد انتشار یافته بود.

۲- کمک به انتشار مجله آینده از راه خریداری سالیانه ده درصد از تعداد چاپ شده آن مجله، برای اهداء رایگان به دانشمندان، و ایران شناسان و کتابخانه های کشورهای مختلف (ماده ۳۳ و وقفنامه اول و ماده ۴ و وقفنامه پنجم).

۳- اعطای جوایز جهت تشویق دانشمندان، دانش پژوهان و شعرا و نویسندگان بالاخص به بهترین نویسندگان و شاعران مجله آینده (ماده ۳۴ و وقفنامه). از سال ۱۳۶۸ دادن جایزه آغاز شده است.

۴- اهدای مقداری (حد اکثر ۱۵٪) از انتشارات موقوفه به کتابخانه های کشور و خارج از کشور و دانشمندان ایرانی و ایران شناسان خارجی (ماده ۲۶ و وقفنامه).

انتشارات و یادداشت واقف

یادداشت مرحوم واقف درباره سیاست و هدف انتشارات موقوفه و تکمله های آن درباره نحوه انتشار کتابهایی که درین مجموعه می باید به چاپ برسد، به خواسته و تأکید آن مرحوم همیشه به چاپ می رسد تا خوانندگان از هدف و منظور واقف در بنیادگذاری موقوفه و چگونگی مصارف آن آگاهی بیشتر به دست آورند.

شورای تولید، پس از وفات واقف (که خود نخستین متولی بود) مقرر داشت بنیاد موقوفات براساس وقفنامه و نیات واقف راساً به اداره امور انتشارات بپردازد. بدین منظور آیین نامه اجرایی در اسفند ۱۳۶۵ از تصویب شورای تولید گذشت و برای گزینش کتاب، هیاتی مرکب از یک نفر از متولیان مخصوص و دو نفر از دانشمندان کشور به انتخاب شورای تولید تعیین شد.

جایزه های ادبی و تاریخی

ماده ۳۴ و وقفنامه اول - چنانچه درآمد موقوفات به مقدار قابلی افزایش یابد واقف یا شورای تولید می تواند علاوه بر تالیف و ترجمه و چاپ کتب مبلغی از آن را تخصیص به جوایز برای تشویق دانشمندان و دانش پژوهان، نویسندگان و شاعران بدهند، بالاخص برای بهترین نویسندگان و شاعران در مجله آینده. بنابراین باید شعرا و نویسندگان را به سرودن اشعار و تصنیف قطعات نظم و نثر وطنی و ملی و اجتماعی، طرح اقتراحات و مسابقه ها و دادن جوایز از درآمد موقوفات تشویق و ترغیب نمود. تشخیص این امور در زمان حیات با واقف است که با مشورت دوستان مطلع خود انجام می دهد، سپس با هیئت شش نفره است که دو سوم از متولیان و یک سوم از هیئت مدیره شرکت مطبوعاتی آینده یا هرکس را که آنها و اینها به جایانشان معین کنند، مرکب خواهد بود.

ماده ۵ و وقفنامه پنجم - به سبب انحلال شرکت مطبوعاتی آینده آنچه در مورد تشخیص امور مربوطه بدان جواز طبق ماده ۳۴ و وقفنامه اول مورخ دیماه ۱۳۳۷ به عهده آن شرکت محول بوده از میان رفته و انجام آن امور منحصرأ به عهده واقف و سپس شورای تولید است که می تواند از اهل بصیرت یاری بخواهند.

از آئین نامه های اجرایی مصوب شورای تولیت

- ۱- در هر سال یک جایزه* به نام «جایزه تاریخی و ادبی دکتر محمود افشار برای زبان فارسی و وحدت ملی ایران» به شخصی که دارای آثار شعری یا نثری برجسته یا تحقیقات ارزشمندی باشد و کاملاً با مقاصد واقف مطابقت داشته باشد، داده می شود.
- ۲- مقدار جایزه نباید از میزانی که هیئت مدیره در هرسال آن را تعیین و برای تصویب شورای تولیت پیشنهاد می کند تجاوز نماید. در صورتی که درآمد موقوفه در سال برای دادن تعداد بیشتری جایزه کفایت داشته باشد شورای تولیت تعداد جوایز مخصوص آن سال را معین خواهد کرد.
- ۳- در صورتی که کسی حائز دریافت جایزه در یک سال نباشد مبلغ جایزه به حساب موقوفه منظور خواهد شد.
- ۴- برنده جایزه منحصراً براساس رسیدگی به گزارشها و پیشنهادهایی که توسط اعضای هیأت رسیدگی و یا سرپرست انتشارات و جوایز در هیأت رسیدگی طرح خواهد شد تعیین می شود. هیچ گونه اعلام قبلی برای اطلاع داوطلبان ضرورت ندارد.
- ۵- سرپرست انتشارات و جوایز موظف است در هرسال گزارشی که حاوی دلایل و جهات لازم در مورد شایستگی شخصی که می تواند برنده جایزه باشد به هیأت رسیدگی ارائه نماید.
- ۶- در انتخاب دانشمندان کشورهای خارجی در صورت تساوی شرایط، اولویت با دانشمندان کشورهای قلمرو زبان فارسی است.
- ۷- در مورد دانشمندان خارجی که برنده جایزه شوند مراتب باید به اطلاع وزارت امور خارجه برسد و از آن طریق اقدامات لازم معمول گردد.
- ۸- به برنده جایزه منثوری که گویای جهت دریافت جایزه است به امضای رئیس شورای تولیت و رئیس هیئت مدیره و سرپرست عالی در محل موقوفات در روز سالگرد فوت واقف ضمن مراسم پذیرائی داده خواهد شد. ضمناً گزارش آن در جراید و مجلات ادبی و رسانه های گروهی اعلام و جزوای هم که گویای اطلاعاتی درباره شرح حال واقف و نیت واقف و شرح حال برنده جایزه باشد منتشر خواهد شد.
- ۹- جایزه به تناسب ارزش خدمات ادبی و تاریخی برنده آن عبارت خواهد بود از:
 - الف - جایزه نقدی.
 - ب - چاپ یکی از تألیفات برنده جایزه و یا کمک به انتشار تألیف او. درین مورد باید در کتاب مذکور به عبارت مناسبی قید شود که کتاب از محل اعتبار جایزه دکتر محمود افشار طبع شده است.
 - ج - نام گذاری یکی از انتشارات موقوفه دکتر محمود افشار به نام برنده جایزه.
 - د - چاپ مجموعه مقالات تحقیقاتی مرتبط با زبان فارسی و یا تاریخ ایران به نام برنده جایزه مانند آنچه «جشن نامه» یا «نامواره» گفته شده است.
- هـ - خرید مقداری از اثر برنده جایزه در صورتی که شخص بمناسبت اثر مذکور برنده شده باشد.
- و - تشکیل مجامع تحقیقاتی و ادبی و فرهنگی به نام برنده جایزه و به ریاست او در زمینه مسائل زبان فارسی و تاریخ ایران.

بنیاد موقوفات
دکتر محمود افشار یزدی

* شورای تولیت بعداً آن را به دو جایزه تغییر داد. یکی برای دانشمندان ایران و دیگری برای دانشمندان خارجی.

شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوانعالی کشور - وزیر فرهنگ - وزیر بهداشتی (رئیس شورای تولیت) - رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان اول هریک از آنان طبق ماده ۲).

متولیان منصوص

- در هر مورد ابتدا نام متولی منصوص که در وقفنامه است آورده شود و سپس به ترتیب تاریخ نام کسی که به انتخاب متولی منصوص پیشین به جانشینی معین شده است.
- ۱- مرحوم الهیار صالح (منصوص در وقفنامه، از ۱۳۴۱) - دکتر مهدی آذر - دکتر یحیی مهدوی - دکتر منوچهر مرتضوی.
 - ۲- مرحوم حبیب الله آموزگار (منصوص در وقفنامه، از ۱۳۴۱) - دکتر جمشید آموزگار - دکتر علی محمد میر (از اسفند ۱۳۶۴) - دکتر حسین نژادگشتی.
 - ۳- مرحوم دکتر محمد علی هدایتی (منصوص در وقفنامه، از ۱۳۴۱) - دکتر جواد شیخ الاسلامی (از سیزدهم آذر ۱۳۶۳) (نایب رئیس شورای تولیت به انتخاب شورای تولیت).
 - ۴- بهروز افشار، به انتخاب واقف، از چهاردهم اردیبهشت ۱۳۴۸ [دبیر شورای تولیت به انتخاب شورای تولیت طبق ماده ۷].

متولیان منسوب (فرزندان)

- ۵- ایرج افشار (طبق ماده ۲ وقفنامه ها) [بازرس و سرپرست عالی موقوفات به انتخاب شورای تولیت طبق ماده ۷].
- ۶- مهندس نادر افشار (طبق وقفنامه های ۴ و ۵).

بازرستان موقوفات

آقای دکتر محمد رحیمیان رئیس دانشگاه تهران - ایرج افشار.

هیأت مدیره

- به انتخاب شورای تولیت طبق ماده ۸ برای مدت سه سال از مهرماه ۱۳۶۹.
- دکتر سید جعفر شهیدی، استاد دانشگاه تهران و رئیس مؤسسه لغتنامه دهخدا و رئیس سازمان گسترش زبان فارسی.
- دکتر جواد شیخ الاسلامی، استاد دانشگاه تهران و عضو شورای تولیت: جانشین رئیس هیأت مدیره.
- نعمت الله فیض بخش: مدیر عامل.
- دکتر محمد ذوالریاستین، از سازمان لغتنامه دهخدا: دبیر.
- نظام الدین شفائی نیاکی: از دانشگاه تهران: خزانه دار حسابدار.

هیأت گزینش کتاب و جایزه

دکتر یحیی مهدوی - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ الاسلامی - ایرج افشار (که طبق یادداشتهای واقف و تأیید شورای تولیت سرپرست امور انتشارات است).

مسئله فارسی و پشتو را صمیمانه و محققانه عنوان نکرده‌اند. هم فارسی زبان و هم پشتو زبان با عصبیت تندی با یکدیگر مقابل شده‌اند، و این برخورد دستمایه بی‌هویتی هر دو طرف شده است و امیدوارم بنده در این راه عقده‌ای از عقده‌های فراوان را بگشایم.»

این بنیاد دین و سیاست را از تاریخ و فرهنگ و زبان در کار و روش خود جدا میداند و وارد در بحث آنها نمی‌شود. آنچه بیغرضانه و عالمانه نوشته شود و به‌دو کشور برادر و برابر افغان و ایران و هدف این بنیاد ضرری نرساند از منتشر کردن آنها خوشوقت خواهد بود. خود نیز از حق‌گوئی و حقیقت‌جوئی تا آنجا که میسر است پرهیز ندارد.

چنان که بارها گفته و نوشته‌ام، ما از مطبوعات و انتشارات خود نظر تجارتي و سودجوئی نداریم. موقوفات ما بقصد خدمت به عامه است از راه فرهنگ. تنها چیزی که بیش از هر چیز دیگر نظر ما را بخود جلب میکند و علاقه شدید بدان داریم نگاهبانی از فارسی دری رایج در ایران و افغانستان و بعضی کشورهای دیگر است.

چون اکنون صحبت ایران و افغانستان در میان است و زبان فارسی دری رایجترین زبانها در هر دو کشور است عنان سخن را مخصوصاً بدان سو میکشانیم، زیرا متأسفانه کسانی در افغانستان پیدا شده‌اند که بمبارزه با آن برخاسته‌اند.

نخست می‌خواهم بدانم که آیا زبان دری متعلق به خود افغانستان است یا برآن کشور از خارج تحصیل شده است. سپس، آیا گسترش آن در آنجا بسود ملت و کشور افغان است یا بزیان آن.

این زبان در درجهٔ اول زائیده و پرورش یافته

افغانستان است نه ایران، اما استانهای ایران هم بعد از خراسان یکی پس از دیگری، با راه‌گشائی شعرا و نویسندگان، زبان و یا لهجه محلی را کمابیش رها کرده و زبان دری خراسان را برگزیدند، بطوری که چند صد سال بعدتر در شیراز و گنجه و شروان هم زبان ادبی شد، و مولوی بلخی و دیگران آنرا به آسیای صغیر و دولت عثمانی سوغات بردند.

در حال حاضر هم رایجترین زبان، و زبان علم و ادب افغانستان است. هیچ‌کس نمیتواند منکر شود که پشتو يك زبان محلی و محدود است که جز در قسمتی از افغانستان و قسمتی از پاکستان گوینده مادرزادی و ادبیات قابل توجهی هم ندارد، در صورتی که فارسی زبانست که رواج و توسعه زیادتر دارد و هزارها کتاب از قدیم و جدید بدین زبان در کتابخانه‌های دنیا جای گرفته است.

آیا حیف نیست چنین زبانی را که زبان خودشان است بردارند و يك زبان محلی نامعروفی را بجای آن بنشانند؟ بهتر نیست که این زبانتها را بحال خود و در کنار هم مانند سابق آزاد بگذارند تا بطور آزاد و طبیعی رشد خود را بنمایند؟

این اشتباه را باید در افغانستان از خود دور کنند که ملت و دولت و کشور مستقل آنست که با کشور دیگر زبان مشترك نداشته باشد، و چون ایران فارسی زبان است افغانستان نباید با او هم زبان باشد!

در کتب تاریخ میخوانیم که فارسی بعد از زبان عرب دومین زبان مسلمانان بود، یعنی در ممالك اسلامی رواج داشت، بطوریکه در کشور بزرگ چین مسلمانان آنجا این زبان را در آداب مذهبی (نماز و غیره) بکار میبرده

و هنوز به کار می‌برند. از طرف دیگر، فارسی دری، زبان رایج ملی افغانستان بوده و هست. حال آیا افغانها می‌خواهند آنرا از کشور خود خلع و طرد نمایند؟ آیا دری زبانهای آنجا راضی هستند؟

آیا دولت امریکا و ملت‌های استرالیا، کانادا و زلاند جدید از این که با انگلستان هم‌زبان هستند ناراضی می‌باشند، یا از آن استفاده می‌کنند. داشتن زبان ملی مشترك با ملل دیگر از ملیت و استقلال کشوری نمیکاهد بلکه باعث عظمت آن است. آیا خوب است که زبان افغانستان دچار سرنوشتی بشود که همسایه او تاجیکستان شده است و خط فارسی آن مبدل به خط دیگری گردد؟ پیش از آنکه چنین وضعی پیش آید بایستی در فکر چاره میبود. اصرار من به عنوان يك نفر ایرانی براینکه می‌خواهم زبان دزی در افغانستان زبان رسمی و ملی باشد این است که هر قدر زبان کشوری توسعه داشته باشد از کتب و مجلاتی که در کشورهای هم‌زبان تألیف و چاپ، و اشعاری که گفته شده یا میشود، میتوان استفاده نمود. خیلی از کتب ادبی و اشعار بزبان فارسی در افغانستان یعنی خراسان سابق و بوسیله خراسانیان نوشته و گفته شده است و امروز ما ایرانیان هم از آنها استفاده می‌کنیم. مردم فرانسه از کتبی که در بلژیک یا در سویس نوشته میشود استفاده می‌کنند، همچنان که سویسی‌ها و بلژیکی‌ها هم از تألیفاتی که در کشور فرانسه میشود بهره می‌برند. امریکا و انگلیس هم که زبان مشترك دارند از نوشته‌های یکدیگر استفاده مینمایند.

پس باید دید که رواج کامل زبان دری در افغانستان بسود افغانستان است یا به زیان او.

در کتاب حاضر که به خامه يك نفر دانشمند افغانی نوشته شده گاهی بعضی کلمات و اصطلاحات یا جملاتی هست که در ایران مصطلح نیست ولی برای ما شیرین و گوشنواز و دلپذیر است. به همین جهت ما آنها را در چاپ نگاه داشتیم و بعضی از آنها را خودمان هم در نوشته های خود بکار برده و میبریم تا کم کم دو لهجه فارسی و دری بهم نزدیکتر بشوند. شاید برخی از آنها در بعضی از نقاط ایران از جمله خراسان کنونی که همسایه افغانستان است در لفظ عامه رواج داشته باشد.

دکتر محمود افشار

تیرماه ۱۳۶۲

بنام خداوند جان و خرد

مقدمه مؤلف

در جهان کم اند ملت‌هایی که همانند دو ملت افغانستان و ایران وابستگی عمیق داشته باشند. این وابستگی هم از جهت مذهبی و اعتقادی است و از جانب فرهنگی و زبان، و هم از طرف مشترکات تاریخی و باستانی. و به نظر نگارنده از همه مهمتر پیوندی است که سزاوار است آنرا «پیوند درد مشترک» نامید.

هر دو ملت شدت وحدت طبقاتی دوره ساسانی را حس کرده، و ستمبارگی «محمودیان» و «مسعودیان» را دیده، گلچینی از زنان هر دو ملت حرامسراهای سنجر و امثال او را پر کرده، هر دو ملت دیده که چگونه بطن زن سفید موی بدست مغولان ناپاک و بی‌باك شکافته شده و مروارید برون آورده شده، هر دو ملت به سوک‌حسنک و زیرگریسته، و یا به دعوت عیارانه یعقوب و ابومسلم لبیک گفته و امروزه نیز هر دو ملت راه تنگیاب شرق و غرب گردیده است.

چنین پیوندهائی را نمی‌توان نادیده انگاشت و چنین مشترکاتی را نمی‌شود بی‌ک بارگی پوشاند.

پس چه چیز است که ما را از هم دور می‌دارد؟ و

چه چیز است که نمی‌گذارد عقده‌های بالا را یکجا منفجر کنیم و همدست هم گردیم و بنیاد افتراق و بی‌اعتنائیها را برکنیم، قدر یکدیگر را بدانیم و از وضع یکدیگر آگاه گردیم...

بر اثر دریافت نابسامانیها نگارنده مصمم شد تا عقده‌های کار را تا آنجا که در توانش هست، بگشاید. بود که آبراهه‌ای باشد برای تفاهم بیشتر بین دو ملت همدل و همدین و همزبان افغانستان و ایران.

خواننده ارجمند و تیزیاب در این اوراق نباید بدنبال دقیقه‌هایی باشد که «درونی» و «برونی» از آنها سخن می‌گویند، و از برای اعمال اغراض واهی و ناخوش خود سنتهایی بنیاد کرده‌اند.

نگارنده در این نوشته‌ها بارتباط دردهای سنگین و ناهماهنگی‌های اجتماعی و فرهنگی دریافت‌هایی دارد مبتنی بر واقعیت‌های روشن و بدور از عصبیت‌های ناخوش ملی و محترز از قهرمان پرستی‌های رؤیائی.

آنچه گفته است کمتر است از ناگفته‌ها، و آنچه آورده است به ارتباط دردهای شگرفی است که همه هموطنان وی آن دردها را احساس کرده‌اند و می‌کنند، ولی احساسشان و برداشتشان از دردها بر بنای دید و بینشی قرار گرفته، که ابراز و عرضه داشت را از آنها گرفته و سلب کرده است.

اما این نوشته نه از باب تحصیل حشمتی بر صفحه آمده، و نه از باب گشایش عقده کسی و یا کسانی، بل خواسته است نمودهای ابتدال را بنماید و آنها را در معرض کاوش و پژوهش همدردان بگذارد، باشد که همگان را به اندیشه مخصوص وادارد تا راه حل‌هایی از برای رفع و دفع این ناسازهای مبتدل رخ نماید. نه آنکه عده‌ای را

برانگیزد و بر عصبیت‌هایشان بیفزاید.
این نوشته ثمره فکری نویسنده به تنهایی نیست،
بل میوه‌ایست که از باغ مصاحبت‌ها و نشست‌ها با دوستان
دانشمند و دیده‌ور تحصیل شده، از اینرو از آنان
سپاسگزار است.

حوت ۱۳۵۹

نجیب مایل هروی

نمودهای تاریخی
(افغانستان قلمرو حیاتی انگلستان)

افغانستان

در قاموس جغرافیائی جهان

تردیدی نیست که پیشینه تاریخی، فرهنگی و یکتا-پرستی مردم افغانستان بس طولانی است و نیز ارزشمند همچون انبوه درختی که ریشه به آب رسانیده و شاخهای سبزینه‌اش سایه ساری گوارا ایجاد کرده، که نشستن به زیر آن مایه شکوه و جلال آن ملت است و دستمایه تکامل و تمدن بنیادی وی، ولیکن با وصف مزبور افغانستان امروزی به باین نام خوانده نشده، بل به نامی خوانده می‌شده که محیط ترو دراز دامن تر بوده، و همه اقوام و گروههای قومی افغانستان را دربر داشته است، چرا که در افغانستان نه تنها قوم افغان (=پشتون) می‌زیند بل گروههای چند میلیونی از تاجیکان و هزارگان و چورآیماکهای تاجیک و لران و کردان و بختیاران و بلوچان و عده کثیری ازبک و ترکمن و هندی (هندیکی، جاتی، کشمیری) و عرب و یهودی نیز زندگی می‌کنند. نام افغان نخستین بار در جغرافیای مجهول المؤلف حدود العالم دیده شده، و در تاریخ یمنی نیز از آنان بعنوان یکی از ارکان جنگی سلسله غزنوی یاد شده است.^۲ ابوریحان بیرونی نیز در کتاب ماللهند می‌نویسد

که قبایل افغانی در ناحیه کوهستانی مجاور درهٔ سند (یعنی منطقه جبال سلیمان) مسکن داشته‌اند.

ادریسی مورخ بنام عرب در شرحی که پیرامون کابل و قندهار نوشته، متذکر شده است که وجود افغانان در ناحیهٔ کابل در قرن چهاردهم میلادی دیده شده، و در هرات در قرن شانزدهم.

باری نام افغانستان با حدود تقریبی امروز در قاموس جغرافیائی عالم در اواسط قرن هجدهم معمول شده است.^۲

از این روزگار به بعد سیل امیران با کوس لمن الملکی سرازیر می‌شود، و چندین دهه ادامه پیدا می‌کند. طی این دوران طولانی خیانت ورزیها دوست و دشمن را ممتاز نمی‌کند، جانبداریها و خصومتها، پیوندها و بریدنها، نه بر بنیان تعقل و استدلال بود، بل بر بنیاد امل بود و هواهای نفسانی.

سوی این بی‌سامانیها و از هم‌پاشیدگیهای داخلی، افغانستان «منطقهٔ حیاتی» انگلستان قرار گرفته بود و بعنوان سدی از برای نفوذ ناپلئون، و روسها به هندوستان تلقی می‌شد.

رعب ناشی از لمن الملکی امیران جاهل از یکسو و تنگی معیشت و اقتصاد ناتوان از سوی دیگر مردم را به یأس و نومیدی و قحطی و گرسنگی کشاند، و در نتیجه مسائل فرهنگی موضعی برای بروز دادن خود پیدا نکرد، جامعه آرامش و آسایش نیافت، تا پدیده‌های فرهنگی پرورش یابد.

نظام بهره‌کش انگلیس که داشتن افغانستان را به ارتباط داشتن هندوستان ارزنده می‌دانست در ۱۲۹۷ بار دیگر بینش استعمارانه‌ای را که در مورد شاه شجاع

دوره

امیر عبدالرحمن خان

نقشه مزورانه‌ای که انگلیسها بوسیله امیر عبدالرحمن خان در افغانستان پیاده کردند تفرقه اندازی بود و ایجاد دو دستگی مذهبی.

امیر مزبور به تحريك انگلیسها برای شكاف آفرینی میان اهل سنت و شیعیان افغانستان عبدالقدوس عنادورز و خصومت جو نسبت به شیعیان را به سرکوبی قوم هزاره مأمور کرد، و این مرد چون به آن دیار رفت مردم را آرام و مطیع یافت. ولی خصومت باطنی او نسبت به تشیع باعث شد تا انگلیسها افغانستان را بعنوان سدی در مقابل روس و فرانسه نگهدارند، و امیر دست نشانده حرمسرای خویش را بیاراید.

بمنظور آشفته ساختن و غضبناك گردانیدن شیعیان هزاره به دختران و زنان آنان دست درازی کرد، و پسران نوباوه آنانرا به غلام بارگی سپاه خویش خواند و مدت یکسال به این امر دست یازید تا اینکه جماعت شیعه آن دیار از چنین زندگی اسارت باری بستوه آمدند و سلاح سپاه عبدالقدوس را به غنیمت بردند. ولی از آنجا که امیر عبدالرحمن به تحريك و ترغیب انگلیس «انگشت

در کرده بود» و مسلمان می‌جست و دانسته بود که تداوم حکومت میسر نیست مگر با تضعیف حس مذهبی مردم قشون سه‌گانه‌ای به سرکردگی شیر محمد عظیم‌خان و زبردست‌خان و امیر عطاخان در سال (۱۳۰۸) برای قلع و قمع مردم و به پشتیبانی عبدالقدوس بآن ولایت فرستاد. جماعت شیعه نیز در مقابل این قشون نهایت مقاومت را کردند و تن به اسارت و اهانت ندادند. انگلیسها از دیدن چنین مقاومتی هراسناک شدند، و امیر برای دفع آن علمای حنفی مذهب را محیلانه فریفت و فتوائی بامضای میراحمدشاه بگرفت و بین اهل تسنن شایع کرد که جهاد با جماعت شیعه بمثابت جهاد علیه کفر است! ولی جماعت شیعه آن دیار پایدار ماندند، و سه سال تمام در مقابل سپاهیان فرستادهٔ امیر جنگیدند. باری اهل سنت که فریب تبلیغات و مکر انگلیس و امیر را خورده بودند، نیز برای جهاد با جماعت شیعه حمله‌ور شدند و روشن است که خشم خلق را بوسیله خشم خلق میتوان فرو نشاند، و جماعت شیعه تاب مقاومت را از دست دادند. عده‌ای از آنان در کابل اعدام شدند و عده‌ای از زنان و دختران آنان را در شهرها به کنیزی و بردگی فروختند و سه میلیون و ششصد هزار روپیه نیز از جماعت شیعه از باب خسارت جنگ غرامت گرفتند و عبدالقدوس نیز بعد از این عمل از سوی امیر به حکومت بامیان و فرمانفرمائی و استمالت تمام اهالی بربرستان منصوب شد.^۵

در این زمان در ایران ناصرالدین‌شاه فرمانفرمائی میکرد. او نیز اسلام را سدی از برای اغراض خود می‌دانست و از تشکل مسلمانان هراسناک بود و به تبعید سیدجمال میپرداخت. نمیخواست و یا نمیتوانست معضل

جماعت شیعه آنجا را حل کند تا اینکه مرحوم میرزای شیرازی از حوزه علمیه نجف ناصرالدین شاه را مورد ملامت قرار داد، و بر اثر آن ناصرالدین شاه انگلیس را هشدار داد که از جان جماعت شیعه افغانستان دست بردارد. ولی آیا چنین شد؟

از آنجا که انگلیس از علمای اهل اجماع و سنت نیز خوف داشت و جهادی را که برهبری آنان علیه شاه شجاع روی داده بود فراموش نکرده بود امیر عبدالرحمن را به نابود کردن و تارومار نمودن آنان نیز تشویق می کرد، چندانکه امیر مذکور بعد از سرکوب کردن غلیجائیه در (۱۳۰۳ - ۱۳۰۴) علمای حنفی را دستگیر کرد، ریش آنها را بهم می بست و بین آنها دوئی و نفاق می پراکند. آنها نیز از روی مخالفت یکدیگر را می کشانیدند و ریشهایشان کنده میشد و بعد از آن بوسیله امیر کشته میشدند. ۶

انگلیس میدانست که ملتهای شرق بستگی و علایقی تمام به رجال و راهبران دارند. چرا که بارها دیده بود که مردی نیکونام و با نفوذ علیه سیطره استعماری انگلیس علم میشود، از اینرو به نابود کردن رؤسا و رجال متنفذ شرق پرداخت. بیشترین رجال شیعه را از طریق عبدالرحمن خان متهم کرد که با انگلیسها تبانی کرده اند که کشور را ویران کنند و حکومت را از دست اهل اجماع باز گیرند.

به این شکل و به این دست آویز امیر موصوف به تحریک انگلیسها رجال مورد توجه مردم همچون حاجی آخوند پارسا و مقدس قندهاری را در زندان بقتل رسانید، و جماعت پیرو آنان را مقتول کرد و یا فراری ساخت و افغانستان را به کشوری تبدیل کردند که از

مردان جانباز و خودگذر و ایثارگر اثری نبود و چه خوب گفته بود امیر عبدالرحمن که «بعد از من مردی نیست که امارت افغانستان را در دست گیرد، مگر پیره زنی آید که از راه و رسم کشوری و سیاست مدن مطلع باشد!»

باین طریق انگلیسها در افغانستان روحیه اسلامی را به روحیه اختلاف مذهبی مبدل کردند، مذهبی را محکوم، و سرانجام روح مؤثر و توفندهٔ مذهب حاکم را نیز مضموم کردند و خود را شیر دنیا در تاریخ افغانستان نمودند.

انگلیس «آری»، انگلیسی «نه»

بنابر مشهور امیر عبدالرحمن خان مردم انگلستان را دوست میداشت و از منافع آنان در قاره هندوستان جانبداری میکرد. ولی برغم این خوشدلی! فراگیری و آموزش زبان انگلیسی را ممنوع ساخته بود و تحریم کرده بود!

معروف است که حیدرعلی پسر میرزا قاسم علی از روی خط منشی عبدالرزاق هندی مبلغی از کلمات و واژه‌های انگلیسی را یاد گرفته بود و چون امیر از این واقعه آگاه شد میرزا قاسم را بخواست و آهک در چشمان او ریخت تا کور شد.^۷

با وجود وابستگی امیر با انگلیسها، روشن نیست که برچه قیاسی با آموزش زبان انگلیسی مخالفت می-ورزید، شاید هم بدلیل اینکه کسان دیگری باین وسیله با انگلیسها تقرب نجویند و جای امیر را نگیرند! ولی نادیده نگیریم که انگلیسها برای وابسته نگهداشتن امارت

افغانستان میخواستند يك سلسله طرحها و اصلاحاتی را نیز در افغانستان ایجاد کنند. البته نه از روی شفقت و دلسوزی، بل از روی نفوذ دائم الحین خود، و برای این کار کمیل انگلیسی پوستین اسلام پوشید و در سیمای شیر محمدخان مسلمان امیر را به اصلاحاتی آشنا گردانید، که نه آن ماند و نه این پایان گرفت.

ویرانگری امیر عبدالرحمن

رقابت روس و انگلیس در افغانستان گاه بدانجا میرسید که اثرات ناگوار آبادانی نیز در افغانستان ایجاد میکرد، چندانکه در هرات مصلائی بود مرکب از سه بنا، که عبارت بود از مدرسه چهارمناره و عمارت گنبدوار که مقابر بعضی از تیموریان در آنجا بود و مسجد بزرگ. بنابر قول اسفزاری مسجد و مدرسه مزبور را ملکه گوهرشاد بیگم، که قبرش در مصلی است، در زمان سلطنت شاهرخ میرزا بنا کرد، این مصلی (محل نمازگزاری دو عید فطر و قربان) از بزرگترین ابنیه تاریخی هرات بشمار میرفت.

«فریه» Ferrier و «ییت» Yate از بزرگی و ظرافت گنبد و محرابها و تنوع تزئینات آن مصلی اظهار شگفتی و عجب میکنند. عبدالرحمن خان بواسطه اصرار مهندسان انگلیسی، که منتظر محاصره هرات از طرف روسها بودند حکم به تخریب آن عمارات داد و امیر نیز گوسفندمنده به ویران کردن آن شتافت.^۹

خروس مذهبی امیر عبدالرحمن خان

وقتی بساط رجال رزمنده و ارجمند يك اجتماع روی عصبیتها و غرض ورزیها و تحکم قدرتهای خارجی

برچیده گردد جای آنانرا رجاله‌هائی میگیرند که سوای برآورده ساختن و ارضا کردن خواسته‌های دیگر دربار حس «خروس مذهبی» آنانرا نیز قانع کنند. در دربارهای تاریخ صدساله اخیر افغانستان سنت حرامسراهای قدیم احیا میگردد، با این تفاوت که غالب امیران میل به غلام‌بارگی و تازبازی را نیز داشته‌اند.

دربار امیر عبدالرحمن خان نیز مملو از چنین رجاله‌هائی بوده است و ماندگان و پیوستگان همین رجاله‌ها بودند که تا چند سال قبل بر افغانستان حکم میراندند و چرخهای اجتماعی و فرهنگی مردم افغانستان را بحال سکون مطلق نگه‌داشتند.

باری میل «خروس مذهبی» و غلام‌بارگی امیر عبدالرحمن خان سبب شد تا عده‌ای از اعیان و اشراف پسرهای نوباوه خود را به دربار بسپارند، و بعد از آنکه نوجوانان مزبور به کبارت میرسیدند و سن و سالی از آنان میگذشت مناصبی نیز احراز میکردند.

مهدی فرخ مینویسد که کتابی پیدا کرده بوده که در آن از اسامی و احوال غلام‌بچه‌های دربار امیر عبدالرحمن خان مفصلاً سخن رفته است.^{۱۰} از کارهای این غلام‌بچه‌ها بعد از ارضاء میل جنسی امیر یکی هم مأموریت‌هایی بود که به غرض شناسائی مخالفان امیر، بازرسی‌ها و بررسی‌هایی میکرده‌اند، و گزارش‌هایی از وضع مخالفان داخلی و خارجی را به امیر میرسانیده‌اند. و به این ترتیب امارت امیر را تضمین میکرده‌اند.

بدینسان امیر عبدالرحمن خان توانست به پشتیبانی انگلیس‌ها و فعالیت رجاله‌ها تا سال ۱۳۱۹ بر افغانستان حکومت کند و بعد از وفات قدرت را به پسرش امیر-حبیب‌الله منتقل کند.

دوره حبیب‌الله خان

تجدید عهد و ره‌آورد سفر هند

بعد از فوت امیر عبدالرحمن «ژنرال دوربی» وارد کابل شد و با پسر امیر مزبور یعنی حبیب‌الله خان مذاکرات پرتفاهمی کرد، و عهدنامه دوران پدر با در نظرگیری تمام جوانب و زوایای آن مورد اقبال پسر قرار گرفت. حبیب‌الله خان در تمام مدت امارت با رغبت وافی مشی استعمارآمیز انگلیس را در منطقه دنبال کرد. جنگ جهانی اول و تحریکات عثمانیها نیز امیر را از روند سیاسی مورد نظرش متقاعد نکرد، و در تصمیمات انگلیس مآبانه وی خللی پیش نیاورد. از سوی دیگر سفری که امیر جهت دیدن اربابان انگلیس خود به هندوستان بعمل آورد، بینش او را در پیرامون کشور - داری برسم و شیوه آنان وسعت بخشید و حینی که به وطن بازگشت «گارد محافظ» ویژه دربار و همگون‌گارد حکومت مرکزی هند بوجود آورد و اسم آنرا «سراوس» گذارد و فرماندهی آنرا بمعده محمد نادرکسی که بعدها بوسیله اربابان خود او تاج و تخت را برای خانواده خود تا سال ۱۳۵۶ هجری قبضه کرد سپرد.

ره آورد دیگر امیر از سفر هندوستان شیوه معماری آن دیار بود یعنی همان شیوه که بوسیله مغولان هند از طریق سرزمین افغانستان به هندوستان برده شده بود، و امیر از روی عدم تدبیر «آنچه خود داشت زیبگانه تمنا میکرد.»

برکشیدن جماعت شیعه

انگلیس به رغم دوران امیر عبدالرحمن که با مخالفت نیروی دوگانه مذاهب تشیع و تسنن روبرو شده بود و نخست شیعه را توسط سنی ناتوان کرد و بعد از آن به نابودی و انهدام دستگاه‌های پیروان سنت پرداخت، در دوره امیر حبیب‌الله حيله دیگر گونه داشت.

این بار که نیروی اهل تسنن فزونی گرفته بود شیعه را در مقابل آنان علم کرد، چندانکه قیام قوم «منگل» و «سلیمان خیل» که بر اثر تعدی و بیداد بیش از حدی که از جانب سردار محمد اکبرخان بر آنان وارد آمده بود، رخ داد.

امیر سپاهی به فرماندهی محمد نادر برای فرونشاندن غوغای آنان روانه کرد ولی موفقیتی حاصل نشد و به شکست قریب به یقین محمد نادر تمام شد، تا آنکه جماعت شیعه هزاره و تاجیک‌های غزنین به هواداری دستگاه علیه عصیانگران برخاستند، و نیروی آنانرا شکستند. گویا بهانه و دستاویزی بدست آوردند تا پاسخ جهاد ناروای آنان را که علیه مصالح جماعت شیعه در زمان عبدالرحمن خان داده بودند، بدهند!

باری هرگونه تصویری بود، بود. ولی بحال اجتماع از هم گسیخته افغانستان ناخوش آمد، و بحال تحکم قدرت

انگلیس و امیر انگلیس مآب خوش افتاد.

کنیزان شاهزاده‌زای

تکامل و تطوری در طرز و شیوه بنا کردن و آراستن حرامسراها از زمان امیر عبدالرحمان باین طرف رخ نموده بود، و آن بارتباط مذاق شهوی و اسافل اعضا بود. چندانکه مذکور شد امیر عبدالرحمن «خروس مذهب» بود و تاز باز، و حرامسرایش پر از پسران نوجوان. ولی امیر حبیب‌الله رسم پدرانه را منسوخ کرد و حرامسرا را به سیمین عذاران مخصوص گردانید، و عیاشی و شاد خواری را بیش از پدر مقبول می‌شمرد.

راستی را از این امیران بدگوهر و بدپرور هرگونه انتظاری در حکم آب در هاون کوبیدن نیست؟ امیر حبیب‌الله در زمان ولیعهدی هشت زن نکاحی داشت و بعد از فوت پدر، بنابر فقه حنفی چهار زن را طلاق گفت تا رفتارش موافق و مطابق شرع باشد، ولی از سوی دیگر بر تعداد زنان حرامسرا افزود و به آن هم‌بسنده نکرد و قانع نشد و بیشترینه شبها را بمنزل خواهر خود «هاجر خانم» ملقب به «اخت‌السراج» میرفت، گوئی امیر حبیب‌الله همانند عده‌ای از شاعران معاصر، صحنه تمام بازیهای زندگی و تاریخ را در شهوت پرستی میدید زیرا از اینطریق به پرورش رجالی نیز نائل آمده بود. دریغ و درد بر ملتی که رجال و قدرتمندان آن از بطن کنیزان بعمل آیند و با اصطلاح خودی‌تر حلال زاده نباشند و عنان اجتماع و چرخ مملکت را نیز در دست گیرند.

آری امیران نااهل و گوسفندمند، سوای اینکه چرخ‌های مزبور را در دست داشتند، در جوانی به آموخته‌های

خاص خود هم میپرداختند!

از رجال نامبردار و معروفی که ثمره کنیز بارگی و زن‌بازی امیر حبیب‌الله بود میتوان حیات الله‌خان عضدالدوله و محمدکبیرجان و غیره را نامبرد. رجاله‌های مزبور در دوران جوانی آموخته‌های خاص خود داشتند، آموخته‌هایی که با آئین کشورداری و سیاست مدن هیچ ارتباطی نداشت. چنانکه هر یک از آنها «گردونه‌ای در جیب داشته که دور میزی جمع میشده و روی دو پا نشسته بطرف یکدیگر رها میکردند و در موقع تصادف دو گلوله بیکدیگر هر کدام میشکست مبلفی پول بدیگری میباخت^{۱)}».

این بود آموزشهایی که بچه‌کنیزکان میآموختند. مضاف بر مشاهداتی که در حول و حوش حرامسراهای دربار، دربار، و انگلیس پیشگی پدرانشان داشتند، و دیری نمیگذشت که نشان‌های پی‌درپی به لباسهای آنان نصب میگردد و شمشیر مرصعی در میانشان آویخته میشد و فرمان‌اربابانشان بر ملت و جامعه دردمند اعمال میگردید!

طلیعة تجدد

مثلی است سایر در میان عوام که «به مرگ بگیر تا به تب راضی شوند»، امیر عبدالرحمن جامعه افغانستان را به مرگ گرفت، زجر و شکنجه، تفرقه و بهم‌اندازی، باج و خراج سنگین، تنگی معیشت و رکود اقتصادی و قتل و نابودی و تبعید رجال، مملکت را به منطقه بویناکی مبدل کرد. امیر حبیب‌الله خواست تا مرحمی بر سر زخم گذارد چنانکه کثیری از تبعید شدگان زمان پدرش را به کشور فرا خواند.

از آن جمله اند اولاد و احفاد زکریا خان پسر سلطان محمدخان و اخلاف ایشک آقاسی که در زمان پدرش به هندوستان تبعید شده بودند و محمود طرزی که در شامات زندگی میکرد.^{۱۲}



محمود طرزی از کسانی است که توان او را «فروغی» افغانستان لقب داد، چرا که وی چه از لحاظ برداشتهای فرهنگی و چه از جهت یافته‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی نظیر «محمدعلی فروغی» بود و شاید هم از جهت فهم و استشعار. ولیکن بعضی در مورد وی خوشبین تر از نگارنده هستند، و او را «پدر مطبوعات افغانستان» میخوانند. تردیدی نیست که «محمود طرزی» بدلیل گذراندن و زیستن در شامات با اندیشه‌های رایج در غرب آشنائی حاصل کرد و حینیکه بوطن بازگشت، ساعی بود تا دریافتهای تحصیل کرده را برای هموطنان بازگو کند، و جامعه افغانستان را با تمدن و فکر غرب آشنا گرداند.

به همین منظور جریده «سراج الاخبار»^{۱۳} را در دست انتشار گرفت و گفتارهایی را در پیرامون ارزش و نقش زبان و فرهنگ و مسائل سیاسی و اجتماعی کشور - های همجوار عرضه داشت. زبان فارسی این جریده بدون شك زبانی بود سخته و سنجیده. شایسته است نویسنده امروزی افغانستان از آن عبرت گیرد، و عواملی را که موجب زوال و تضعیف آن شده دریابد و حایلی را که بر نثر پخته آن فرو کشیده‌اند، فرا پس زند.

مضامینی که در این جریده مندرج است بسیار

متنوع است و مربوط به مسائل کشورهای اسلامی، اجتماعی، قیاس تمدن شرق و غرب، گذشته با شکوه شرق و مقالاتی در زمینه نقش زبان و گونه زبان گفتار (لفظ عامه) و زبان نوشتار (لفظ قلم) و لزوم بهره‌برداری از استعمالات زبانی محلی بود، ولی نه با دقتی که امروزه در ابراز این چنین مطالب از نویسندگان و محققان انتظار می‌رود و نگارنده در این زمینه در جای دیگر سخن خواهد گفت.

از آبراهه‌های تجدداً آمیزی که بوسیله امیر حبیب‌الله گشوده شد «دبیرستان حبیبیه» بود که بشیوه و گونه دبیرستانهای معاصر براه افتاد ولیکن انس مردم به مدارس قدیمه و مکتب خانه از یکسو و الف جامعه به نوین کناره‌گیری و اجتناب از دانش و خرد معاصر دبیرستان نوگرای امیر سودمند نیفتاد و بهره‌ای نداد که بتوانیم سلسله‌جنبان فعالیت‌های آن را پیگیری کنیم.^{۱۴}

حسنك دیگر بردار

«مسعودیان» حسنك وزیر را به بهانه قرمطی بودن خصمانه در غزنین بردار کردند. گزاره ابوالفضل بیهقی از واقعه سوک‌آمیز حسنك همگونست با نابودی کلنل علیرضا در تاریخ معاصر افغانستان.

حسنك آنچنانکه بیهقی گزارش داده راستکار است و وفادار به ارزشهای مملکت‌داری و سیاست مدن و خصم پیچوی غرضورزانی که می‌خواستند بنحوی در امور مملکتی رخنه کنند و به نابودی و تباهی جامعه علم‌شوند و یکی از خصمان حسنك و فضیلت فروش دوران مسعود غزنوی ابوسمهل زوزنی است.

در باریان نیز بعد از محمود غزنوی بدو گروه متقابل با هم قسمت شده‌اند چندانکه بقول بیهقی گروهی «پدریان‌اند» و گروهی «پسریان» و مسعود نیز نشسته بر سر ساتگین و در اندیشه سیک‌ی و عشرتکده‌ها و پسریان بظاهر جانبدار و مدافع وی، و به نیروی پشت‌دار او متصل و دور از حقایق و واقعیتهای مملکت‌داری و دشمن هر بزرگمرد نامورو صاحب تجربه و هوای مقام در عالم بی‌کمالی در سر، و حسنک قربانی این سفلگان نابخرد.

قتل کلنل علیرضا سردار سپاه حبیب‌الله‌خان بوسیله امان‌الله‌خان، بی‌شبهت به بردار کردن حسنک وزیر نیست زیرا هم مسئله مذهب، و هم جانبداری از پدر و پدریان امان‌الله و هم چگونگی اتهامات در مورد هردو همسان می‌نماید.

در این زمان که ایران در دست مغولان بود، امیر امان الله به
غزنویان پیوست و به آنها کمک کرد تا در هندوستان
به حکومت درآیند. امیر امان الله در هندوستان
به مدت سی و پنج سال حکومت کرد و در سال ۱۳۳۷
در غزنه درگذشت.

دوره

امیر امان الله خان

اواخر دوران امارت امیر حبیب الله بی شباهت به
دوران غزنویان بعد از محمود و سیطره مسعود و اصحابش
برجامعه نیست. امیر بر اثر شادخواریها و زن بارگیهای
بیش از حد، وحسادت یکی از زنان عقدی و شرعی خود را
یعنی سرور سلطان خانم مادر امین امان الله را بر میانگیزد.
چندانکه شبی در چهلستون بزمی توسط خواهر امیر
مشهور به «اخت السراج» تدارك دیده میشود و امیر در
آن شرکت جسته و به می نوشی و ساقی نوازی و آغوش
و کنار جوئی زنان پرداخته و سرور سلطان از واقعه آگاه
میشود و به آنجا میرود.

امیر برمی آشوبد و فردای آنشب سرور سلطان
خانم را طلاق میگوید^{۱۵}. زن مذکور قصد جان امیر میکند
و امیرزاده (امیر امان الله) را نیز همدستان میسازد
و عده ای از سران دیگر را از جمله آل یحیی را هم.
نقشه زن مطلقه صورت میپذیرد و در ۱۳۳۷ امیر در
شکارگاه کله گوش لغمان بدست شجاع الدوله بقتل می-
رسد.^{۱۶}

کلنل علیرضا پسر سیدشاه خان نایب سالار به

خونخواهی امیر در جلال آباد علم زد. ولی بعد از آنکه امیر امان الله موفق شد با لطایف الحیل قاتل حقیقی را پنهان کند و توطئه قتل را دگرگون جلوه دهد و سرانجام موانع ناشی از قتل پدر را از سر راه بردارد و تخت پر خون پدر را نصیب شود، به خونخواهی پدر قیام کرد او کلنل علیرضا شیعہ را قاتل پدر معرفی کرد. همچنانکه حسنک را مخالف محمود قلمبند کردند کلنل علیرضا را قاتل پدر شناساند.

اما امیر امان الله چنین اتهامی را به علیرضا از روی تدبیر سخته و مکر و حیلہ پخته وارد آورد، چرا که علیرضا از یکسو قاتل اصلی و مسبب توطئه را می شناخت و از سوی دیگر شیعه مذهب بود.^{۱۷}

مگر نبود معمول که جان و مال شیعه مباح است و حلال؟ از قضا چنین شد. دستگیری علیرضا بود و فتوای سعدالدین قاضی القضاات چندانکه نوشت «اگر کلنل علیرضا خان قاتل هم نباشد ریختن خون شیعه هدر و بلکه حصول ثواب و رضای داور و پیغمبر و خلفا بخصوص ابوبکر و عمر است.»^{۱۸}

همچنانکه درباریان غزنین عده ای اوباش و خودفروش را از بیرون شهر بدرون غزنین غرض سنگسار کردن حسنک آوردند، هم عده ای از مردم غزنین را پول دادند و اقطاع تملیک و یا استغلال، تا توأمان به شهادت به سنگسار کردن حسنک بپردازند، در مورد علیرضا نیز چنین شد. چندانکه عده ای را تهدید کردند و به سکوت دعوت. امیر امان الله بخواسته هایش نائل آمد و علیرضا قطعه قطعه شد و یاد حسنک را در تاریخ معاصر، تازه کرد و فروزنده.

سرنخ بدست‌آر، و تخت بخواب

کامروائی انگلیسها در زمینه‌های استعماری بارتباط تیزبینی آنانست نسبت به خرافات و بدباوریها و ناخوش‌پنداریهای جوامع استعمار شونده، چون در وضع اجتماعی اعم از مسائل اعتقادی و فرهنگی، برتنی‌ها و حقیرنگریهای جامعه‌های استعمارشده و استعمار شونده تأمل کنیم مواردی را میتوان دید که در حکم دسته چوبین تیشه است که از سردرخت ماست و همان دسته است که تار و پود درخت را قطع میکند و همان موارد بمثابت سرنخی است در دست استعمارگر.

در جامعه افغانستان این موارد عبارت بوده‌اند از عصبیت‌های مذهبی، بطوریکه انگلیسها سعی بوده‌اند همواره در افغانستان مذهبی را بوسیله مذهب دیگر ناتوان کنند و خوار.

یا اینکه عصبیت زبانی و فرهنگی را پیش آورده‌اند و از اینطریق جامعه ما را متوجه مسائلی نه‌چندان درخور میگردانند، و خود بکام میرسند.

تتبع در روند تاریخ استعمار در افغانستان موارد نامبرده را بوضوح مینمایاند. در دوران ناپایدار امانی مورد ملحوظ انگلیسیها، مواردی است که پیشینه بیشتر دارد، و می‌انجامد به مقصد جوئیهای انگلیس و افتادگیها و نابسامانیهای جامعه افغانستان و آن مورد مذهب است، چندانکه چون امان‌الله خان مسأله استقلال افغانستان را پیش کشید و قوای خود را از جانب «پیشاور» و «چمن» متوجه انگلیسها کرد.

در کنار قوای نظامی، مردم افغانستان نیز بر اثر فتوای علمای روحانی به جهاد علیه انگلیسها برخاستند،

و جماعت قزلباش و هزاره با توجه به راهنمودهای سید نور محمد شاه قندهاری متوجه نفوذ انگلیسها در منطقه چمن شدند و غرض جهاد بآن محل رفتند ولی انگلیسها کودکی از اهل اجماع را کشته و در خندق گونه‌ای انداختند^{۱۹} و این عمل شنیع را به جماعت شیعه علم شده در مقابل انگلیسها بستند.

باین ترتیب اهل اجماع بجای جهاد با انگلیسها متوجه همدیتان خود شدند و کینه‌توزانه از محل جهاد بازگشتند و در قندهار زنان جماعت شیعه را پستان بریدند و کودکان را بطریق دلخراشی کشتند و ثروت آنان را بغنیمت بردند، و این رفتار نابخردانه موجب برگشت جماعت شیعه به قندهار و خالی گذاردن سنگر جهاد با انگلیسها شد و در نتیجه جنگ مردم افغانستان بمقصد گرفتن استقلال سیاسی ابترماند و انگلیسها بکام خویش رسیدند و خوشدلخان حاکم قندهار سه میلیون روپیه^{۲۰} از انگلیسها رشوه ستاند و مبلغی از آن را به ملا عبدالواسع کاکری پرداخت زیرا وی فتوای قتل عام جماعت شیعه را داده بود.^{۲۱}

ابرچهره رؤیائی

رؤیاگرایی حاکم بر پاره‌ای از جوامع کشورهای شرق و خیالپروری مردم باعث می‌آید که از چهره‌ها ابر چهره‌ها سازند و از انسانهای نارسیده و ناپخته ابر انسانهای قهرمان و رهایندگر جامعه پیروانند.

چنین برداشتی جدا از آنکه بارتباط قاصر نظری و سبک مغزی عده‌ای از عوام وجود می‌یابد و متبلور میشود در نضج دادن و اشاعه آن دست غرضورزان و

سودطلبان را نباید کوتاه انگاشت و بی‌اثر، زیرا اگر آنها خواسته‌ها و آرمانهای نیافته‌شان را ناآگاهانه در قالبی فراهم می‌آورند، اینها نیز از تقویت چنین بینشی بمقاصد شوم و ناخوب خود دست می‌یابند.

بر اثر چنین یافته‌ایست که محمود غزنوی سالهای سال «قهرمان بت‌شکن» عوام مسلمان میشود و «امین‌الدوله» دارالخلافه بغداد، زایش و پرورش امان‌الله خان در آذهان مردم جامعه ما نیز چنین بنیانی دارد.

شکی نیست اگر امان‌الله تربیت یافته در باز پرتفن و پرتجمل امیر حبیب‌الله نمی‌بود و اگر از فرهنگ و باور داشته‌ها و سنتها و گرایشها و گریزها، زایشگریها و واژگونگریهای جامعه خود بهره‌ای میداشت و نرمک نرمک میاندیشید و زرینه خود مسینه و مسینه غرب را زرینه بر نمی‌گرفت، و عاداتهای دیرینه مردم را نادیده نمی‌انگاشت، و اگر اصالتهای اجتماعی و دینی جامعه افغانستان را هوشیارانه از خرافات و مذبوحات جدا میکرد و بالاخره اگر صادقانه‌تر عمل میکرد و از روی تأمل و تعمق جو سیاست داخلی و سیاست خارجی را واریسی میکرد، بسته بطرح استعماری انگلیسها و بوسیله مردم افغانستان واژگون نمیشد.

نگارنده در این گفتار پیرامون همه خطاها و ناسخته‌کاریهای امیر به تحلیل نمیپردازد ولی از یادکرد دو نوع خطای وی‌گزیری ندارد چرا که لغزشهای مذکور از یکسو موجبات زوالش را بوجود آورد و از سوی دیگر کشور را درگیر غوغا و آشوب و دخالت انگلیس کرد. یکی ناسنجیده‌کاریهای اوست که در سیاست بین‌المللی پیش گرفته بود، دو دیگر اعمال سنتها و رفتار غرب بود که ارکان قدرت او را از داخل از هم پاشید و خطاهای

دیگر را میتوان تحت عنوان غربزدگی و فرنگی مآبی امیر بحساب آورد.

آنگاه که در روسیه انقلاب هفده اکتبر رویداد و بلشویزم لنینی با چهره درخشنده و فروزنده خود پشت حکومت استعماری انگلیس را بلرزه درآورد، امیرامان الله بجای آنکه جانب این تحول و تطور سیاسی را در سطح جهان بررسی کند، برغم آن بدون هیچگونه مطالعه‌ای و بدون هیچگونه نیروی توانائی برآن شد تا بخارا را از زیر نفوذ و سلطه بلشویزم روسیه مستقل نگهدارد و روی چنین دیدی چنددستگاه توپ و تفنگت به بخارا فرستاد و حمایت خود را از امیر بخارا علنی و آشکار ساخت و عمل امیر نه تنها سقوط بخارا و زوال امیر آنجا را تسریع کرد بلکه باعث شد تا سران روسیه شوروی نسبت به امیرامان الله مظنون گردند و وعده لنین مبنی بر استرداد سرزمین‌های افغانستان نیز نادیده گرفته شد^{۲۲}.

بنظر نگارنده اشتباه دیگر امان‌الله‌خان در ساحة سیاست بین‌المللی، نگاهداری توازن و تعادلی بود که میخواست به ارتباط با روسیه بلشویزم و حکومت استعماری انگلیس برقرار دارد، و این بینش سیاسی امان را، سردار محمد داود، همانکه کوس‌جمهوری دروغین را بصدا آورد، نیز مدنظر داشت چندانکه «سیگار امریکائی را با گوگرد روسی روشن میکرد!»

سرانجام گوگرد روسی دستگاه پرکروفر اوراسوزاند و طبل جمهوری ناخوش وی را فرونشاند. هم بعد از متلاشی شدن دستگاه و بساط کمال پاشا، پیروان او مشی او را جانبداری کردند که برمبنای آن از اناطولی تا مسقط‌الرأس چنگیز را جزو قلمرو و زیر سلطه و

استیلای خود آورند.

به‌همین مناسبت پای افغانستان نیز در آن میدان سیاسی کشانده شد که دربردارندهٔ تعهداتی بود از - جمله اینکه هرگاه یکی از کشورهای افغانستان و یا ترکیه با کشور ثالثی وارد کارزار شود کشور متعهد به آن پیمان بجانبداری برآید^{۲۲}.

بدیهی است که برگزاری چنین پیمانی در وضع ناپایدار و متشتت سیاسی آن دوران و با توجه به وضع سیاسی و اجتماعی و عدم توانائی اقتصادی افغانستان، نه تنها سودی بحال افغانستان دربر نداشت بل در تضعیف و زوال حکومت امانی مؤثر افتاد.



سوای موارد مزبور، اطرافیان و رجالی که امور دستگاه امانی را بعهده داشتند، مردانی بودند سست‌اندیش و دور از ذهن تحلیل‌گر و دقت نظر. هرچند که محمود طرزی نیز از رجال همین دوره است سوکمندانه نظیر طرزی در میان رجال دوره امانی معدودی بیش نبودند، با توجه باینکه محمود طرزی هم آنچنانکه شایسته بود و بایسته عمل نکرد، و از فرهنگ و سنن شرق اطلاع وافیه نداشت، و با احتمال قریب به یقین حسن و قبح تمدن غرب را ممتاز نمی‌کرد و فکر غرب‌زدگی امیر را شدت و حدت داد، بسانیکه امیر یگانه محکی که بوسیله آن ارزشهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را می‌سنجید محک اروپائی بود همه‌چیز غرب مرغوب و دل‌انگیز بود و همه‌چیز شرق مردود و نفرت‌انگیز.

غرب‌گرایی امیر امان‌الله خان

غرب‌زدگی در نظر نگارنده دوری و احتراز از تمدن غرب نیست، تنفر هم نیست. انسان، انسان است، خواه غربی و خواه شرقی. در واقع طایر جان آدمیت محدوده شرق و غرب را نیز نمی‌پسندد. اما عدم شناخت دقیق از غرب، غرب‌زدگی است. ممتاز نگردانیدن غور و سطح تمدن غرب غرب‌زدگی است. غرب را یک‌دست پذیرفتن غرب‌زدگی است. شرق را نیز یک‌دست مقبول انگاشتن غرب‌زدگی است. یافته‌های خوش و ناخوش غرب را باید بشناسی و از پدیده‌های مقبول و نامقبول شرق نیز شناخت عمیق داشته باشی. آنگاه می‌توانی با پدیده‌های گوارای شرق به‌خواستگاری یافته‌های خوش غرب بروی و از ازدواج آندو پایه‌های تمدن متعالی را بریزی.

مگر ندیدیم که در قرون هفده و هجده غرب نیز همین تنفر را نسبت به شرق داشت و شرق را به‌توحش متهم میکرد. و سرانجام سد مزبور را نویسندگان چون منتسکیو، ولتر و روسو و غیره شکستند و غربی فهمید که اگر به‌خواستگاری پدیده‌های الهام‌بخش شرق بیاید از نابسامانیهای فرهنگی و فکری و... رهائی می‌یابد و آیا از این ازدواج غرب را بهره‌ئی نرسید؟

آبراهه غرب‌زدگی در افغانستان از دوران پدر بزرگ امان‌الله خان یعنی از زمان امیر عبدالرحمن خان خودنمایی میکند، و در زمان امیر حبیب‌الله و انتشار جریده «سراج الاخبار» شکل می‌پذیرد و با روی کار آمدن امان‌الله

جلوه نادرست و ناسازوار مینماید.

گوئی که همه ارزشها و اصالت‌های پیشینه جامعه ما نازا و سترون شده بود که امیر میخواست رستگاری و فلاح جامعه را با جذب و برگیری ارزشهای غرب احیا کند، آنهم نه ارزشهای خوش غرب و بازهم نه ارزشهای اساسی و بنیادی.

امیر امان‌الله پیش از رفتن به اروپا تا حدودی بمظاهر زندگی اروپائیان آشنا شده بود و بظن قریب به احتمال اطلاع و آگاهی وی از کیفیت و چگونگی و راه و رسم زندگی غربی در وهله نخست از طریق دربار و پیوند او با کارشناسان استعمارطلب انگلیسی فزونی گرفت و سفر اروپا در سال ۱۳۰۶ از وی يك شرقی منغمز در غرب ساخت. چندانکه چون از غرب بازگشت، دستور داد تا کلاه افغانی برچیده شود و کلاه لگنی غربی جای آنرا بگیرد. لباسهای متداول و سنتی را مردم نپوشند و همانند اروپائیان لباس بپوشند و چونان اروپائیان خود را بیارایند! آنهم با آن اقتصاد مبتدل و کم‌مایه و... روز جمعه را که روز تعطیل عامه مسلمانان است به تبع غرب روزکار اعلام کرد و بجای آن روز پنجشنبه را تعطیل همگانی قرار داد. بی‌خبر از اینکه نام جمعه در پی خود بار معنایی را بارتباط اعتقادات و عنعنات جامعه پرورانده، و سوای آن جابجا کردنی از این لون چه تحول و دگرگونی را در جامعه پیش خواهد آورد؟^{۲۴}

او در جامعه‌ای که مدارس قدیمه نقش کارگر و عمده‌ای را بردوش داشت و نظر مردم نسبت به آن خوش بود و در بناکردن آن نیز سهمیم بودند و جانب چونی و چندی آنرا مرعی میداشتند و آمادگی نداشتند

تا فرزندان خود را بمدارس معاصر جهت تعلیم بفرستند امیر پا فراتر میگذارد و دختران مردم را بزور به اروپا میفرستد. آشکار است که نفس عمل سازنده است، ولی اعمال و تحکیم چنین ایده‌هایی در جامعه آن روزگار افغانستان چه بازتابی میتوانست داشته باشد و بهره‌ای که ناشی از این طرز فکر بود آیا به سود جامعه افغانستان بود یا به سود انگلیس و انگلیس از چنین نارضایتیهای مردم بهره برد تا به مقاصد استعماری خود برسد.

نیز مدارس که در زمان «امانی» به تبع غرب بنا نهاده شد و مدرسانی که از فرانسه و آلمان فرا خوانده شدند، هم اثر نامطلوبی در اذهان عامه بجای گذارد. چندانکه مردم از فرستادن فرزندان خود به آن مدارس امتناع میکردند و دریغ میورزیدند، و رویت مردم موجب سودجویی حکام شد، بدینسان که آنانکه فرزندان خود را به مدرسه دولتی نمی‌فرستادند باید مبلغی پول به حاکمان محلی بعنوان رشوه میپرداختند.

نگارنده با نظر «توین بی» موافق است آنجا که میگوید: «امان‌الله مردی بود متجدد»، اما نه بمعنای کامل تجدد، چرا که برهمگان آشکار است و منجز که آمادگی جامعه در تغییر و دگرگونیهای زیربنائی، اصلی است فراموش نشدنی و نادیده انگاشتن آن موجب نارساماندن و عقیم گردیدن تلاشها و کوششهای تجددگرا خواهد شد.

از آن گذشته امیر امان‌الله بمعنای درست و سازنده تجدد پی نبرده بود، بل بوئی از تجددبازی او را بیموش کرده بود چندانکه وی بیخ و بنیان حرامسراهای پدران خود را فرسوده ساخت ولی حرامسراهای را بشیوه دیگر بنا نهاد. برای خود حرامسرا برقرار نکرد، ولیکن در

گوشه و کنار مملکت معشوقه‌هائی برگزید و هرگاه راغب میشد و میل لقای معشوقه‌ها میکرد، مخفیانه بسراغ آنان میرفت. هم امیر بدون در نظرگیری آمادگی جامعه‌دستور کشف حجاب زنان راداد و در این مورد بازور و فشار پیش رفت و انگلیس که سر نخ را بدست داشت از رفتار مزبور سلاحی ساخت برنده و کوبنده، برای برچیدن دم و دستگاه امانی.

باری رفتار ناسخته امان‌الله خان هم در زمینه سیاست خارجی و هم در قلمرو سیاست داخلی، موجب شد که از سوئی امان‌الله را در نظر سیاستمداران خارج ناپایدار و خامکار جلوه‌گر سازد، و منافع انگلیس را در هندوستان بخطر اندازد و از سوی دیگر جامعه افغانستان را نسبت به وی بدبین ساخت و انگلیس از فرصت استفاده کرد و جامعه افغانستان را متفجر، و عوامل زوال امیر را قاطع گردانید و ساطع.

بچه سقو

نابینه اندیشی و عدم آمادگی جامعه برای پذیرفتن آورده‌های امیر در داخل کشور از یکسو و تزلزل و لغزشهای سیاست خارجی از سوی دیگر باعث شد تا انگلیس برای حفظ منافع اقتصادی خود در هندوستان بتلاش دست یا زده در پس امیر فرمانبرداری برآید، از اینرو انفجار داخلی افغانستان شروع شد و بعد از کشمکشهای محلی، حبیب‌الله مشهور به «بچه سقو» در سال ۱۹۲۹ استحكامات «امانی» را متزلزل کرد و همراه با کابینه خود وارد کاخ سلطنتی شد.^{۲۵}

روی کار آمدن حبیب‌الله بچه سقو را در تاریخ

معاصر افغانستان نمی‌توان نهضتی نامید امیدوار-کننده، و یا بهتر از امارت‌های پیشینه، بل فاجعه تاریخی بود که رخداد و ناهمگونیمها و ناهنجاریهائی فراوان در جامعه افغانستان ایجاد کرد. اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی افغانستان را از روی اعلامیه‌ای که حبیب‌الله بچه سقو ایراد کرده میتوان تخمین کرد.

اعلامیه بچه سقو بزبان خودش

مه (من) اوضای (اوضاع) کفر و بی‌دینی و
لاتی‌گری حکومت سابقه ره (را) دیده، و برای
خدمت دین رسول‌الله کمر جهاده (جهاد را)
بسته کدم (کردم) تا شما بیادرها ره (برادرها
را) از کفر و لاتی‌گری نجات بتم (بدهم) مه‌بادا
زی (بعد از این) پیسه (پول) بیت‌الدانه به
تعمیر و متب (مکتب) خرج نجات کدم (نخواهم
کرد) بل‌همه‌ره (را) به‌عسکر خود میتهم (میدهم)
که چای و قند و پلو بخورن، و به‌ملاها میتهم
که عبادت کنن، مه مالیه سفایسی و ماسول
(محصول) گمرک نمیگیرم و همه ره بخشیدم و
دگه (دیگر) مه پاچای (پادشاه) شماستم، و شما
رعیت مه می‌باشین بروین (بروید) بادازی
همیشه سات خوده تیرکنین (ساعت خود را
خوش بگذرانید)، مرغ‌بازی‌بودنه بازی‌کنین،
و ترنگ تامه (شاداب) خوش‌بگذرانین^{۲۶}.

دوره محمد نادر شاه

این وضع تقریباً چندین ماه از تاریخ معاصر افغانستان را دربرمیگیرد تا اینکه انگلیس امیری دستیاب میکند به نام نادر شاه که در زمان «امانی» سفیر افغانستان در پاریس بود، و مناسب با دید و بینش سیاسی خود در منطقه.

نادر مردی بود از نظر گاههای سیاست استعماری انگلیس رام و اهلی و با رفتار و کردار جامعه افغانستان آشنا، و در فرمانبرداری و اعمال دستورهای انگلیس در افغانستان مطیع و سرسپرده، و انگلیس آرزوی یابش چنین کسی را داشت. چه در افغانستان آنروز گارکسانی بودند با فعالیتهای سیاسی بیشتر و با پشتوانه مردمی چونان علی احمدخان که بعد از واژگون شدن حکومت «امانی» همراه با پیروان خود پیوسته در تلاش بود تا افغانستان را از مهلکه حبیب الله رهائی بخشد، لکن بی اعتنا به سیاست استعماری انگلیس و فرجام بی اعتنائی او را بنا بودی کشاند، بطوریکه حبیب الله بچه سقو او را دستگیر کرد و بدهانه توپ بست.

در زمانی که فاجعه تاریخی مذکور در افغانستان

باوج رسیده بود نادر و برادران وی در اروپا بودند. در اواخر انقلابات داخلی با رفتن امان‌الله از افغانستان و اوج بی‌امنیتی حاکم بر جامعه، نادر و برادرانش بوسیله انگلیسها به هندوستان آورده شدند و از طریق مرزهای شرقی افغانستان به راهیابی‌های سیاسی پرداختند. آنچه بموفقیت نادر کمک کرد و در به امارت رسیدن وی مؤثر افتاد، یکی تاجیک بودن حبیب‌الله بچه‌سقا بود که قبایل پشتون از این امر ناراضی بودند، و دیگر پول و اسلحه‌هایی بود که انگلیس در دست او گذارده بود. وی سران عشایر را رام کرد پولی در مشت آنان داد و اسلحه‌ای در پشت آنان بست و سرانجام مقر حبیب‌الله بچه‌سقا را شکست و امارت را بدست آورد. از آنجا که به خلقیات و روحیات جامعه افغانستان مألوف بود آنچه را که امان‌الله بعنوان تجدّد تداول بخشیده بود لغو کرد. اولین پوستینی که به تن کرد پوستین مذهب گرائی بود.

مذهب رسمی افغانستان را مذهب حنفی اعلام کرد و از این طریق ناخشنودی مردم را که منبعث از آزادی مذاهب در دوره امانی بود از میان برد! و حجاب را موافق شریعت قرار داد و عوامل مذکور مملکت را از درون آرام کرد، و اهلی بودن او از نظر انگلیسها، عوامل انشاء استقرار و استحکام سیاست خارجی او را پدید آورد و زایاند. لکن خونخواهی آنهائیکه با آمدن نادر خویشان و بستگان خود را از دست داده بودند موجب شد تا در ۱۳۱۲ بدست یکی از شاگردان جوان بنام عبدالخالق کشته شود.

کشته شدن نادرشاه را نمیتوان امیدوارکننده تلقی کرد، چه همه برادران و خویشان نادر مطیع بودند و

افغانستان و ایران

دری و پشتو

یکی از بدبختی‌هایی که در قرن حاضر گریبانگیر جوامع ناتوان است اطاعت و فرمانبرداری تام و تمامی است که حکومت‌های دست‌نشانده ابرقدرت‌های بهره‌کش بکار می‌بستند و بر اثر آن میان حکومت‌های دست‌نشانده نیز پیوندهایی برقرار شد و همچون پیوندها موجبات دوری و افتراق ملت‌ها را بدنبال داشت. ملت‌ها از هم دور شدند و از دردهای مشترک یکدیگر ناآگاه، و سرانجام نسبت به یکدیگر بی‌اعتنا و حکومت‌ها طبل خود نواختند، هم خوردند و هم بردند، و ملت‌های ناتوان بجای آنکه پشت و پناه یکدیگر شوند و دست‌پیشروان و انقلابیون یکدیگر را بگیرند و به فعالیت‌های آنان در حوزه سیاسی خود گسترش بخشند، بدامن زدن به عصبیت‌های نژادی و ملی پرداختند.

چنین موردی در جامعه افغانستان مصیبت‌هایی بی‌ار آورده، بیشمار و ناخشنودکننده. مثلاً بین حکومت‌های ایران و افغانستان در زمان محمدظاهر و محمد داود پیوندهایی وجود داشت در سطح دربارها بطوریکه حکومت ایران در مقابل حکومت افغانستان کرنش میکرد و حکومت

افغانستان در برابر حکومت ایران به مزاجگویی و کرنش میپرداخت و دم از دوستی و برادری میزد، و غیر این مقدور نبود. چه آنها همدستان بودند، همراهانی که از بطن حکومت استبدادی و ابر قدرت اقتصادی بدنیا آمده بودند.

پس چرا دم از همنوائی نمیزدند؟ و برغم برادری تصنعی در بارها هریک از حکومت‌های مزبور تبلیغاتی سوء و نادرست در مورد دو ملت افغانستان و ایران چیزی ترسیم میشد و مجسم که بی شباهت به نقاشی‌های خاورشناسان مغرض از جوامع ناتوان افریقا نبود و جامعه افغانستان نزد مردم ایران بهتر از آن نباید میبود. اگر پیوند فرهنگی را میان دو کشور ایران و افغانستان بسنجیم گزیری نداری از اینکه بنشیننی و واسفاها گوئی.

چرا که کمتر دو کشوری هستند که مانند ایران و افغانستان به هم شبیه باشند. این شباهت از اشتراك تمدن و فرهنگ و زبان و آئین‌ها آغاز میشود تا میرسد به تشابه سنگ و کوه و دشت و اقلیم و میوه‌ها و گیاه‌ها و آداب، بدانگونه که من به هیچ گوشه‌ای از افغانستان پا ننهادم که گوشه‌ای از ایران بیادم نیاید، گوئی خاطره‌ها چون مرغان مهاجر بین دو کشور در سفراند.^{۲۸}

آنگاه این دو ملت همگون و هم‌آئین بر اثر دوستی دو دولت و تبلیغات مصلحت‌آمیزانه از هم جدا میافتند و یکی دیگر را به بیگانگی سوق میدهد و سیل انتشارات پرزرق و برق به افغانستان سرازیر می‌شود و با خود غرب‌زدگی‌ها و واماندگیهای حاکم بر جامعه ایران را به افغانستان میکشاند، دخترکان را به موی گوگوش انس میدهد و آشنا میکند.

انتشاراتی که روان شاد جلال آل احمد درباره آن مینویسد که «ملاك مطبوعات درین دوران که ما میگذرانیم فقط و فقط افزایش تعداد انتشارات است و از چه راه؟ از راه فشار آوردن بر نقاط ضعف خوانندگان و چه باشند این نقاط ضعف؟ فقط نادانی و واخوردگی، پس نادانی آنها را با جفر و طلسمات و اسطرلاب و مغیبات قانع کنیم و واخوردگیهایشان را بضرب سینه‌های باز زنانی که افتضاح و گند وجودشان هوای هالیوود را نیز آلوده است و باری همین نکته است که دولت هم دست کمک میگذارد.^{۲۹}»

برای اینکه نه تنها مردم ایران بل مردم کشورهای همزبان نیز با کله‌های خویش فکر نکنند. افزون بر این وضع فرهنگی، ظاهر شاه خاطر خواه دلباخته و مدافع سرسخت و یکسواری زبان پشتو هم بود^{۳۰} زبانی که خودش آنرا بخوبی نمیدانست و معلمی برگزیده بود تا زبان مزبور را برایش بفهماند.

پشتوزدگی امیران

آنچه تاکنون برنگارنده روشن و بین گردیده از زمان امیر عبدالرحمن خان شروع شده بود. وی «قاموس لغات پشتو بفارسی» را تألیف و تدوین کرده بود^{۳۱} که بدست اخلاف و اختلاف افکنان زبانی نرسیده است. در زمان امیر حبیب‌الله خان طوریکه از گفتارهای محمود طرزی در «سراج‌الخبار امانیه» استنباط میشود «بسی کلمات زبان پشتو وارد امورات و تعلیمات نظامی شده بود، زیرا صلابت و مهابت این زبان (پشتو) برای این مسأله (امورات نظامی) خیلی موزون و مناسب افتاده و

يك شأن و شوکت جسورانه بقواعد عسکری (نظامی) بخشیده است. اگر بولیمهای^{۲۲} قواعد عسگری به زبان فارسی میبود، بسیار سست و کشال^{۲۳} و غیر موزون دیده می‌شد.^{۲۴}

بنابر مشهور، امان‌الله ساعی بود تا زبان پشتو را نظام بخشید و روایتی زبانگرد مردم است که پشتوگرایی او را میرساند، بدین شرح که در جلسه‌ای عده‌ای از اطرافیان امان‌الله او را اعلیحضرت می‌نامند و می‌گویند چون شما طالب و خواهنده استقلال افغانستان هستید لازم است برغم گذشته که شخص اول مملکت را «امیر» می‌خواندند، «شاه» نامیده شوید. امان‌الله‌خان در جواب میگوید: بهتر آنست که این‌جانب را «تولواک» بخوانید.^{۲۵} اگر چند امان‌الله ماندگار نشد که لقب برگزیده خود را اشاعه بخشید ولی محمد ظاهر در شیوع آن لقب کوشید و به تبلیغات پرداخت و مسأله دوگانگی زبان فارسی و پشتو را در افغانستان صیغه رسمی داد بطوریکه در فصل آینده از این رساله یاد خواهیم کرد که معضل دوگانگی زبانی در افغانستان جامعه نابسامان را بی‌سامانتر کرد و تشدت و پراکندگی فرهنگی و اقتصادی را حدت و شدت بخشید.

مرده ریگ پشتوزدگی محمدظاهر را، محمد داود بظاهر آراسته‌تر گردانید و موجبات نازائی فرهنگی را در افغانستان فراهم ساخت و...

از سالهای ۱۳۴۰ هجری شمسی به بعد زنگ تمدن قرن بیست، جامعه افغانستان را نیز نوازشکی داد. سیل سیاحان عنان‌گسیخته اروپا از یکسو آمد و شدهائی که مردم افغانستان به کشورهای اروپائی و آسیائی می‌کردند از دیگرسو، توأمان با آگاهیهای بیشتر شد و

تبلیغات افسون آمیز شرق و غرب نیز عده‌ای را مرغوب افتاد و عده‌ای را مرعوب کرد، و باین ترتیب راه‌های ایجاد و تشکل احزاب هرچند که بجنگ زرگری بین خودشان تمام میشد و به نفع دستگاه حاکم در دهه ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ هجری شمسی اوج گرفت و انتشارات حزبی و مردمی روبفزونی گرفت و بازار گرمی پیدا کرد و بر اثر آن جنبشها و نهضت‌های گذشته، قدرتهای بهره‌جو را واداشت تا در پی دفع آن برآیند...

... در دوره محمد داود اهتمام می‌شد تا از یکطرف دوگانگی زبانی را تشدید کنند و از طرف دیگر فرهنگ نیمبند و نارس موجود را نازاتر و عقیمتر گردانند. هرچند که در این دوره بزرگداشت‌های فلان و بهمان شاعر یا نویسنده گرفته میشد و نوشته‌هایی که بیشترین آنها تکرار مکررات بود، منتشر میشد، لکن بزرگداشتها به‌دروغ‌پردازیها وجعل‌گزائیهای عده‌ای میدان‌میداد و بعکس غل و زنجیری بود که دست و پای قلم آزادگان را میبست، چندانکه در بزرگداشت سید جمال‌الدین مشهور به‌افغانی عبدالحی حبیبی مدعی شد که سیدجمال زبان پشتو را میدانسته، و به‌این زبان سخن میگفته است.^{۲۶}



تردید نیست که زبان پشتو نیز یکی از زبانهای هندو اروپائی است و فرهنگ عامیانه این زبان نیز حائز اهمیت فراوان. هم اگر سیدجمال به‌این زبان آشنائی داشته بوده، چون مستند نیست نمیتوان بجرأت شجره‌نامه ساخت. ولی باید مدعن بود که شجره‌سازی و جعل اسناد فرهنگی، زبانی و تاریخی در زمینه زبان پشتو امریست استعماری، و نظریست از برای ناتوان

کردن زبان فارسی که جزئی از فرهنگ بشری بوسیله این زبان پایه‌ریزی شده است. ما در فصل نمودهای زبانی به تفصیل خواهیم آورد که عده‌ای با جعل اسناد نه تنها به تن تنومند زبان پشتو ضربه زده‌اند و آن زبان را در نظر دیگران خوار نموده‌اند بلکه بعضاً آگاهانه و بعضاً ناآگاهانه و عده‌ای هم از روی عصبیت‌های ملی و قومی به جعل اسناد در زمینه زبان پشتو اقدام کردند و این امر باعث شد تا از درك نظریه‌های علمی زبانشناسی زبان پشتو غافل بمانند، به‌طوریکه نه زبان پشتو را سودمند افتاد و نه فارسی دری را.

همچنان نگاهی به ترجمه «عروۃ الوثقی» سید جمال قصروزیهای فرهنگی دستگاه داودخان را مینمایاند. در ترجمه این کتاب بسیاری از دقایق و نکته‌های شگرفی که با مصالح دولتی محمد داودخان تضاد داشته و وی را ناگوار می‌آمده است، از قلم افتاده است.^{۲۷}

۲۷. سید جمال، «عروۃ الوثقی»، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲۸. سید جمال، «عروۃ الوثقی»، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲۹. سید جمال، «عروۃ الوثقی».

۳۰. سید جمال، «عروۃ الوثقی».

یادداشت‌های نموده‌های تاریخی

- ۱ - غریب‌زدگی، جلال آل احمد ص ۱۰۹ - ۱۱۰
- ۲ - مثلاً در ذکر واقعه ناردین می‌نویسد: «... و چون سلطان بر سر سریرت و غور مکر و خدیعت او (ملک هند) وقوف یافت رجاله دیلم و عفاریت افغانیان را برایشان آغالید تا نشیب و فراز ایشان فرا گرفتند و بر امثال مغناطیس بجاذبه قهر ایشان را بخود کشیدند. ترجمه تاریخ یمنی، ابو اشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی به تصحیح دکتر جعفر شعار. ص ۲۸۵
- ۳ - مقدمه فقه‌اللفه ایرانی، ای، م، ارانسکی، ترجمه کریم کشاورز. ص ۲۲۸
- ۴ - قاسم رشتیا تاریخ نگار معاصر، می‌نویسد: «و چون (عبدالرحمن خان) لایق‌ترین و مستحق‌ترین شخص برای سلطنت بود... خودشان (انگلیسیها) او را دعوت باشغال سلطنت افغانستان بدهند» رگ: افغانستان در قرن نوزده. ص ۲۶۵ صاحب سراج-التواریخ می‌نویسد که انگلیسیها بعد از پذیرفتن امارت عبدالرحمن سخنان زیر را برسم سپاس، در مجلسی به امیر گفتند «وضع زمانه حالت اعلیحضرت رابجایی رسانده است که مطابق میل و خواهمش حکومت انگلیس می‌باشد. لهذا حکومت انگلیس مشعوف است که چنین شخصی را از نبیرگان امیر دوست محمدخان مرحوم بسلطنت افغانستان بشناسد که به شجاعت و تجربت و کیاست معروف است. امیدواریم که خیالات اعلیحضرت نسبت به دولت انگلیس در نهایت دوستی خواهد بود، و دولت انگلیس نیز با ایشان امداد خواهد کرد.» عبدالرحمن بکمک روسها تاج و تخت و زنجیر ظلم را بدست آورد ولی بعداً روسها را «خرس» نامید و انگلیسها را شیر جهان، و به نفع خویش با انگلیسها ساز سازش نواخت رگ: تاریخ ملل و دول اسلامی، بروکلمان، ترجمه دکتر هادی جزایری. ص ۵۹۴.
- ۵ - عین‌الوقایع (بحرالنفوس)، یوسف ریاضی. ص ۲۴۶.
- ۶ - نظری به مشرق، تاریخ سیاسی افغانستان، میرزا مهدی فرخ. ص ۳۳۸.
- ۷ - ایضاً، ص ۳۵۱.

- ۸ - از جمله اصلاحات امیر اینکه صرفه‌جویی در وقت، قلمهای نوک آهنی را در دفاتر اداری باب کرد تا بسبب تراشیدن قلم، کاتبان وقت را ضایع نسازند. رك: افغانستان در مسیر تاریخ، غلام محمد غبار. ص ۶۴۴.
- ۹ - تذکره جغرافیای تاریخی ایران، بارتلد، ترجمه حمزه سردادور. ص ۹۲.
- ۱۰ - تاریخ سیاسی افغانستان، پیشین ص ۳۴۸، قیاس کنید با افغانستان در مسیر تاریخ. ص ۶۵۷.
- ۱۱ - تاریخ سیاسی افغانستان، پیشین. ص ۳۵۷-۳۵۸.
- ۱۲ - ایضاً ص ۳۵۶.
- ۱۳ - قسمتهایی از جریده مذکور باهتمام آقای روان فرهادی جمع و تدوین شده و در کابل بچاپ رسیده است.
- ۱۴ - آقای غبار می‌نویسد: «باتمام تشتت‌هاییکه انگلیس و دست‌نشانده متظاهران حبیب‌الله بوجود آورده بود جامعه افغانستان انسانهای با ایمان و مبرا از ترس و حرص بوجود آورد که بنای مشروطه‌طلبی را در افغانستان گذاردند، ولی شیوع این موضوع مشروطه‌خواهان عزم قتل امیر را کردند و سرکوب شدند و این امر امیر را از تجدیدطلبی واداشت.» افغانستان در مسیر تاریخ، پیشین. ص ۷۱۶ - ۷۲۱.
- ۱۵ - آقای غبار می‌نویسد: «امان‌الله‌خان می‌خواست کودتای لبرالی‌علیه پدر خود بکند، و چون پدر مطلع شد او را توبیخ کرد و مادرش را طلاق گفت. افغانستان در مسیر تاریخ. ص ۷۲۶.
- ۱۶ - در مورد قاتل مورخان معاصر متفق‌القول نیستند. رك: افغانستان در مسیر تاریخ. ص ۳۶۱.
- ۱۷ - محقق است که امان‌الله‌خان به‌دین اعتنائی نداشت. آخوندهای حنفی را به تمسخر برمی‌داشت و مخالف با الگوها و ارزشهای اسلامی بود و همین امر سر نخ را بدست انگلیس داد و اندیشه ترقی‌جویانه وی بی‌فرجام ماند.
- ۱۸ - رك: تاریخ سیاسی افغانستان، پیشین ص ۳۶۵. خوشبختانه این اندیشه امروزه شدت روزگار قدیم را ندارد و فقط در سطوح سیاسی مورد نظر دولتها و حکومت‌های افغانستان می‌باشد.
- ۱۹ - بروایت آقای غبار، جسد پسر بچه حنفی را در خانه سید نور

- محمدشاه خان در زیرگاه انداخته بودند. افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۶۲.
- ۲۰- هرروپیه معادل يك افغانی است.
- ۲۱- نظری به مشرق، پیشین، ص ۳۶۸-۳۶۹.
- ۲۲- ایضاً ص ۳۷۱.
- ۲۳- ایضاً ص ۳۹۳-۳۹۴.
- ۲۴- در ترکیه تاکنون روز یکشنبه، روز تعطیل بشمار می‌رود و روز جمعه روز کار.
- ۲۵- رک: افغانستان در مسیر تاریخ، پیشین، ص ۸۲۶.
- ۲۶- عین نطق ساده لوحانه حبیب‌الله بچه‌سقا، که واقعاً نه شرق را می‌شناخت و نه غرب را، و نه از آئین کشورداری، و سیاست مدن مطلع بود. به قول دکتر باستانی پاریزی «فکر می‌کرد می‌شود هم از مردم بلخ و جلال آباد مالیات نگرفت و هم در کاخ کابل نشست و پادشاهی کرد.» (حماسه کویر. ص ۴۰۸).
- ۲۷- طوریکه مهدی فرخ در تاریخ سیاسی افغانستان (ص ۴۴۹) می‌نویسد: پسرش با محمدظاهر در دبیرستان میشله پاریس همدرس بوده و همراه. حینی که محمدظاهر پاریس را ترک می‌کرد، چهارسال درس خوانده بود، البته عده‌ای از درباریان در نوشته‌هایشان او را علامه دهر می‌خوانند. و این گونه نگرش‌های تاریخی، استبعادی ندارد چرا که وقتی محمود غزنوی به قرآن تشبیه شود، مگر محمدظاهر کمتر از محمود بود؟
- ۲۸- صفیر سیمرخ، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، ص ۱۰۱-۱۰۲.
- ۲۹- سه مقاله دیگر، جلال آل احمد، ص ۳۷.
- ۳۰- شکی نیست که زبان پشتو یکی از زبانهای کهن هند و اروپائی است که درآینده از چونی و چندی و کیفیت تضاد آن با فارسی و نظر استعماری انگلیس و روس در این باره، سخن خواهیم گفت.
- ۳۱- افغانستان در مسیر تاریخ، پیشین، ص ۷۲۱.
- ۳۲- بولی - شعار.
- ۳۳- کشان - مطول و طولدار.
- ۳۴- مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه، باهتمام دکتر روان فرهادی، ص ۷۷۵.
- ۳۵- تولواک = تول + پسوند واك = صاحب اختیار تام.

- ۳۶- عین عباراتی که آقای حبیبی در مجلس بزرگداشت سیدجمال گفته است براساس ضبط دوست فاضل آقای نیلاب چنین است: «سردار عبدالعزیز برادرزاده سکندرخان از عموی خود سکندرخان روایت کرده، هنگامیکه در مقبره شاه عبدالعظیم بوده سکندرخان با سید جمال به پشتو صحبت می کرده است.»
- ۳۷- ترجمه عروۃ الوثقی بوسیله دوست دانشمند آقای سمندر فورپانی به فارسی ترجمه شده است و در ایام بزرگداشت سید جمال در کابل بطبع رسیده، ایشان می گفتند قسمتهای زیادی از ترجمه را سانسورگران حذف کرده اند.

نمودهای زبانی

وضع تعدد زبانی در افغانستان

آنگاه که بر منطقه کوهستانی پامیر نظر افکنیم و از دیدگاه زبان‌شناسی و لهجه‌شناسی آن منطقه را واریسی کنیم، به اسامی زبانها، گویشها، و لهجه‌هایی چون سجنی، وخی، (غلچه‌ئی)، منجی یودغا، اشکاشمی، سنگلیچی، یازغلامی، زباکی، سریکلی، شغنی، ارموری آشنا خواهیم شد.^۱

اینهمه زبان و لهجه فقط در منطقه پامیر افغانستان معمولست و متداول. و همچنانکه گفتیم در افغانستان قبایل و اقوامی همچون تاجیکان، هزارگان، چور-آیماکهای تاجیک، افغانها، لران، کردان، بختیاران و بلوچان و ازبکان و ترکمن‌ها و هندیان و تازیان و یهودیان نیز می‌زیند که بیشترین اقوام یاد شده دارای زبان، گویش و یا لهجه ویژه‌ای هستند. هم هر یک از زبانها و گویشهای مزبور دارای گونه‌های زبانی متعدد و چندگانه می‌باشند.

چرائی اینکه در افغانستان زبانها و گویشها و لهجه‌ها و گونه‌های متعدد وجود دارد، بدون تردید عوامل چندگانه‌ای مسبب آنست که عمده آنها از اینقرارند:

نخستین عامل این وضع زبانی پشتوانه‌ای دارد طبیعی و محیطی، چندانکه مشهور است در افغانستان سلسله جبال‌های بیشماری وجود دارد که باشندگان يك منطقه را در مواضع چندگانه محدود کرده است و محصور.

از آنجا که مردم آن مناطق هم تاکنون بر نابرابریهای طبیعی محیط نشده‌اند و مسلط نگردیده‌اند و از آنجا که دولتهای بدپندار چند دهه اخیر افغانستان هم در اندیشه از میان برداشتن موانع طبیعی مزبور نبوده‌اند، ایجاد فاصله‌های مکانی موصوف حتی در میان يك قوم خاص هم ایجاد گونه‌های زبانی متعددی کرده است.

عامل دیگر نبودن وسایل و امکاناتی بوده که موجبات ارتباط همگانی و عمومی را فراهم می‌آورد. از آنجا که افغانستان بدلیل بی‌توجهی در مرکز و هم از لحاظ اقتصادی، فرهنگی، و فکری در چندین دهه اخیر روی به تجزیه نهاده بود. افغانستانیانی که در نزدیکی مرزهای پاکستان میزیستند، دستمایه‌های اقتصادی و فرهنگی آنان از همان طریق بدست می‌آمد و مردمی که در نواحی مرزهای اتحاد جماهیر شوروی بود و باش داشتند مایه‌های اقتصادی، فکری و مادی خویش را از آن طریق تحصیل میکردند، و آنانیکه در نواحی مرزی ایران بسر میبردند آبراهه اقتصادی و فرهنگی خود را در ایران جست‌وجو میکردند.

نگارنده نمیخواهد ادعا کند که رسوم و عنعنات و مشترکات فرهنگی و فکری مردم افغانستان بازگرفته از فرهنگ و عنعنات کشورهای همسایه بوده، و این مسلم است که عادات و آداب این منطقه اشتراك خاص و ویژه‌ای دارد که نیازی به نمونه آوری نداریم.^۲ بل مقصود اینست که به علت ضعف دستگاههای امیران مرکز،

حواشی کشور گرفتار فاصله‌های مکانی مذکور بود و همین امر تعدد زبانی را در آن مملکت محسوس‌تر گردانید. سومین عامل را میتوان در چگونه زیستن و علایق مردم افغانستان و بافتهای شهری و دیهیی آن جست. با آنکه استعمار ناقص و ابتر انگلیس در افغانستان سالها به طول انجامید، و با آنکه سیل سیاحان دیده‌ور در چند دهه اخیر در افغانستان سرازیر شد و با آنکه آمدن غربیانی که پدیده‌های آرامشگر خود را بر اثر تمدن غرب از یاد برده بودند و آن پدیده‌ها را در افغانستان شایع و پراکنده میدیدند، در چگونه زیستن مردم بی‌اثر نبوده است، ولیکن بر تنه عادات و آداب و علائق مردم لطمه نزد، و بافت شهری و دیهیی را در افغانستان بتمام از میان نبرد. چگونگی زندگی مردم افغانستان و چونی و چندی علائق آنان نیز در تعدد زبانی افغانستانیان بی‌اثر نبوده است. عوامل مزبور زایشگر عامل دیگری شد، که از آن میتوان به لهجه و یا زبان «استاندارد»^۹ یاد کرد. هر چند که در افغانستان، همچنانکه خواهیم گفت، بیشترین مردم افغانستان خاصه قسمت اعظم مردم شهرهای بزرگت به زبان فارسی آشنائی دارند، و ارتباط معاملات فکری و بازاری خویش را بوسیله این زبان برقرار میکنند، و به اصطلاح زبان‌شناسان «گذر زبانی» را بگونه طبیعی خویش دیده‌اند، و به زبان فارسی دست یافته‌اند ولیکن در این زمینه نیز ضعف دستگامهای ارتباطی و آموزشی موجب آمده تا لهجه استاندارد بوجود نیاید.

هر چند که لهجه فارسی کابلیان از طریق وسایل ارتباطات همگانی شایع‌تر گردیده ولی از سوی دیگر آنچنان حس محقرانه‌ای که در کشورهای دیگر نسبت به

زبان چیست؟

هرچند که مطالعات زبانی در میان قدما و پیشینیان تداول داشته است، ولی اسلاف هرگز پی نبرده بودند که زبان يك کل است که از اجزا بمیان آمده، و پیوستگی اجزا آنچنان است که از هم جداشدنی نیست. از اینرو مطالعات و بررسیهای زبانی قدما قبل از پیدایش نظریات نوین زبانشناسی، خصوصاً مکتب زبانشناسی «چومسکی» بر بنیاد جزئیات قرار گرفته بود، و سخن از يك نظام کلی و پیچیده پیرامون زبان بمیان نیامده بود. تا اینکه اندیشه زبانشناسی نوین یا مطالعات و تتبعات «فردینان دوسوسور» پا بعرصه گذارد و مکتبهای پراگ و کوپنهاگ و نظریه‌های مشخصه‌ها و طبقه‌بندی توزیعی و دستور زایشی و کنش زبانی و غیره^۴ در حوزه مطالعاتی و تحقیقاتی زبانشناسان قرار گرفت. در اینجا بود که زبان بعنوان يك نظام کلی قلمداد شد.

نظامی که خاص «انسان ناطق» است و شمه‌های موروثی و تحصیلی واقعیت بخش آن میباشد^۵ این نظام خاص از سه دستگاه کوچکتر متشکل گردیده است که عبارتند از:

اول: دستگاه صوتی زبان، دستگاه مذکور از تعدادی صوتهای مشخص و معین تشکیل شده که پاره‌ای از آنها بوسیله علائم خطی نموده میشود، و پاره دیگر حین گفتار سخنگویان قابل ملاحظه است. دستگاه مزبور هر چند بمرور زمان قابل تغییر میباشد ولیکن تغییرات زبانی در محدوده این دستگاه نچندان سریع است و نه آنقدر صریح.

دوم: دستگاه ساختی یا دستوری زبانست که از آن بعنوان بافت دستوری زبان نیز میتوان سخن گفت. هسته و میانه این دستگاه را «افعال» و دیگر روابط دستوری تشکیل میدهد و طرز نشست کلمات و واژه‌ها و حروف و روابط زبانی. در این دستگاه هرچند میتوان «رو-ساخت»های متفاوت و ناهمگون را دید، ولی از «ژرف ساخت»های همگون حتی در قلمرو همه زبانهای جهان خانواده‌اند و احياناً در قلمرو همه زبانهای جهان برخوردار است. این دستگاه استحکام خاصی دارد بطوریکه تغییرات زبانی این دستگاه نیز آنچنانکه باید محسوس نیست، و همه زبانهای عالم نیز از نظرگاه دستگاه صوتی و دستوری مزیت‌های همسان و مشابه دارند.

سوم: دستگاه واژگانی، در این دستگاه جمیع کلمات يك زبان اعم از مفردات و مرکبات مراد است. این دستگاه در هر زبانی به ارتباط چونی و چندی و چگونگی فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، و معاملات و ارتباطات بشری چهره ویژه‌ای دارد. قاموس واژگانی هر زبانی با توجه به غنا و ثروت فکری و مادی و بطور کلی با توجه به تمدن گویندگان آن زبان کاستی و فزونی میگیرد، و میتوان گفت که واژگان يك زبان چونان آئینه غمازیست که جلوه‌دهنده تمدن سخنگویان آن زبان است. این دستگاه

بسیار تغییرپذیر است و تغییرات آن نیز مشهود و محسوس. بناء باید توجه داد که همه زبانهای جوامع انسانی از سه دستگاه مزبور متشکل شده اند که دستگاههای صوتی و دستوری در حکم «نهاد» و پایه اساسی زبان محسوب میشوند، و در همه زبانها مزیت یکسان دارند^۶

اختلاف خلق از نام اوفتاد

بارتباط اصول منجز و روشن زبانشناسی اگر تصور شود که در هر کشوری زبانی وجود دارد، مثلاً در انگلستان زبان انگلیسی مرتفع کننده نیازهای ارتباطی است و یا مورد تکلم میباشد، پنداریست نادرست. در حالیکه قلمرو جغرافیائی چیز نیست که طی زمان ثبات و پایداری ندارد و دچار جذر و مد سیاسی میگردد ولی قلمرو زبانی چیز نیست وابسته بمسائل فرهنگی و تاریخی. قلمرو زبانی بسته به قلمرو سیاسی نیست، و بر اثر دگرگونیهای نظامی و سیاسی تغییر نمیپذیرد. مثلاً با تجزیه شدن و جذرومدی که بعد از جنگ جهانی دوم در آلمان پیش آمد و آلمان بدو بخش شرقی و غربی منقسم گردید و یا تبارز کردن ویتنام شمالی و جنوبی در اطلس جغرافیائی جهان، تغییرات زبانی ایجاد نگردید.

به این ترتیب ممکن است که يك زبان در قلمرو سیاسی مختلف وجود داشته باشد. حالا اگر در منطقه خاص سیاسی بیشتر از يك زبان وجود پیدا کرد بطوریکه زبان رسمی که در حکم زبان میانجی قرار میگیرد، زبانهای دیگر آن منطقه سیاسی را گویش مینامند، یعنی وجود يك زبان در قلمرو سیاسی زبان دیگر، «گویش»

خوانده شده است.^۷ مثلاً زبان فارسی که در ایران و افغانستان تاکنون زبان اول مردم و زبان رسمی و اداری آن کشورهاست در هر دو منطقه سیاسی بنام زبان فارسی نامیده می‌شود ولی گونه‌ای از همین زبان در جمهوری تاجیکستان زبان تاجیکی خوانده شده، در صورتی که این نامگذاری با موازین علمی زبان‌شناسی مغایر است و باید آنرا «گویش فارسی تاجیکستان» بنامیم.

اینکه امروزه زبان فارسی رایج را در افغانستان «دری» مینامند و در ایران «فارسی» و در تاجیکستان «تاجیکی»؛ فکریست که خاستگاه استعماری دارد، و استعمارگرانند که اختلاف خلقها را از طریق نامها ایجاد میکنند و در پی نامها مفاهیم ملی و ناسیونالیستی، و عصبیتهای دیگر را می‌پرورائند، و بهره‌ خویش می‌برند.

کاربرد و استعمال «دری» و «فارسی» از سوی افغانستانیان و ایرانیان در متون دیرینه فارسی روی نگرشی نبوده است که اکنون استنباط میشود. امروزه آنگاه که میگویند «دری» میخواهند نوعی از عصبیت خود را در برابر مفاهیمی که هیچ ارتباطی به زبان ندارد ابراز کنند، مفاهیمی همچون مسایل ملی، سیاسی و..... و گزینش اسم «تاجیکی» برای گویش فارسی تاجیکستان شوروی کاملاً جدید مینماید و پیشینه تاریخی ندارد و در گذشته استعمال نداشته است.

در لغت‌نامه‌های متأخر پیرامون اسمهای «دری»، «فارسی» و «تاجیکی» میخوانیم که «زبان فارسی رسمی معمول امروزه که نوشتن و سرودن بدان پس از اسلام در ایران و (افغانستان و تاجیکستان) رواج و رسمیت یافت».^۸

آقای دکتر پرویز خانلری درباره «فارسی دری» بحثی مبسوط و مشبع دارد که قسمتی از آنرا برای روشن گردانیدن مطلب مورد بحث نقل میکنیم: «قدیمترین آثاری که از فارسی دری مانده است، گذشته از کلمات و عبارتهای کوتاه و بعضی مصراعها و بیتها که در تواریخ عربی و آثار فارسی ادوار بعد ثبت شده ازمیانه قرن چهارم هجریست. نهضتی که در زمان فرمانروائی شاهان سامانی برای ترویج و بکار بردن زبان فارسی بجای تازی آغاز شد با سرعت تمام وسعت یافت تا آنجا که اندکی بعد، در روزگار غزنویان، فارسی دری زبان ادبی کشور شد و صدها شاعر و نویسنده به زبان ملی خود شعر سرودند و کتابها در رشته های گوناگون علمی و ادبی و تاریخی تألیف کردند و سپس در زمان شاهان سلجوقی این زبان در امور اداری و مکاتبات دیوانی هم جای زبان عربی را گرفت.

منطقه رواج و رونق فارسی دری ابتدا در مشرق و شمال شرقی ایران بود و بیشتر سخنوران و نویسندگان که نام آثارشان باقی است تا حمله مغول از مردم این قسمت کشور بودند.... شاعرانی که اشعارشان به شاهد لغات مهجور در لغت فرس اسدی آمده غالباً به یکی از شهرهای بخارا و سمرقند، هرات، بلخ، مرو، طوس، سرخس، قاین، سیستان، یا شهری دورتر شمال شرقی و آبادیهای دیگر خراسان منسوب هستند.

فارسی دری طی سه قرن از اوایل قرن چهارم تا اوایل قرن هفتم بتدریج مقام زبان رسمی و ادبی ایران را کسب کرده بود و در این مدت از گویشهای ایرانی شرقی که در قلمرو آن رایج بود و نیز زبانهای غیر ایرانی تأثیر پذیرفت.^۹

از نکته‌های یاد شده با توجه به سخنان برخی از جغرافی‌نگاران و مورخان پیشین مانند ابن‌خلدون و صاحب احسن‌التقاسیم و... برمی‌آید که فارسی دری زبانی بوده برخاسته از خراسان قدیم، بطوریکه در همین منطقه نیز پرورده شده، و اهل زبان آنرا به اسم «دری» و «فارسی» خوانده‌اند. مثلاً فردوسی پارسی و دری را مترادف هم آورده:

بفرمود تا پارسی و دری بگفتند و کوتاه شد داوری
ناصر خسرو «لفظ در دری» را در پای خوکان
نمیریزد، و در سفرنامه ازین زبان به لغت فارسی یاد
میکند. بدین شرح: «به سمنان آمدم و آنجا مدتی مقام
کردم و طلب اهل علم کردم. مردی نشان دادند که او را
استاد علی نسائی میگفتند. نزدیک وی شدم جوان بود
سخن به فارسی همی گفت...»

در بسیاری از متون پیشینه فارسی از این زبان به صورت‌های دری پارسی، و یا پارسی دری یاد شده، و این نکته می‌رساند که پیشینیان میان دری و فارسی فرقی قائل نمیشدند^{۱۰}، و اگر در گذشته هم اندکی فرق وجود داشته همانا تأثیرپذیری کلمات محلی بوده است.

اعتقاد به نامهای دری و فارسی و تاجیکی برای يك زبان چیزی است که در ورای خودحیله‌هائی را مینمایاند. و آن همانا دور کردن مفاهیم زبانی است و بار دادن به عصبیتهای ملی علیه همزبانان هم‌درد، و سرانجام ضعف ناشی از افتراق و دوری مردمان این مناطق و وابسته شدن آنان به یکی از بلوکهای استعماری دنیا، از بهر همین سودجوئی قدرتهای اقتصادی دنیا است که عده‌ای از شرق‌شناسان نظریه زبان‌شناسانه‌ای پرورده‌اند مبنی بر اینکه زبان مردم افغانستان زبانی است که دری

خوانده میشود و زبان مردم ایران فارسی است و زبان فارسی نویسان تاجیک تاجیکی. هنگامیکه این نظریه واهی نضج گرفت عصبیتهای ملی و مذهبی و اقتصادی هم با آن اختلاط پیدا میکند، و چیزی که از این کشت استعمارگران درو میگردد دوری است و گریز، فصل است و نادیده گرفتن وصل ملتهای همزبان و همدرد.



برای اینکه امور واهی و سست این نظریه استعماری را بهتر بنمائیم لازمست تعریفی از زبان و گونه های آن را در پیش نظر داشته باشیم و وضع کنونی زبان شعر و زبان نثر را در بین مردمان فارسی سرا و فارسی نویس روشن کنیم. همچنانکه مذکور شد تعریف زبان کاریست مشکل زیرا زبان يك نهاد اجتماعی است و همچنانکه اجتماع از پیچیدگیهای بیشمار برخوردار است زبان نیز دارای تاب و خمهایی میباشد. از اینرو روانشناسان و مردم شناسان و جامعه شناسان هر يك بنوبه خود و بارتباط علم ملحوظ زبان را تعریف کرده اند و تعبیر^{۱۱}، که منظور و مقصود این گفتار نیست.

تعریفی که روشنگر معضل طرح شده ما میباشد تعریفی است که از سوی زبان شناسان ابراز گردیده، بر مبنای این تعریف زبان نوعی رفتار است که دارای طرح میباشد^{۱۲}. نیز همچنانکه گفته شد، زبان از ساختمان و دستگاهی برخوردار است که دربرگیرنده سه دستگاه کوچکتر میباشد که عبارتند از دستگاه صوتی، دستوری، و واژگانی. آنچه از نظر زبان شناس بیشتر بدان توجه میشود و هسته زبان را میسازد دستگاه صوتی است و دستگاه دستوری. دستگاه واژگانی بدلیل عدم پایداری

و ماندگاری خود مورد توجه زیاد نیست.^{۱۴} آنچه زبانی را از زبان دیگر جدا میکند و ممتاز، دستگاه واژگان زبان نیست زیرا دستگاه واژگان زبان در حکم عرض است و عرض حادث میگردد و ناپیدا میشود. بارتباط عامل انشاء مادی و تحولات سیاسی و فرهنگی و اجتماعی تولد میشود و یا فوت میکند^{۱۵}، در صورتیکه دستگاهها صوتی و دستوری زبان حکم جوهر را دارند و تغییر و تحولی که در این دستگاهها ممکن است پیش بیاید بسیار کم، و نیازمند زمان طولانی خواهد بود.



برگردیم برسر موضوع اصلی که این بحث از برای روشنی آن موضوع بمیان آمد. میبینیم که زبان فارسی دری در سه منطقه سیاسی افغانستان، ایران و جمهوری تاجیکستان شوروی معمولست که نفس و جوهر آن یکی است، یعنی دستگاه صوتی زبان فارسی معمول در ایران بادستگاه صوتی معمول در افغانستان و تاجیکستان ازهم جدا نیست و دور نمینماید.

البته برائثر کاربردهائی که امروزه در اصول صوتی اصوات فارسی در ایران دیده میشود، اندکمایه تفاوتی با کاربرد صوتهای فارسی معمول در افغانستان دارد. مثلاً وجود یای نکره در فارسی رایج افغانستان و عدم آن در بین کتاب خوانده‌های ایران، و یا شیوه ادا و تلفظ برخی از کلمات و اصوات که ناشی از استعمال اهل قلم نبوده و در گونه نوشتاری مشهود نیست، بلکه این تفاوتیهای اندک در گونه گفتاری بروز پیدا کرده است.

دستگاه دستوری و بافت ارتباطی زبان فارسی رایج در ایران و تاجیکستان و افغانستان نیز با هم تفاوت اساسی ندارند. وجود کاربردهای اشتباه آمیز و خطاآلودی که در فارسی معمول در مناطق سه گانه سیاسی فوق دیده میشود از مقوله عوارضی است که بر اثر اختلاط فکر دستورنویس رخ داده که در آتیه بدان اشاره خواهد شد. بنابراین نفس زبان یکی است و مقولات عارضی نباید ما را مردد کند و ناآگاهانه به نظریه زبانی استعمارگران فرهنگی گرایش نشان دهیم. پس چرا باید تاریخ بیمقی را افغانستان در دانشگاه کابل به نام متن دری بخواند و ایرانی به نام متن فارسی و تاجیکی با اسم متن تاجیکی، و عصبیتهای ناشی از سیاست و مذهب و ملیت را در پی آن پایه ریزد.

البته همچنانکه گفتیم، دستگاه واژگانی زبان پایداری و همگونی تام و تمامی ندارد. از اینرو گونه های سه گانه فارسی افغانستان و ایران و تاجیکستان بارتباط جهان بینی محیطی و طرز فکر مدنی خود واژگانی را مورد استعمال قرار میدهند که در مواردی از همدیگر متفاوت مینماید.

هرچند که ابن خلدون نیز در گذشته نوشته که «در مشرق پس از آنکه عرب بر ملتهای آن سرزمین چون ایرانیان و ترکان غلبه یافت با ایشان در آمیخت و لغات ایشان در میان عربها بوسیله کارگران و کشاورزان و اسیرانی که آنان را بصورت خدمتکاران درآورده بودند و هم دایگان و پرورش دهندگان کودکان متداول شد، و در نتیجه زبان ایشان بملت فساد ملکه آن فاسد گردید. چنانکه به زبان دیگری مبدل شد. همچنین در اندلس با بیگانگانی چون جلالقه و فرنگان در آمیختند و کلیه مردم

شهرهای این اقلیمها دارای لغت دیگری مخصوص بخودشان شدند که از یکسو زبانشان با لغت مضر مخالف بود و از سوی دیگر چنانکه یاد خواهیم کرد زبان هر اقلیم با زبان اقلیم دیگر آنچنان تفاوت داشت که گوئی بسبب استحکام ملکه آن در نسلهای ایشان زبان دیگری^{۱۶} است».

در صفحات پیشین مذکور افتاد که شناخت يك زبان در چند قلمرو سیاسی با توجه بمشابهت دستگاههای صوتی و دستوری آن ممکن خواهد بود نه بر بنیاد دستگاه واژگانی آن.

پس همانطوریکه یاد کردیم این طرز رویارویی با هیأتهای سه گانه دری، فارسی و تاجیکی در باب يك زبان واحد، ملتھائی را که فرهنگ غنی فارسی مأخوذ طرز فکر و زندگی آنهاست، از هم دور میکند و عدم پیوند میان آنان منجر به ناتوانی فرهنگ فارسی میگردد. لهذا بهتر آنست که زبان فارسی متداول در افغانستان را گونه فارسی دری بنامیم و فارسی معمول در تاجیکستان را گونه فارسی تاجیکی نام نهیم، بی آنکه در ورای اسامی مذکور عصبیتهای بیربط به زبان را جای دهیم.

پایداری گونه‌های ادبی زبان

زبان دیرپای فارسی همانند همهٔ زبانهای دیگر از يك جهت دارای دو گونهٔ ادبی میباشد: یکی گونهٔ زبانی شعر و دیگری گونهٔ زبانی نثر^{۱۲}. گونهٔ شعر اگر چند که نقش ارتباطی را دربردارد، نیز بار نقش زیباییائی زبان را بردوش میکشد، و این نقش ثانوی موجب می‌آید که منطق گونهٔ عادی یا گونهٔ نثر در گونهٔ شعر دیده نشود. و این مسأله منبعت از بی‌نظمی گونهٔ زبانی شعر نیست، چرا که گونهٔ زبانی شعر فارسی از ساختهای دستوری خاص خود متابعت میکند مانند گونهٔ شعری هر زبان دیگر. این نکته خصوصاً در گونهٔ زبانی شعر فارسی حائز اهمیت است زیرا از ثبات و پایداری سزاواری برخوردار می‌باشد. از همینجاست که گونهٔ زبانی شعر فارسی طی هزار و اندی سال چنان شالوده‌های زبانی را در بطن خود جایگزین کرده که روستاخت آن دارای منطق خاص و نظم نظام یافتهٔ مخصوص گردیده است.

از همین‌رو شعر فارسی چه در گونهٔ فارسی دری و چه در گونهٔ فارسی تاجیکی و چه در گونهٔ فارسی ایران

با گذر هزار و چند صد سال از هم دور نشده، و قرابت و نزدیکی دستوری را از دست نداده است. برای روشن شدن و نمودن این قرابت نمونه‌های از شعر معاصران ایرانی و افغانی و تاجیکی را ملاحظه میکنیم. غزل زیر را یکی از شاعران معاصر ایران سروده است:

مرغی که هست بر سر شاخش لانه‌ای
دلشاد از آن بود که مراو راست خانه‌ای
گر باد پشت پا به بساطش زند شبی
کز هستی‌اش بجای نماند نشانه‌ای
روز دگر دوباره به منقار میکشد
خار و خسی که سازد از آن آشیانه‌ای
ای کم زمرغ، داده زکف آشیان خویش
تا کی زدام، غافل و دربند دانه‌ای
یادی وزید و لانه ما را به باد داد
برخیز تا دوباره بسازیم لانه‌ای

برشی از «من و شبهای بی‌خوابی» سروده مؤمن قناعت از شاعران معاصر تاجیک:

من و شبهای بی‌خوابی
به یاد موی شبرنگ تو
شب را تا سحر بردم
ننالیدم
اگر چه عمر بلبل را به سر بردم
سرم در بستر قو
گوئی در گرداب می‌غوطید
نگاهم تا سحر در شعله مهتاب

می‌غـوطـید
 که شاید در لب دریا
 ترا یا بم تك و تنها
 بگویم با لب خاموش در گوشت
 دلم را، داستانم را... الخ^{۱۸}

قطعه زیر برشی ایست از سروده‌های یکی از شاعران
 معاصر افغانستان:
 هنوز این سبزه‌ها میبald از شوق
 هنوز این باغ آب و رنگ دارد
 هنوز امواج دریا در خروش است
 هنوزش روز و شب با هم بجنگ است
 نباشد ذره‌ای این خاک بی شور
 هنوز اندر دل سنگش شرار است
 هنوز آن اخگر از دلها نمرده
 هنوز آن تاب هستی پایدار است
 مگو این شهر سرسبز کهن‌ساز
 نمی‌خندد خموش و بی‌زبان است
 لب هر غنچه‌اش پنهان بخندد
 دل هر مرغکش گرم فغان است

اما گونه‌های نثر زبان فارسی چنان همه زبانهای
 دیگر جهان از ثباتی که گونه شعر برخوردار است،
 بهره‌ور نمیتواند باشد زیرا نثر هر زبان با زندگی روز
 مره و عملی اهل زبان پیوندی شگرف دارد، و نماینده تحولات
 و ترقیات و فرازونشیبهای علمی، اجتماعی سیاسی و
 نظامی آن جامعه است.

مراد این نیست که گونه شعری زبان چنین مسائلی را نمی‌نماید و یا نشان‌دهنده عوامل اقتصادی و معنوی یک جامعه نیست. مقصود اینست که این پدیده‌های مربوط به زندگی بیشتر بر گونه نثر زبان پرتو می‌افکند تا بر گونه شعر. از اینجاست که یک زبان خاص در قلمرو سیاسی عدیده‌گونه‌های زبانی را ایجاد میکند و بخشبندی آن‌گونه زبانی بیشتر در زمینه نثر هویدا است و آشکار. در گونه زبانی نثر فارسی نیز مسائل محیطی مؤثر بوده، و گونه فارسی دری و فارسی ایرانی و فارسی تاجیکی را بوجود آورده.

بیاد آرید که گفته شد گونه زبان بر پایه دستگاه واژگان و بر مبنای تغییرات نادری است که در دستگاه صوتی پیش می‌آید. از اینرو فرق میان گونه فارسی دری با گونه فارسی ایرانی و فارسی تاجیکی بر اساس کار-بردهای واژگانی قابل تصور است و تأمل و فرقهائی که از ناحیه دستوری متوجه است منوط به چگونگی نگرش ماست نسبت به دستورهای غلط و بی‌پایه زبان.

گونه نثر فارسی تاجیکی کاملاً برای فارسی زبان افغانستانی و ایرانی قابل فهم است و این موضوعیست بین، و کسانی که سیر و سفری در تاجیکستان داشته‌اند تأملشان مؤید دعوی ماست. آقای دکتر اسلامی ندوشن در سفرنامه خود مینویسد: «... سخن که به زبان تاجیکی بود رویهمرفته مفهوم بود جز بعضی کلمات»^{۱۹}.

اگر بعضی کلمات در گونه فارسی تاجیکی استعمال دارد که برای فارسی زبانان افغانستانی و ایرانی نامفهوم مینماید، دلیلی دارد. زیرا زبان رسمی و اداری در جمهوری تاجیکستان، زبان روسی است و گونه فارسی در آنجا بعنوان زبان محلی - گویش - قلمبند

میگردد. موضوع دیگری که به دوری گونه‌های نشر فارسی در سه منطقه سیاسی زبان فارسی تأثیر گذارده، بازهم بارتباط گونه فارسی تاجیکی است.

خطی که تاجیکان شوروی زبان فارسی را بوسیله آن عینیت ماندنی میبخشند خط لاتین از طریق خط روسی است، نه خط عربی. نگارنده به بحث پیرامون تغییر خط و معضلاتی که در پی این تصور نادرست مختفی است، نمیپردازد. ولی پوشیده نیست که میان زبان و خط رابطه عمیق و قابل توجهی موجود است، یا لااقل اینکه گفتار بوسیله خط نموده میشود و عینیت پیدا میکند^{۲۰}، ولی آشکار است که زبان هرچند با از میان رفتن خط نابود نخواهد شد، اما نمیتوان انکار کرد که تغییر خط زبان را پریشان میکند و آشفته.

آشفته‌گی مزبور بیشتر در حوزه واژگان زبان رخ مینماید، چندانکه زبان پنجابی را اگر مورد تأمل و تحقیق قرار بدهیم، خواهیم دید که زبان مذکور در دو منطقه پنجاب شمالی (هندوستان) و پنجاب جنوبی (پاکستان) استعمال دارد. خطی که گونه زبان پنجاب شمالی بوسیله آن نشان داده میشود «دیوناگری» میباشد و خط گونه زبان پنجاب جنوبی برگرفته شده از خطوط عربی است. بیشترین لغاتی که اهل پنجاب شمالی در زبانشان بکار میگیرند اصالت سانسکریتی دارد، و مردم پنجاب جنوبی در گونه زبانی خود واژه‌های فارسی و عربی را بیشتر بکار میبرند.

بنابراین چون گونه فارسی تاجیکی بوسیله خط روسی نموده میشود از اینرو واژه‌ها و تعبیرات و اصطلاحات فراوانی از طریق زبان روسی وارد گونه فارسی تاجیکی گردیده است.

فاساز گاری زبان در افغانستان

به تحقیق نمیتوان گفت که اسمهای سه گانه فارسی، دری و تاجیکی بمفهوم معاصر آن در زمینه يك زبان واحد از کدام زمان تداول پیدا کرده^{۲۱}، ولی آنچه روشن است اینست که استعمال مزبور متأخر مینماید. هرچند که کاربرد نامبرده در بین خاورشناسان و زبانشناسان غرب نیز رواج داشته است ولی ظاهراً دیدگاههای استعماری آن از سوی پژوهندگان سیاستگرای شرق باب شده است. چرا که یکی از خواسته های سیاستگرایان مذکور این بوده که از نیروی اندیشه های الهی - انسانی کاسته شود و از آنجا که بعد از زبان عربی زبان فارسی در جهان فکری اسلام و اخلاقیات بشری بسیار ارزشمند است و با اهمیت، و توان گفت که زبان دوم جهان فکری اسلام است.

آنچنانکه از یکسو زبان فارسی وسیله ای بوده برای انتشار اندیشه های دین اسلام، خاصه در کشورهای غیر عربی، همچون ایران، افغانستان، ترکیه، پاکستان، هندوستان، و حتی چین. و از سوی دیگر بسیاری از نکته های مربوط به جهانشناسی، هیأت، بلدان و مسالك

و ممالك، تاريخ طبيعى، رياضيات، فيزيك، پزشكى، كيميا، فلسفه نظرى و عملى و عرفانى بوسيلهٔ زبان فارسى درى عينيت پيدا كرده‌اند، كه اين خود ميرساند درك تمدن و فرهنگ اسلامى بى توجه به زبان و فرهنگ فارسى درى كامل نخواهد بود.

تضادهای سیاسى و اندیشهٔ توسعه‌طلبى میان شرق و غرب بلائى بوده و هست كه متوجه زبان و فرهنگ فارسى نیز شده است. چندانكه میدانیم در ایران بسیاری از اندیشه‌های سرمایه‌دارى چه در زمینهٔ اقتصاد و چه در باب فرهنگ بوسيلهٔ زبان فارسى رخ نموده است و از آنجا كه فارسى زبانان و فارسى‌گویان افغانستان براثر تنگناهای اقتصادى و عوامل دیگر نتوانسته‌اند خود مرجع و مصدر فرهنگى خویش قرار گیرند و بارتباط تغذیهٔ روحى و فكرى به آثار فارسى منطبقهٔ ایران رجوع میکنند و بدین طریق اندیشه‌های سرمایه‌دارى بدان کشور نیز راه مى‌یابد و این امر سران کشور شوراها را مقبول نمیافشد و در اندیشهٔ دور كردن ملتهای فارسى زبان میشوند، و شاید نخستین گام بهتر از این نباشد كه یگانگى اسمى را از بین ببرند و بمرور ایام یگانگى فكرى را.

از اینرو نظریهٔ اسمهای سه‌گانه در قلمرو زبان یگانهٔ فارسى ریشه‌یاب شد. نگارنده بیاد دارد كه روزى نزد مدیر روابط فرهنگى دانشگاه کابل رفته بود بغرض اخذ ویزای خروج و ادامهٔ تحصیل در خارج. سخنانى كه با مدیر نامبرده بر زبان آورد تراش خورده نبود و صبغه کتابى و نوشتارى داشت. مدیر مذکور با لحن تند و نامقبولى گفت كه «تو فارسى سخن میگوئى، نخست «درى» را یاد بگیر، آنگاه گذرنامه و ویزای خروج داده

خواهد شد. ۲۲

تضاد زبانی در افغانستان بهمین نکته محدود و محصور نمیشود بلکه برخورد غیرعلمی در مورد زبان پشتو نیز دقیقه دیگریست که ناسازگاری زبانی را در آن ملک تشدید کرده، بطوریکه زبان پشتو، همچنانکه در باره آن مفصلاً سخن خواهیم گفت، بی آنکه از دستگاه واژگانی و غنای فرهنگی نظیر فرهنگ و ادب فارسی برخوردار باشد همپراز و حتی برتر از زبان و فرهنگ فارسی دری نموده شده و پشتوانه‌های سیاسی و اداری و اقتصادی که به زبان پشتو داده شده از یکطرف شاهراههای زبان و فرهنگ فارسی در افغانستان تیره و تار گردیده، و از طرف دیگر کوره راههای زبان پشتو نیز کوبیده نشده، و هموار نگردیده است و نگارنده در ذیل این گفتار میکوشد تا راه عقده‌گشائی از این ناسازگاری زبانی را بنماید تا هم شاهراه زبان و ادب فارسی گشاده گردد، و هم ناهمواریهای زبان پشتو نموده شود. و باشد که در آتیه با توجه به موازین و قوانین علمی و مسلم زبان‌شناسی ناهمواریهای مذکور از میان برخیزند و زبان پشتو نیز روی بسوی تحول و تطور نهد.

زبان پشتو

در زمینه افغانستان خواننده ارجمند به دو کلمه پشتو و پشتون برمیخورد که پشتو همانا زبان قوم پشتون است، و این کلمه در هندوستان به هیأت «پتان» زبانگرد است و متداول.

با آنکه کلمه افغان در ترجمه تاریخ یمنی آمده است ولی برنگارنده تاکنون ارتباط میان قوم «افغان» و زبان پشتو و پشتون محقق و بین نشده، و با جست و جوئی که در این باره انجام داده، و گفتگوهای که در این مورد با دوستان کتاب خوانده داشته به نتیجه قانع کننده ای نرسیده است.^{۲۳} هرچند که فارسی زبانان افغانستان، زبان پشتو را بصورت «زبان افغانی» نیز اراده میکنند، ولی نگارنده پشتو زبانی را سراغ ندارد که به زبان خود «زبان افغانی» بگوید.

بهر صورت منطقه زبان پشتو از سمت شمال و شمال غربی و غرب با قلمرو لهجه های هندی منتسب به گروه «لهند» و در اقصای شمال شرقی با زبانهای «داردی چترال» و کافرستان هم سرحد می باشد. از تعداد پشتو زبانان قریب ۵/۵ میلیون آنان در کشور پاکستان و

قریب ۵۰ هزار نفر در ایران زندگی میکنند. زبان پشتو یکی از زبانهای هندو ایرانی است و وابسته به گروه اوستائی، هرچند که از گروه سانسکریتی نیز متأثر است. بناء پشتو از زبانهای شرقی قلمبند میگردد و خاستگاه و جایگاه آن شرق بوده، و بقول ابوریحان بیرونی جایگاه اصلی آن کوهستان سلیمان بوده است، و امروزه نیز با همه مهاجرتهای که قبایل پشتون به اینسوی و آنسوی کرده اند باز هم جایگاه اصلی آنان همان کوهستان سلیمان میباشد.^{۲۴}

«مارگن سترنه» زبانشناس معروف در دائرة المعارف اسلام طی مقاله ای مینویسد: «پشتو یکی از زبانهای ایرانی است که از زبانهای هندو اروپائی موادی را برگرفته و پرورش یافته است و اکثر قواعد تبادل اصوات ایرانی در آن جاریست، و در صف السنه شرقی ایرانی بشمار میآید، و با آن مطابقه و مماثله دارد و شاید از لهجه های باقیمانده ساکای شمالی باشد که روابط آن زیاده تر با هم وابسته است.»^{۲۵}

برائثر سستی روابط اجتماعی و اقتصادی میان نواحی پشتوزبانان، و وضع کوهستانی مناطق مسکونی آنان، زبان پشتو دارای لهجه های فراوانی میباشد که از نظرگاه صوتی و واکی از اختلافات فاحشی برخوردارند، و مهمترین لهجه های این زبان عبارتند از لهجه های غربی یا جنوب غربی و لهجه های شرقی یا شمال شرقی. اقوامی که با مردمان دیگر برائثر روابط تجاری و فرهنگی و پیوندهای «بده بستان» داشته اند و ازدواج های فکری، فرهنگی و زبانی بوجود آورده اند، زبان شان نیز در مسیر تحول و تطور قرار گرفته، کلمات حالات ثقلت آمیزش را از دست داده، و ملایمت و نرمی

بیشتر گردهاگرد آن را فراگرفته است. ولی قومی همانند پشتونها که ارتباطات آنان با اقوام دیگر نامحسوستر بوده، و طرز و شیوه زندگی و نیازهای آنان پیوندهای شگرفتر را اقتضا نمیکرده زبان‌شان نیز زبانی مانده دست نخورده، از اینرو در این زبان هم میتوان مشخصه‌های نرینه و مادینه یافت و هم مشخصه‌های مفرد و جمع، و همه این مشخصه‌ها برچگونگی صرف اسم و ضمیر و صفت و فعل تأثیر میگذارند. مصدرهای لازم و متعدی معروف و متعدی مجهول در این زبان دیده میشود، و پنج نوع مصدر تاکنون در این زبان رواج دارد. اصواتی دارد غنه (تودماغی) و صوتهای دارد نفسی^{۲۶}. هرچند که عدم پیوندهای مزبور موجبات ثبات زبان پشتو را بوجود آورده است، ولی نباید پنداشت که پشتونان هیچ ارتباطی با اقوام دیگر و زبانهای دیگر نداشته‌اند، بلکه برغم آن داشته‌اند ولی اثرپذیری و نیروی پذیرندگی آنان از فرهنگهای دیگر بیمقدار بوده، و اگر زبان پشتوی پشتونان پاکستان را واریسی کنیم درمی‌یابیم که زبان‌شان بر اثر آمیزش بیشتر با تمدن و فرهنگ انگلیسی و اردو دستگاه واژگانی گسترده‌تری دارد و ساختهای دستوری و صوتی آن نیز تأثیرپذیری بیشتر را می‌نمایاند آنهم بشیوه طبیعی و بدیهی.

کلمات دخیل در زبان پشتو

باری در دوران اسلامی، پشتونان بارتباط نیازهای معنوی و مادی خویش با فارسی زبانان قرابت بیشتری نصیب بردند. این نزدیکی و همزیستی برای چگونه

زیستن آنان از یکسو، و برای دامنه‌دار شدن دستگاه واژگانی آنان از دیگر سو، سودمند افتاد و ارزشمند. چندانکه کلمات و واژه‌های زیادی در این زبان میتوان یافت که یا بعینه از زبان فارسی برگرفته شده، و یا صبغه صوتی زبان پشتو را گرفته است. این کلمات بیشتر در محدوده پدیده‌های شهرنشینی و کشاورزی میباشد که پشتونان با مهاجرت به شهرها و همزیست شدن با فارسی زبانان متأثر شده‌اند.

از آنجمله میتوان از کلمات زیر برسبیل اختصار یاد کرد:

آباد، انبار، انبر، بادام، بازار، بام، پل، ترب، دیوال، توت، جارو، جامه، چارمغز، چراغ، چرخ، خانه، دانه، سائوزی (سبزی)، کاریز، گندم، میوه، و غیره. و بقول ارانسکی با توجه به واژه‌های مزبور شکی باقی نمیماند که «در زمینه زراعت، زندگی شهری و صنعت و پیشه و بازرگانی، افغانان چیزهای فراوان از فارسی زبانان فراگرفته‌اند.»^{۲۷}

هم در قرن هفدهم و هژدهم میلادی شاعران پشتو زبان همچون خوشحال خان خټک و دیگران به ترجمه افسانه‌ها و اشعار شاعران فارسی زبان پرداخته بودند. و از این راه ارکان ادبی پشتو را نیرومندتر گردانیدند. چندانکه قیاس آثار وی - اعم از فارسی و پشتو با آثار شاعران فزونمایه فارسی سرا این نکته را میرساند قرابت مضمون بجای خویش، بل وجود لغات و ترکیبات فارسی و فرم و ساختمان اشعار و چگونگی صور خیال اعم از تشبیه و استعاره و کنایه حد و ثغر تلاش و کوشش خوشحال را خواهد نمود.

بیشترین واژه‌های تازیی که در پشتو تداول دارد

اعم از واژه‌های دینی و غیرآن، از طریق فارسی بدان زبان راه یافته است و چگونگی صوتی و واجی این کلمات مؤید نظر ماست و هم مطالعات جامعه‌شناسی و بررسی‌های تمدن‌های شرق روشن‌گر این دقیقه تواند شد. هم پشتونان بنا بر نص تواریخ بسوی قاره‌هند مهاجرت‌هایی داشته‌اند، و حتی در قسمت‌هایی از نواحی هند حکم فرمائی کرده‌اند و از زبانها و لهجه‌های هندی نیز متأثر شده‌اند شاهد روابط طولانی لسانی میان پشتو و السنه هندی همانا لغات فراوان هندی است که در افغانی به‌وام گرفته شده، و بیشتر مربوط به پیشه‌ها و زندگی شهری و بازرگانی میباشد.

گواه مهمتری در تأیید روابط مزبور همانا تأثیر عمیق اصوات زبانهای هندی در پشتو میباشد که بصورت ورود بسیاری از صداهاى مغزی هندی در زبان پشتو تجلی کرده، وجود این صداها میرساند که سوبستران (قشر زیرین) هندی در تکامل زبان افغانی نقشی داشته است سازنده. البته مشترکات خانوادگی این زبانها را نباید نادیده انگاشت و هر نوع همگونی را نمیتوان تأثیر و تأثر برگرفت. هم دستگاه واژگانی زبان ترکی آنطوریکه در زمینه کارزار و شکار برفارسی اثرگذارده است، بر زبان پشتو نیز بی‌تأثیر نبوده.

نگارنده به تحقیق مدعونیست که این دسته از واژه‌ها نیز از طریق فارسی وارد پشتو شده است. ولی نظر مزبور نیز استبعادى نخواهد داشت.

پته خزانه

اصل است یا جعل

تردیدی نیست که اولین اثر پشتو مربوط است به قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری) و آن سندیست تاریخی در باب غلبه قبایل یوسف زائی بر امارت سوات، نوشته شیخ ملی^{۲۸}.

بعد از این اثر مکتوب زبان مورد بحث بوسیله پیروان مسلک روشنیان و دیگر کسان روبفرونی نهاد. بطوریکه «خیرالبیان» مؤلفه بایزید انصاری در زمینه مبانی تعلیم روشنیان بوده که آرای «پیروشن» را بیان میکرده است^{۲۹}. در روزگار متأخر سرایندگان و نویسندگانی در قلمرو این زبان پدیدار شدند و آثاری منظوم و منثور بدین زبان سرودند و نوشتند، که بیشترین آثار آنان بدست رسیده و در افغانستان و پاکستان بچاپ رسیده است.

آقای حبیبی و یارانش اعتقاد دارند که قدیمترین اثر مکتوب زبان پشتو به قرن هفتم هجری میرسد. ادعای آنان براساس کتابی است بنام «تذکره الاولیاء» تألیف سلیمان ماکو (۶۱۲ هجری) کتابی که چند ورق آنرا آقای عبدالحي حبیبی و اصحابش دیده اند و دیگران فقط چاپ عکسی آنرا رؤیت کرده اند.

منبع دیگری که حبیبی و یارانش بدان استناد میورزند «پته خزانه» است، فراهم آورده محمد هوتک، در سال ۱۱۴۲ هجری، که تراجم احوال چهل و نه شاعر زن و مرد را دربر دارد از سال ۱۳۹ هجری تا دوران مؤلف. پته خزانه را به فارسی

میتوان خزانه نهفته خواند، و این گنج همچنان نهفته است و تنها برحیبتی و یارانش اصل نسخه نمایان شده. هرچند چاپ افست و عکسی از آن بعمل آورده‌اند ولی از روی عکس به اصل نسخه نمیتوان پی برد. هم نمیتوان آنرا از لحاظ نسخه‌شناسی و خط‌شناسی آزمون کرد و به محک مرکب‌شناسی زد.

از اینجاست که پشتوشناس بنام «مورگنستیرنه»^{۲۰} در مورد اشعار کهن تذکره مزبور و خزانه نهفته حبیبی و یارانش از نظرگاه زبان‌شناسی و تاریخ‌شناسی ایراد هائی را وارد دانسته و گفته است که صحت نظریات حبیبی و اصالت این آثار آنگاه مقبول میافتد که نسخه خطی از لحاظ «فیلالوژی» بررسی شود.

آقای حبیبی و یارانش بجای آنکه اصل نسخه‌ها را به‌نمایشگاه‌های جهانی آثار دستنویس بفرستند و از پشتودانان معروفی که در باب زبان پشتو و دستور آن زبان تدقیق و تحقیق کرده‌اند دعوت کنند تا از نظرگاه نسخه‌شناسی علمی (فیلالوژی)، اصلی بودن و یا جعلی بودن خزانه نهفته و تذکره ایشان را محقق کنند، چنین مینویسد: «در سنه ۱۸۴۶ م. مستر نشانیل بلند مقاله‌ای در مجله انجمن آسیائی لندن نوشت و تذکره دیگری را بنام لباب‌الالباب عوفی معرفی نمود که فقط دو نسخه جدیدالکتابه آن اکنون در دنیا معلومست، اول مخطوطه کتابخانه همایونی برلن، دوم مخطوطه مستر بلند که بعداً در منچستر بود و بوسیله مستشرق فقید ادوارد براون و مرحوم محمد قزوینی طبع گردید و بدین وسیله معلومات ما در تاریخ ادبیات دری افزونتر شد، مورد شك قرار نمیدهیم، در حالیکه جز دو نسخه محدث خطی لباب را در دست نداریم، و دواوین اکثر

شعرای قدیم دری از بین رفته ولی ما بسند عوفی و دولت‌شاه و غیره، اکثر پارچه‌های ادبی شعرای قدیم را که با موازین سبک‌شناسی و وقایع تاریخی مغایرتی ندارند قبول کرده‌ایم و حتی اظهار شك هم نکرده‌ایم. از انصاف دور است که مستشرق محترم مسائل عمیق زبان‌شناسی و تاریخی را در پته خزانه ذکر میکند ولی بیکی ازین پروبلم‌ها شرحی نمیدهد و حتی اشاره‌ئی نمینماید و این غیراز مشوب ساختن افکار عامه چیز دیگری نخواهد بود.

در مآخذ قدیم تاریخ ادبیات (فارسی) دری بعداز لباب‌الالباب و چند کتاب عربی که بیتی یا جمله‌ئی را نقل کرده‌اند، تاریخ سیستانست که نام مؤلف و خود کتاب هم معلوم نیست و انشای آن هم بحکم قوانین سبک‌شناسی از قرن پنجم هجری آغاز و تا ۷۲۵ قمری که پایان وقایع آنست تعلق دارد و بنابراین کتاب قدیم یکدست و یک‌آهنگ و مربوط بیک سبک نگارش و یک مؤلف نیست. این کتاب هیچ شناخته نشده بود و حتی مؤلف احیاءالملوک شاه حسین که از بقایای شهزادگان صفاری سیستان بود تا ۱۰۲۸ ق که کتاب خود را مینوشت از وجود چنین کتابی بنام تاریخ سیستان اطلاعی نداشت.... ولی هیچکس نگفت که این اشعار را فلان شاعر یا نویسنده یا مورخ تاریخ سیستان به فلان غرض جعل کرده و یا از نظر زبان‌شناسی و تاریخی پروبلم‌های عمیق حل ناشدنی را میتوان حدس زد که از نظر زبان‌شناسی و سبک‌شناسی و وقایع تاریخی درخور قبول نیست مانند این قصیده معروف منسوب به عباس مروزی که گویا در مدح مأمون خلیفه سروده بود:

ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین
 گسترانیده بجود و فضل در عالم یدین
 که آثار حدت و جعل بروجنات قصیده پدیدار است.
 در همین کتاب که اقدم و اصح و معتبرترین تذکره
 های دری شمرده شده شعری را به سلطان محمود در مرثیه
 کنیزکی گلستان نام نسبت داده اند که ابدأ به زبان عصر
 غزنویان نمیماند:

تا تو ای ماه زیر خاک شدی
 خاک را بر سپهر فضل آمد
 دل جزع کرد گفتم ای دل صبر
 این قضا از خدای عدل آمد
 آدم از خاک بود و خاکی شد

هرکه زو زاد باز اصل آمد
 اینکه سلطان معظم و بزرگی مانند محمود مرثیه
 کنیزك خود را با چنین زبان و الفاظ و ادا می سراید،
 خود مسئله تأمل است. در حالیکه در همین کتاب معتبر
 شعر دیگری را هم به سلطان محمود نسبت داده اند.....
 چون ما نسخ قدیم قریب العهد عوفی اکنون در
 دست نداریم، و هردو نسخه منقول عنهما بی تاریخ
 است پس آنچه صاحب بزم آرا، علی بن محمد حسینی در
 سنه هزارم هجری تمام مطالب لباب الالباب را بدون
 ذکر نام مؤلف یا مأخذ در کتاب خود برداشته، پس آیا
 مسئله ای بوجود نمی آید که خلاق این کتاب کیست؟

در صورتیکه از نظر سبك ایرادی بر برخی
 محتویات لباب وارد باشد، و اشعار و آثاری را که درین
 دو نسخه متأخر لندن و منچستر آمده در سنه ۱۰۰۰ ق
 در بزم آرا هم میبینیم، پس آیا اینجا ایجاد شکوک و
 مسئله ها نیست؟^{۲۱۹}

از گفتار فوق نمیتوان فهمید که آیا آقای حبیبی وجود تذکرة‌هایی چون تذکرة دولتشاه سمرقندی و تذکرة لباب‌الالباب عوفی را انکار میکند و تألیف آنها را به جاعلان نسبت میدهد، و یا اینکه میخواهد لغزهای تذکرة‌های مزبور را یادآور شود، و یا خطاهای تاریخی و عدم بینش انتقادی در تألیف آن کتب را. منکر شدن از وجود مؤلفاتی چون تذکرة دولتشاه و تذکرة عوفی کاریست هم منکر، و هم نامقدور. چرا که سوای آنکه از تذکرة الشعراء دولتشاه نسخ‌فراوانی در کتابخانه‌های دنیا وجود دارد،^{۲۲} و غیر از طبع ادوارد براون این کتاب سه بار در هندوستان و دوبار در ایران بچاپ رسیده^{۲۳} - هرچند که جای طبع مذهب و انتقادی آن خالی مانده است - هم وجود تذکرة مزبور به وجود چند نسخه مخطوط و چاپی منوط نیست، بلکه این تذکرة را «وان‌همر» در سال ۱۸۱۸ میلادی به انگلیسی ترجمه و چاپ کرده، و سلیمان فهمی نیز در اسلامبول این کتاب را به ترکی برگردانید و بنام سفینه الشعراء بطبع رسانیده است.

اینگونه پیوندها و ارتباطات همگی میرساند که تذکرة الشعراء دولتشاه دستنویس جعلی نیست. و از تذکرة لباب‌الالباب عوفی نیز اقتباساتی بعینه صورت گرفته مانند تذکرة عرفات تقی‌الدین اوحدی و لب‌الباب قمرالدین علی (۱۱۹۴ ه.ق). مؤلفان نامبرده از لباب‌الالباب اقتباساتی داشته‌اند که خود این دقیقه دال است بر صحت لباب.

نیز سوای دو نسخه‌ئی که از لباب مرحوم قزوینی و براون در دست داشته‌اند، نسخه‌ئی هم از تذکرة عوفی در دست رضاقلیخان هدایت بوده که در تألیف مجمع

الفصحا از آن کتاب بهره برده، و از مندرجات آن نیز نقل کرده است^{۲۵}. اما نه نگارنده و نه هیچ کتاب خوانده فارسی زبانی در این تردید نمیکند که در جمیع تذکرة های فارسی اعم از تذکرة های شعرا و تذکرة های صوفیانه نکته های سست و ناروایی بسیار راه یافته و لغزهای تاریخی بسیار روشنی جای پیدا کرده است و تذکرة های منتحل نیز زیاد داریم، و تصحیح متون مزبور از سوی مصححان و محققان متون هیچگاه آنچنان نبوده، که لغزشهای فوق را نادیده انگارند. نگاهی به چهار مقاله نظامی عروضی و تعلیقات دکتر محمد معین و تذکرة دولتشاه و انتقادات قزوینی بر لباب الالباب نماینده بارز این سخن است. هر چند که تاکنون دامن همت بدست نیامده و تذکرة های مزبور از نظرگاههای انتقادی واری واری نگردیده است. هم ذکر اسم و رسم و شهرت بیشترین آثار عربی و غیر آن وجود رشته و دنباله آثار دیرینه فارسی از اوان دوران اسلامی تا عصر حاضر و معاصر روشنگر اینست که نسخه ای جعل نشده، و اگر شطاران سود جو نسخه «کاپوس نامه» جعل کردند و غرض آنان بدست آوردن پولی بود و دیگر هیچ، و با آنکه از قابوسنامه دهها نسخه مخطوط و یک چاپ انتقادی نیز در دسترس بود، آن نسخه محدث هم بعد از اندک زمانی زیر بررسیهای فیلولوژی آزمون شد، و آثار جعل پیدا گردید.

از این گذشته بیشترین آثار فارسی که خوشبختانه بی شمار می نماید از نظرگاه سبک شناسی و تاریخی بررسی شده، در حدیکه دو بخش بودن و مغایر بودن بهره نخست با قسمت دوم تاریخ سیستان نیز بر اثر همینگونه تتبعات معین و مشخص گردیده است. و

نگارنده نمیداند که «صدها پروبلم‌هائی» که آقای حبیبی برمتون و اسناد کهن و دیرینه فارسی می‌بیند، کدام است و چیست؟

پیدا نیست که دقیقه‌ای را که برسروده محمود غزنوی گرفته، از بهرچیست؟ آیا نرمی و روانی و زبان نظم مذکور است که باید ایشانرا به دیوان فرخی سیستانی ارجاع داد، و اگر سرایش ابیات فوق را از شأن و جلالت و عظمت محمود غزنوی بدور می‌بیند باید گفت که این ضعف و ناتوانی فلان تذکره فارسی نیست بلکه ناشی از بینش ناصائب ایشانست نسبت به سلطان محمود و سلطان محمودها.

هرچند که امروزه بعضی از پاکستانیها و هندیها ناآگاهانه مدفن محمود غزنوی را زیارت‌گاه خویش خوانده‌اند، ولی خواننده دیده‌ور از تعصبات مذهبی، غصب اموال مردم، سیاست مذهبی، دلبستگی محمود به خزائن هندو غارت آن با رنگ اسلامی، استبداد رأی و مال‌دوستی و آزمندی و تملق و کتاب سوزان وی بی‌اطلاع نیست.^{۲۶} نگارنده نمی‌گوید که اشعار فوق باید از سروده‌های سلطان محمود باشد بل می‌خواهد بیخبر—اندازی آقای حبیبی را بنمایاند.

باری آنانکه اصلی بودن خزانه پنهان را می‌خواهند نمایان سازند به نعل زدن کاری پیش نخواهند برد، و به قول بیهقی دبیر اگر بخواهند که معضل خزانه نهفته، آشفته‌تر از این نگردد و بر پیکر و تن خوش‌اندام فرهنگ فارسی و پشتو در افغانستان ضربه نخورد و کارها یکرویه شود، اصل نسخه را در معرض تحقیق و تتبع نسخه شناسان داخلی و خارجی بگذارند، و دلایل پا برجای و سخته محققان را بپذیرند.

بیماری قدیم گرائی دربارهٔ زبان

شکی نیست که پدیده‌های پیشین اعم از تمدن و فرهنگ و آداب و عادات پیشینیان اگر با نظرسنجیده‌ای بررسی شود و انسان را پرستنده صفت «قدیم» نکند و در زمان قدیم نگذارد و پدیده‌های قدیم همچون مشعل فروزنده‌ای تلقی شود که با بینش‌حال بسراغش برویم و با استفاده از آن، پل آینده را بسازیم، نه تنها بیموده عمل نکرده‌ایم بل کاری کرده‌ایم خوش و پر بار.

ولیکن مدافعان زبان پشتو، برغم گویندگان آن زبان، چنین عمل نکرده‌اند. اینان عاشق پاکبخته‌صفت «قدیم» بوده‌اند که آنرا به‌آغوش زبان پشتو بسپارند، و خود را در حصار تنگ و محدود آن محصور گردانند و محبوس.

هرچند که قدمت زبان مورد توجه و تدقیق است، و تردیدی نیست که رشد پدیده‌های زبانی بی‌ارتباط با زمان نیست، ولی نباید پنداشت که قدیمی بودن زبان عاملیست بنیادی، که به‌زبان ارزش می‌دهد. نمونهٔ بسیار پیدا و آشکار را می‌توان در مورد زبانهای انگلیسی و فرانسه جست و جو کرد زبانهای فوق‌الذکر

عمر هزار و اندی ساله ندارند. زبانهای نامبرده منشعب شده‌اند از مادر لاتین. ولی امروزه بر اثر تکامل و پیشرفت تمدن اهل آن زبانها و بارتباط یافته‌های علمی و فرهنگی انگلیسها و فرانسویان زبانهای آنان نیز آنچنان نموده شده که می‌بینیم انگلیسی روی بسوی نهاده که زبان بین‌المللی و جهانی تصور گردد. هرچند که عوامل سیاسی و اقتصادی نیز در پیدایش تصور فوق بسیار مؤثر بوده است ولیکن نباید نادیده گرفت که عامل عمده‌تر اینست که واژگان زبان انگلیسی بیشترین نیازهای امروزه بشر را حل می‌کند و مرتفع.

چرایی رسیدن زبان انگلیسی باین مدارج پیداست. دستگاه ساختهای دستوری و صوتی زبان انگلیسی با زبانهای دیگر جهان همپایه است و همسان، ولی دستگاه واژگانی آن موصوف و محدود به صفت «قدیم» نیست. بده‌بستانهایی داشته، از فرهنگ واژگانی پیشین بهره‌برده، و اهل زبان با تلاشهای ذهنی برای پدیده‌ها و یافته‌های نوین مفردات، ترکیبات و تعبیراتی با توجه بروح دستوری زبان بوجود آورده‌اند و زبان خود را بدین پایه رسانیده‌اند ولی مدافعان زبان پشتو در تنگنای صفت قدیمی بودن زبان مانده‌اند، نه از مزایای ترکیبی آن سود جسته‌اند و نه از ادبیات عامیانه آن. نه به پرورش دستگاه واژگانی زبان پشتو پرداخته و نه از روی تتبع قرض‌گیریهای واژگانی زبانهای دیگر را خوش نموده‌اند، و در نتیجه خزانه نهفته را بت زبانی خویش ساخته‌اند و از همه چیز مانده.

اما اگر این تلاشها متوجه زمینه‌های سازنده تحقیق و تتبع زبان و فرهنگ عامیانه پشتو می‌بود، بدون شك هم پرورش زبان را سودمند می‌افتاد و هم زبانشناسی

زبان پشتو را تکامل می‌بخشید. چندانکه خوشحال‌خان خټک به قدمت زبان، آنچنانکه اخلاف می‌پردازند، توجه نمی‌کرد، بلکه به اندیشه‌های ارجمند بزرگان ادب فارسی می‌نگریست، غزلیات آبدار حافظ و سعدی را می‌خواند و نکته‌های باریک و نازک اشعار فارسی سرایان را بررسی می‌کرد، و از ساخت ترکیبات و استعارات و تشبیهات و صور خیال (ایماژ) شاعران فارسی سرا بهره‌ور می‌شد، و راه نیمه‌ره و نسخه‌ی معاصران را نمی‌رفت. و همین دریافت سزاوار وی بود که توانست در ساحه‌ی پشتو گامی بردارد ارزنده و شاینده.

همه زبانها برابرند

خوار شمردن زبانها در بین پیشینیان عرب و عجم نمونه‌های زیادی دارد. ولی در زمان تیموریان فکر نادرست مذکور آنچنان شدت پیدا کرد که امیر علیشیر نوائی - وزیر با تدبیر آن روزگار کتابی نوشت بنام «محاكمة اللغتين» و در آن زبان فارسی را به محاکمه کشید و کوشید تا براساس پنداشت‌های ذوقی خود زبان ترکی را بر فارسی برتر نماید.^{۲۷}

در میان اروپائیان نیز در قرون وسطی و اوایل دوران جدید عقیده خوار پنداشتن زبانها رایج بود. چندانکه «کندره‌اس کمکه» معتقد بود که «در باغ عدن خداوند به زبان سوئدی، آدم به زبان دانمارکی و مار به زبان فرانسه سخن می‌گفتند».^{۲۸}

از روزگاری که آگاهانه و ناآگاهانه مسایل سیاسی و اقتصادی و عصبیتهای ملی و قومی پشتوانه زبان پشتو قرار گرفت و آن زبان در کنار خود امتیازات نادرست بدست آورد، و آهسته آهسته بر زبان فارسی تحمیل شد، و تلاشهایی رخ نمود که زبان و فرهنگ پشتو برتر از زبان و فرهنگ فارسی نموده‌شود. فارسی

زبانان افغانستان نیز در مقابل موارد نامبرده عکس العمل -
 هائی انجام دادند که هر چند به پاسخ ادعاهای خام و
 ناپخته امتیاز طلبان و مدافعان زبان پشتو بود، ولیکن
 صبغه علمی نداشت و در واقع دفاع بدی بود از زبان
 فارسی، در مقابل حمله بد مدافعان زبان پشتو بر فارسی.
 مدافعان پشتو زبان اعتقاد داشتند که زبان پشتو
 نسبت به فارسی قدمت بیشتری دارد، و معتقد بودند
 که فرهنگ پشتو اگر برتر از فرهنگ فارسی نباشد،
 کم ارزشتر از آن نخواهد بود، و برآن بودند که یگانگی
 ملی را بوسیله وحدت زبانی ایجاد کنند. فارسی زبانان
 نیز بازتاب نشان می دادند، پشتو را یکدست مردود و
 متروک می پنداشتند، و از آن زبان بعنوان لهجه یاد
 می کردند، و امثالی ساختند سائر، که دال بر پوکی و
 هیچی زبان پشتو بود. نگارنده کمتر کتاب خوانده ای
 را در افغانستان دیده است که با ادله علمی و براساس
 اصول و موازین زبان شناسی زبان پشتو را بپذیرد و یا
 پشتوانه های بدور از صواب آنرا رد کند.
 البته دوستان ارجمندی بودند که گاهگاهی سخن از
 چونی و چندی ادبیات پشتو بمیان می کشیدند، و یا
 مترصد آن بودند که فرهنگ لغات دخیل فارسی در پشتو
 را تألیف و تنظیم کنند، ولی فرجام این مباحث در
 مجالس و نشستهای دوستانه به مجامله می کشید. ۲۹ لکن
 آنچنانکه زبان شناسان می گویند نباید روی تصورات
 اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، زبانی را بررسی کنیم.
 زیرا همچنانکه به ذکر رفت زبان نظامیست متشکل از
 دستگاههای سه گانه صوتی و دستوری و واژگانی. همه
 زبانها از انگلیسی گرفته تا زبانهای سرخ پوستان
 آمریکایی، از فارسی گرفته تا پشتو از نظرگاه دستگاه -

های صوتی و دستوری امتیاز همسان و یکنواخت دارند و نمی‌توان گفت که فلان زبان نسبت به زبان دیگر با ارزشتر و برتر است.^{۴۰} دقیقه‌ای که کلمات وصفی «ارزش و متعالی» و غیره را بدنبال زبان می‌آورد، دستگاه واژگانی زبانست.

واژگان زبان آئینه ایست تمام نما، که چگونگی زندگی، شیوه آداب و عادات و چونی و چندی فرهنگی اهل زبان را می‌رساند. اگر با چنین پنداری به بررسی زبان پشتو و قیاس آن با فارسی بپردازیم و به ریشه‌شناسی لغات یا فقه اللغة واژگان معمولی در زبان پشتو بپردازیم و دامنه آنرا با واژگان زبان فارسی قیاس کنیم خواهیم دید آنچنانکه دستگاه واژگانی زبان فارسی رفع نیازهای شهری و دیهی را می‌کند، دستگاه واژگانی پشتو نخواهد توانست. همچنان فقه اللغة پشتو می‌نماید که اثر واژگان زبان فارسی بر پشتو بسیار سودمند بوده است. البته موارد مزبور نباید این تصور را بزایاند که پشتو زبانی است بی‌ارزش. بلکه بایسته اینست که مدافعان زبان پشتو از دستگاه واژگانی زبان فارسی، که برادر فزون مایه آن زبانست، بهره‌بردارند و واژگان زبان پشتو را غنی‌تر گردانند.



برنامه‌ریزی علمی زبان پشتو

روزگاری محمود طرزی در سراج الاخبار نوشت که «زبان افغانی بدرجه‌ای اصلاح نیافته بود که دفعتاً»^{۴۱} امورات دفتری و کارهای کشور به آن زبان تحویل میشد. ذاتاً مردمان افغان چون عموماً بکار عسکری و فتوحات

بلاد و امصار و حرب و ضرب گرفتار بودند، بکارهای میرزایی و تحریرات امورات حکومتی وقت و فرصت نداشتند، حتی اینچنین کارها را برای خود عار می‌شمردند و بکلمات محقرانه «میرزاگی‌دی» و «ملاگی‌دی» ارباب تحریر را حقارت هم می‌کردند. کتابهای متداوله تحصیل علم و ادبیات هم یا بزبان عربی یا به‌زبان فارسی بوده، زبان افغانی بدرجه کفایت ازین چیزها سراسر محروم مانده بود.^{۴۲}

هرچند که نظر محمود طرزی در اینکه باید فقط زبان پشتو در افغانستان زبان رسمی باشد، و همه امور سیاسی و اجتماعی و اداری بوسیله آن زبان عینیت پیدا کند، نادرست است ولی نکته‌یی از افادات وی بر می‌آید، و آن اینکه زبان پشتو توانائی حل معضلات ذهنی و اداری مردم افغانستان را ندارد. هرچند که دیروز پشتو زبان «میرزایی» و «ملایی» را بدیده حقارت و خواری می‌دید، امروز نیز مدافعان زبان پشتو بی‌آنکه جانب ناتوانی واژگان زبان پشتو را دریابند همچنان در سورنای کهن بودن زبان می‌دمند و واژه‌های آن زبان را جایگزین دلپذیرترین کلمات زبان فارسی می‌کنند. در حالیکه راه مقصود و مطلوب جامعه افغانستان نه اینست، بل مدافعان زبان پشتو باید راه عالمانه‌تر و ثمرزاتری را بجویند، و آن اینکه، برنامه ریزی زبانی در کشورهای دیگر را یکدست نپذیرند. چرا که هر جامعه‌ای از ویژگیها و خصوصیات روانی - زبانی خاص برخوردار است و نمی‌توان شیوه برنامه ریزی زبانی يك جامعه را در جامعه دیگر پیاده کرد. ولیکن تردیدی نیست که جست و جو و کاوشگری در برنامه ریزی زبانی جوامع دیگر مددکار خواهد بود.

بهر تقدیر در زمینه برنامه‌ریزی زبان پشتونی—توان از سه اصل عمده و اساسی چشم پوشید: یکی از اصول سه‌گانه فوق اینست که چون هر زبانی طبیعت و سرشت خاص دارد، در برنامه‌ریزی زبانی بایسته است که حتی‌المقدور از آن بهره‌برداری شود. سرشت ارزنده زبانهای هند و اروپائی خاصیت ترکیبی بودن آنهاست. یعنی می‌توان با قرار دادن دو یا چند جز، ترکیبی در زبان ایجاد کرد که بار معنایی تازه و نوینی را بردوش کشد. زبان پشتو نیز همانند فارسی دارای وندهای بیشماری می‌باشد اعم از پیشوند و میانوند و پسوند، که با قرار گرفتن در قسمتهای آغازین و میانی و آخرین کلمات دیگر، ترکیبی تشکیل می‌شود که دستگاه واژگانی زبان را نیز دراز دامن‌تر می‌گرداند. بناء اصل ترکیبی بودن در زبان پشتوحائز اهمیت است و پشتوزبانان باید از این اصل استفاده‌های شایانی ببرند.

دو دیگر اصلی است که در اصطلاح زبانشناسی بدان قرض‌گیری زبانی می‌گویند. همچنانکه می‌دانیم دردنیاء، تمدن خاص وجود ندارد، زیرا تمدن بر اثر پیوند اقوام و طوایف و در نتیجه ازدواج آرا و عقاید ملل‌گونه—گونیست که تحقق پیدا می‌کند. مطالعه تمدنهای شرق و غرب این نکته را بخوبی می‌رساند. چندانکه اسلام بر اثر گسترش در سراسر خاورمیانه و شمال افریقا و اسپانیا «درست به همان صورت که دین اسلام خود» راه میانه» است، قلمرو آن نیز میانه زمین شد و هم امروز نیز کمر بند میانی زمین، از اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر جایگاه اسلام است. در این ناحیه که زادگاه چندین تمدن قدیم‌تر بود، اسلام با عده‌ای از علوم تماس پیدا

کرد و آنها را بخود جذب کرد»^{۴۲} و تمدن اسلام را بوجود آورد.

زبان نیز از يك دیدگاه چنین است. هر زبانی آنگاه می‌تواند رونق و سامانی پیدا کند و پاسخگوی نیازهای جامعه باشد که بتواند با زبانهای دیگر در قلمرو واژگانی «بده‌بستان» داشته باشد. البته در این راه باید محتاط بود چرا که هجوم واژه‌های بیگانه ممکن است که هویت واژگانی زبان را بمخاطره اندازد.

از آنجا که چگونه زیستن و چونی و چندی فکری و نیازهای عمرانی و شهرداری پشتونان با نیازهای مسلم عصر حاضر آنچنانکه بایسته است وفق نداشته، و چون امروزه بیشترین آنان شهرنشین شده‌اند و می‌خواهند زبانشان نیز تکامل پیدا کند.

پس می‌افتد که دستگاه واژگانی زبان خود را بدنبال پیوندهای فکری و فرهنگی با زبانها و فرهنگهای دیگر گسترش دهند، و در این مورد، شایسته آنست که پشتو زبانان در مرحله اول به‌واژگان و کلمات سره زبان فارسی توجه کنند. چرا که واژگان زبان فارسی بر اثر تمدن و فرهنگ فارسی از غنای مقبولی برخوردار شده، هر چند که امروزه در پاره‌ای از مفاهیم علمی و دانش‌نویان اهل زبان متوجه واژگان فارسی نبوده‌اند، و در زمینه‌های متعدد علوم اجتماعی و دانش بشری اعم از جهان‌شناسی و کیهان‌شناسی و سنگ‌شناسی و ادبیات و هنر و فلسفه و عرفان و ریاضیات و کیمیا کلمات دقیق و دلپذیری دارد که بدلیل هم‌ریشه بودن فارسی و پشتو، پشتونان می‌توانند در مرحله نخست از واژه‌های مذکور بهره‌ور گردند و دامنه‌ی واژگانی زبان پشتو را وسعت بخشند.

هم شکی نیست که پشتونان از دیرباز که در کوهستان سلیمان زیسته‌اند، از قوه خیال نیرومندی برخوردار بوده‌اند، و جهان‌بینی ویژه‌ای داشته‌اند. طی این زمان دیرینه، شاعرانی بوده‌اند که چکامه‌هایی سروده‌اند و رجزهایی خوانده‌اند، گله‌دارانی بوده‌اند که ترانه‌های صحرایی را زمزمه کرده‌اند، و مادرانی بوده‌اند که بالالاییهایی مادرانه کودکانشان را خوابانده‌اند. بناء فرهنگ شفاهی و عامیانه افغانان بسیار پرمایه می‌نماید و ارجمند. اگر اشعار عامیانه و ترانه‌ها و امثال و حکم، مصطلحات و کنایات معمول بین مردم کوهسارها و چمنزارها مورد تصفح و تحقیق قرار گیرد. بسی واژه‌ها و تعبیرات شیرین و قابل قدری بدست می‌آید که دستگاه واژگانی پشتو را از محدودیت و تنگناهای فعلی رهائی خواهد بخشید.

گذر زبانی در افغانستان

گذر از محدوده زبان مادری و دست یافتن به زبان دوم را اعم از زبانی که در قلمرو سیاسی يك کشور چند زبانه باشد و یا زبان کشور بیگانه، زبان‌شناسان عصر حاضر «گذر زبانی» عنوان کرده‌اند. محیط شدن بر زبان دوم یا رسیدن به مرحله گذر زبانی از دو راه مقدور است و ممکن.

راه اول از طریق تحصیل است و اکتساب. تحصیل دستگاه‌های سه‌گانه صوتی و دستوری و واژگانی زبان دوم.

آنانکه از این طریق بمرحله گذر زبانی می‌رسند، کمتر دست می‌دهد که ذوقیات زبان دوم را نیز بفهمند و بقول ابن خلدون «بیشتر کسانی که به قوانین و قواعد دانش بیان مشغولند مدعی میشوند که این ذوق (ملکه زبان) برای آنان حاصل آمده است، ولی چنین کسانی ملکه‌ای بدست آورده باشند تنها ملکه همان قوانین و قواعد علم بیان خواهد بود و به هیچ‌رو ملکه تعبیر و سخن گفتن را از این راه بدست نمی‌آورند.»^{۴۲}

طریق دوم اینست که کسی یا کسانی در محیط

زبانی دوم قرار گیرند و به فراگرفتن زبان میل کنند و یا اشتیاق آموختن آن را داشته باشند. بعبارت دیگر راه دوم رسیدن به گذر زبانی آموزش زبانست از سخنگویان و متکلمان آن زبان.

چه این راه و چه آن طریق، بارتباط نیازهای مادی و معنوی انسان پیش می‌آید. زیرا اولین نقش زبان همانا برقراری ارتباط می‌باشد میان باشندگان يك کشور، و یا چند مملکت و ارتباط نیز در پی نیازست. تا نیازی نبود ارتباطی هم پیش نیامدی.

آنانکه از طریق تحصیل به گذر زبانی می‌رسند هرچند کمتراند که لطیفه معنوی زبان را نیز ادراک کنند، ولی به سیمای گونه نوشتاری زبان زودتر می‌رسند، و از همین جهت زبانشان استوارتر و متین‌تر می‌نماید، و بعکس آنانکه از طریق محیط زبانی و آمیزش با اهل زبان به زبان دوم دست می‌یابند، چون با اهل زبان رویاروی بوده‌اند، امثال و حکم را از گویندگان زبان آموخته‌اند، شیوه استعمال مفردات و ترکیبات و تعبیرات را شنیده‌اند، و کاربرد آهنگ کلمات و عبارات را حس کرده‌اند، هرچند زبان دوم اینان به استواری گروه نخست نمی‌رسد اما لطیفه معنوی زبان قرین آنان می‌شود. مختلفی نماید که دقایق فوق نسبی است و مطلق نمی‌تواند باشد.

همچنانکه مذکور شد، گذر زبانی بر اثر نیازهای معنوی و مادی بوجود می‌آید، و اگر زبان دوم از تمدن و فرهنگ عالیتري برخوردار باشد، بدیهی است که نیاز یادشده نیز محسوستر خواهد بود. و بقول دلیسی اولیری «پیشرفت فرهنگ یا زبان يك قوم درست بر همان خط سیر تحولات نژادی صورت نمی‌گیرد. فتوحات و

تمدنهای عالیترو نیازمندیهای اقتصادی ممکن است سبب آن شود که قومی ناگزیر از پذیرفتن زبان یا تمدن و فرهنگ تازه‌یی شود.»^{۴۴}

نظر مزبور را می‌توان در لابلای تاریخ سرزمین خود بوضوح مشاهده کنیم. ترکان را بنگرید که چون برای منطقه مسلط شدند، به فرهنگ و زبان فارسی انیس شدند و همدم. بسا اینکه زبان و فرهنگ خود را فراموش کردند. آنان نه تنها حامی شاعران و نویسندگان فارسی زبان بودند که خود نیز به شعرسرایی پرداختند. چندانکه بعضاً در تذکره‌های عصری آن روزگار ثبت است.

مغولان را در نظر آرید که با «یاسای چنگیزی» و با وحشت بی‌کران بر سرزمینهای فارسی‌گویان مسلط شدند. دیری نپائید که با فرهنگ و زبان فارسی مآلوف گردیدند و مأنوس، بحدی که دستگاه تاریخ‌نگاری برای انداختند و بزمهایشان را با قنطاریس شکرین ساختند. اخلاف آنان یعنی تیموریان آنچنان متوجه زبان و فرهنگ فارسی شدند که گاه آدمی را مردد می‌کند که آیا آنان فارسی زبان نبوده‌اند؟ بسیاری از سلاطین تیموری شعر می‌سرودند، و می‌بایست شاعران فارسی‌سرا در ایام رزم و بزم با آنها می‌بودند. وزیر نکته‌یاب آنان یعنی امیرعلیشیرنوائی نیز ترك بود و ترکی زبان. اما همو نیز به زبان فارسی آبی تازه زد و بازاری دیگرگونه ایجاد کرد.

امروزه نیز دقیقه مزبور در افغانستان مجسم است و مبین. زیرا از یکسو نیازهای اقتصادی و فرهنگی در افغانستان بوسیله زبان فارسی مرتفع می‌شود، و از دیگر سو واژگان زبان پشتو آنچنانکه باید، ایجاد ارتباط میان افغانستانیان نمی‌کند. از اینرو بالخصوص پشتونان

شهرنشین مرحله گذر زبانی را طی کرده‌اند و به زبان فارسی یا از طریق تحصیل و یا از راه محیط زبانی دست یافته‌اند. گذر زبانی پشتوزبانان امری نیست که در همین چند دهه اخیر انجام شده باشد. بل مسبوق است به چندین قرن پیش. یعنی از زمانی که پشتونان راهی شهرها شده‌اند و با فارسی‌زبانان همزیستی اختیار کرده و همشهری گردیده‌اند.

چندانکه بقول آقای عبدالحی حبیبی، پشتوزبانی که فارسی را از راه تحصیل فراگرفته، حبیب‌الله قندهاری دانشمند پشتوزبان قرن سیزدهم هجری قمری حدود سی و سه کتاب و رساله در پیرامون مسایل دینی و علمی و عرفانی و ریاضیات و هندسه به زبان فارسی نوشته است.^{۴۶} و خوشحال خان خٔک که از شعرای نامبردار پشتو بوده، نیز غزلیاتی چند به زبان فارسی سروده است.^{۴۷}

در لابلای بیشترین تذکرة‌های متأخر به نام شاعران فارسی سرائی برمی‌خوریم که منسوب به شهر قندهارند. هرچند که در قندهار مهاجران فارسی زبان بسیار بوده‌اند و امروزه نیز کم نیستند، ولی بعید نمی‌نماید، اگر گفته شود که شاعران مذکور از جمله پشتوزبانانی بوده‌اند که از طریق گذر زبانی بر فارسی مسلط شده‌اند.

آقای عبدالحی حبیبی از محققان پشتوزبان قندهارند و مدافع زبان پشتو نیز هستند. اما ایشان اغلب آثار تحقیقی و پژوهشی خود را به زبان فارسی نگاشته‌اند و این نیز دلیل دیگریست برعالی بودن و افضل بودن واژگان و فرهنگ زبان فارسی.

فارسی در افغانستان

در باره گونه‌های سه‌گانه زبان فارسی در قلمرو سه‌گانه سیاسی، در صفحات پیشین دقایقی مذکور شد، و اینک نکته‌های دیگری در مورد گونه فارسی دری افغانستان بیان می‌شود، باشد که عقده‌های زبانی را بگشاید.

زبان فارسی در افغانستان با آنکه به تناسب گونه فارسی تاجیکستان شسته رفته‌تر می‌نماید، ولیکن نادرستی‌های مسلم و بارزی در آن راه یافته که باید ارباب قلم دست‌اندر دست هم دهند و نادرستیها را سامان بخشند و ثری ایجاد کنند خالی از هرگونه ضعف و ناتوانی، و درخور بییهی و ابوریحان و نصرالله منشی.

ناپسامانیهای نثرگونه فارسی دری قصه‌ئی دارد مشروح، هم گریبانگیر همه اهل قلم نمی‌شود، لکن چون این نوشته نمودار ابتذالهاست، گزیری نیست از ذکر آن ناتوانیها و استثناها. یکی از غلطیایی که برگونه نثر فارسی دری چسپیده، ناشی از طرز تصور ناخوشی است از دستور زبان که تاکنون نزد فارسی زبانان

وجود داشته، بطوریکه بیشترین دستوره‌های زبان فارسی باتوجه به دستوره‌های زبانهای دیگر پرداخته شده است. دستورنویس فارسی زبان در گذشته جانب دستور زبان عربی را متوجه بوده، و در این اواخر بدلیل انتشار و اشاعه زبانهای مانند انگلیسی و فرانسه اصول دستوری این دو زبان مد توجه دستورنویس فارسی زبان قرار گرفته^{۴۸}، و این مسأله موجب شده تا مقولاتی که در دستوره‌های عربی و انگلیسی و فرانسه بارتباط طبیعت آن زبانها وجود داشته، بر زبان فارسی تحمیل گردد، بی آنکه مقوله‌های مذکور در نفس دستور فارسی بوده باشد، یا از طبیعت زبان برخاسته باشد.

بر اثر گزینش و اختیار مقوله‌های مستودع از قواعد دستوری زبان تازیست که در گونه‌های فارسی افغانستان و ایران تاکنون تشنیه (دوین) استعمال و کاربرد دارد، از قبیل کلماتی همچون دولتین، مجلسین، طرفین، جلدین، وغیره در حالیکه در هر زبان ارزشی که يك عنصر ساختمانی زبان در شبکه روابط زبانی بخود می‌گیرد با زبان دیگر متفاوت است.

از همینجاست که صیغه جمع در فارسی و صیغه جمع در عربی در شبکه روابط دستوری زبان یکسان نیست. چرا که در زبان عربی يك ارزش عددی مضاف بر فارسی وجود دارد که ارزش صیغه جمع را در عربی دگرگون می‌کند. یعنی در شبکه روابط دستوری زبان فارسی صیغه جمع در مقابل صیغه مفرد قرار دارد، در صورتیکه در عربی در تضاد مفرد و تشنیه می‌باشد. به عبارت دیگر در عربی جمع بمعنی بیش از «دو» است و در فارسی بمعنی بیش از «يك»^{۴۹}

بسته بهمین نکته است که مقوله دستوری تذکیر

و تأیید زبان تازی نیز در کاربردهای دستوری فارسی زبانان افغانستان معمولست و می‌گوییم معلم (آموزگار مرد)، معلمه (آموزگار زن). در حالیکه زبان فارسی طی تحولی که داشته علائم مربوط به نمایش زن و مرد را از دستور خود دور کرده، و تضادهای صوری در شبکه روابط دستوری زبان فارسی در زمینه مزبور وجود ندارد. اگر چند که تضادهای معنایی آن استتاراً در ذهن اهل زبان خطور کند.

اخیراً نیز مقوله‌های دستوری زبان پشتو بر فارسی تحمیل شده و این امر یکی از وحشتناکترین استعمالات تحمیلیست که بدنه ساختاری زبان را تباه خواهد کرد. چندانکه بجای آنکه بگویند «رئیس دانشگاه کابل دیروز در بزرگداشت جامی سخن گفت» مثلاً می‌گویند «دکابل پوهنتون رئیس... الخ».

خوشبختانه این چنین استعمالات بین اهل زبان و حتی پشتونان فارسی‌گوی تداول ندارد و فقط در اخبار رادیویی و نامه‌های اداری راه پیدا کرده است. با رویدادهای علمی و فرهنگی تازه در سطح واژگان بطورکلی، فارسی‌زبانان ضعف و زبونی نشان داده‌اند. در قلمرو سه‌گانه سیاسی‌زبان فارسی سازمان سامانداری نبوده است تا در زمینه قرض‌گیری و هجوم لغات زبانهای بیگانه اندیشه کند. همچنانکه گفته شد تمام اقوام دنیا برای غنای فرهنگی و زبانی بده بستانهایی داشته و دارند، اما نه‌چونان فارسی‌زبانان زیرا در موارد فراوانی می‌توان بوضوح و ارسائی کرد که فارسی‌زبانان می‌توانند خاصه از بعد ترکیبی زبان فارسی نهایت استفاده را ببرند و کلمات و مرکباتی برای مفاهیم جدیدی که از کشورهای صنعتی وارد می‌شود، وضع

کنند، البته اصطلاحات جهانی و واژه‌های اضطراری مقبول است و پذیرفته.

باری این مسأله موجب آمده که در گونه فارسی افغانستان کلمات بیشماری از طریق بازرگانی و روابط فرهنگی و صنعتی از زبانهای روسی، انگلیسی، آلمانی، فرانسه، وارد و وارد گونه زبان فارسی افغانستان گردد. بعدی که در بعضی از موارد جای اصیل‌ترین واژه‌های فارسی را گرفته است. مثلاً بجای «دبیرستان» کلمه فرانسوی «لیسه» استعمال دارد. بهرحال یکی از ضربات عمده این هجوم واژگانی زبانهای بیگانه اینکه طنین آهنگین زبان فارسی در گونه فارسی دری رو بزوال نهاده است.

همچنانست تحمیل کلمات پشتو در منطقه واژگانی گونه زبان فارسی که موجب آمده تا بسیاری از کلمات نوپای پشتو بردستگاه واژگانی گونه فارسی دری تحمیل گردد. مثلاً ببینید کلمه «پوهنتون» که در افغانستان جای کلمه «دانشگاه» را گرفته و بین کلمه «پوهنتون» و فکر مردم وحدت وجود ندارد. چرا که شنونده با توجه به سوابق کلام و گفتار و با توجه به مکان آن کلمه و آمد و شد آموزگاران و آموزندگان متوجه می‌شود که پوهنتون یعنی دانشگاه.

در حالیکه در علم زبانشناسی باید کلمه، فکری را تعبیر کند و اگر نکند کلمه نیست یا حیثیت کلمه بودن را نزد اهل زبان از دست داده است و رابطه بین فکر و مفهوم و کلمه را دانشمند و فیلسوف بزرگ عبدالرحمن محمد بن خلدون حضرمی نیز توجه داده، بدین شرح: «الفاظ و لغات واسطه‌ها و پرده‌هائی میان ضمایرانند و بمنزله پیوندهایی میان معانی و مهرهای بر آنها هستند

و کسیکه می‌خواهد به کسب دانش پردازد ناگزیر است که معانی را از راه شناختن دلالت‌های لغوی و نیک فرا- گرفتن ملکه آن سرعت از الفاظ استخراج کند و گرنه گذشته از مشکلاتی که در مباحث ذهنی او روی میدهد استخراج و ربودن معانی بروی دشوار خواهد شد ولی هنگامیکه ملکه او در دلالت‌های الفاظ برمعانی راسخ باشد، چنانکه هنگام استعمال الفاظ بدیهه‌وار و مانند امور جبلی بیدرنگ معانی آنها در ذهن او سبقت جوید. آنوقت پرده مزبور بکلی از میان معانی و فهم او زایل خواهد شد یا تخفیف خواهد یافت و آنوقت مشکلی برای او باقی نخواهد ماند.»^{۵۰}

تحمیل کلمات پشتو درمورد نامه‌های اداری بحدیست که زیبائیه‌های گونه فارسی دری بمخاطره افتاده، و باید در جست‌وجوی قواعدی تازه برآمد تا بتوان این زبان مخلوط را در چهارچوب آن تحلیل و تفسیر کرد، و اگر نویسنده‌ای بخواهد داستانی بنویسد که قهرمانان آن از فضای نظامی تغذیه زبانی کرده باشند بدون شك زبان داستان، زبانی است که بافت‌های دستوری، فارسی خواهد بود و کلمات آن پشتو.

علت اینکه حکومت‌های پیشین و مدافعان زبان پشتو خواستند که زبان پشتو را برفارسی تحمیل کنند، این بود که اولاً تصور کردند پشتوانه زبان اموریست ملی، سیاسی، و قومی. واز آنجا که فرهنگ زبان فارسی با ارتباط نام افغانستان و خواندن آن بنام فرهنگ و ادبیات ایران^{۵۱}، چنان جلوه کرده بود که افغانستان از آن بهره‌ای نخواهد برد بناء در پی آن شدند تا بنیاد زبان فارسی را از آن کشور براندازند، و زبان پشتو را یگانه زبان رسمی کشور قرار دهند و بدین‌طریق استقلال

خود را بنمایند.

ثانیاً اینکه، حکام افغانستان می‌پنداشتند که با رسمیت بخشیدن به زبان پشتو و آشفته‌کردن فارسی می‌توانند حاکمیت مداومتری بدست آرند و تخرخرو و تفاخر قومی خود را بنمایانند، و کوس‌پرتنی زنند، و یا لااقل می‌پنداشتند که زبان نقش مهمی در پیوستگی ملی دارد و وحدت زبانی وحدت ملی را نیز در پشت دارد.

باید گفته شود که این نظری است نسبی. اگر چند که وحدت زبانی، وحدت ملی و وحدت سیاسی را مؤثر می‌افتد ولی عامل عمده و اساسی آن نیست. چندانکه در مملکت سویس مردم بوسیله زبانهای فرانسه، آلمانی، ایتالیائی، و زبانهای بومی و محلی ارتباط برقرار می‌کنند، ولی اختلاف زبانی و چند زبانی بودن مردم سویس را از هم دور نکرده و همگان خود را سویسی و یکپارچه و پیوسته بدرد همدیگر می‌دانند.

بهر صورت آن وقت که روی اغراض غیر زبانی بساط کلمات آهنگین يك زبان پرچیده شود و کلمات بی‌آهنگ تحمیلی جایگزین آنها گردد بدون تردید یکی از نقشهای عمده و مرغوب زبان، که در اصطلاح زبان‌شناسی «نقش زیبائی آفرینی» نامیده می‌شود، محکوم بفناست در حالیکه نقش زیبائی آفرینی زبان بسیار ارزشمند و در واقع یکی از ارکانیست که زبان بوسیله آن می‌ایستد و قد راست می‌کند. اگر فارسی زبانان افغانستان در مقابل هجوم کلمات پشتو و زبانهای دیگر ایستادگی نکنند، بدون شك نقش زیبائی آفرینی گونه فارسی دری بمخاطره می‌افتد و پایه‌های زبان فرو

می غلطد و سرانجام از پشتوانه آهنگین زبان کاسته می-
شود و اهل زبان ضعف درونی و بی رمقی و یژهای در
زبان خود حس می کنند، و دیگر قند پارسی طوطیان هند
را شکرشکن نخواهد کرد.

[illegible]

یادداشت‌های نموده‌های زبانی

- ۱- برهان قاطع، محمدحسین متخلص به‌برهان، دکتر محمد معین، ج ۱/سی و هشت.
- ۲- قیاس کنید محتویات فرهنگ مردم خراسان، تألیف دکتر شکورزاده را با پاره‌ای از رسومات خراسان افغانستان.
- ۳- مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۲ ص ۷۵۰.
- ۴- زبان‌شناسی جدید، مانفرد بی‌پرویش، ترجمه محمدرضا باطنی، ص ۲۳-۱۰۳.
- ۵- چهار گفتار درباره‌ی زبان، محمدرضا باطنی، ص ۹-۴۷.
- ۶- برای اطلاع بیشتر از نکته‌های مزبور نگاه کنید به:
 - زبان‌شناسی جدید، پیشین.
 - زبان و زبان‌شناسی، رابرت هال، ترجمه محمدرضا باطنی
 - چهار گفتار درباره‌ی زبان، پیشین.
 - مسایل زبان‌شناسی نوین، محمدرضا باطنی.
 - زبان و تفکر، همو.
 - نگاهی تازه به‌دستور، همو.
 - توصیف ساختمانی دستوری زبان فارسی، همو.
 - چومسکی، جان لاینز، ترجمه احمد سمیعی.
- ۷- در نقد و ادب، دکتر مندور، ترجمه دکتر شریعتی، ص ۴۰-۶۱.
- ۸- مسایل زبان‌شناسی نوین، پیشین ص ۲۸.
- ۹- لغت‌نامه، علامه دهخدا، ذیل کلمه‌های دری، فارسی، تاجیکی.
- ۱۰- تاریخ زبان فارسی ج ۱/۱۰۵-۱۳۰.
- ۱۱- مؤلف «دستور زبان معاصر دری» در مقدمه کتاب خود ذیل عنوان یادداشت مطلب ذیل را در بیان افتراق فارسی افغانستان و فارسی ایران از قول خانم «کیسیلووه» عضو انستیتوی شرق‌شناسی آکادمی علوم شوروی می‌آورد که «بنا به‌اجازه‌تان آقای حبیب یک نسخه گرامر دری‌تان را به‌من دادند تا آشنا شوم... همینکه احساس کردم تا اکنون هستند محققانی که وجود یک زبان مستقل ادبی در افغانستان را انکار می‌کنند از جمله آنها آقای حمیدی «عبدالحبیب» از هموطنان شما می‌باشند که می‌گویند: زبان گفتگویی ما لهجه کابلی است که در حقیقت با زبان تهران

خیلی فرق دارد. اما زبان ادبی ما همانا زبان امروزه فارسی ایران است و بس. من از سال ۱۹۵۸ با این مفکوره مبارزه کردم و به نفع زبان شما گفتم و نوشتم. حالا که با نظریه علمی خودتان درباره موجودیت سه شاخه مستقل زبان فارسی در سه مملکت همجوار آشنا شدم درجه مسرت و لذت مرا تصور کرده می‌توانید.»

رک: دستور زبان معاصر دری، محمد نسیم نکبت سعیدی، ص کاف.

دکتر محمد معین می‌نویسد: «شک نیست که دری در دوره اسلامی بهمین زبان معمول پارسی پس از اسلام اطلاق می‌شده است» (برهان قاطع ۱/سی و دو).

۱۱- توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، پیشین، ص ۲.

۱۲- پیشین ص ۶.

۱۴- زبان و زبانشناسی پیشین، ص ۷۶.

۱۵- مسایل زبانشناسی نوین، پیشین، ص ۱۶-۱۷.

۱۶- مقدمه ابن خلدون، پیشین ۱۱۸۵/۲.

۱۷- در این زمینه نگارنده در رساله صور ابهام در شعر فارسی به تفصیل سخن گفته است ص ۸۶ چاپ نشده.

۱۸- به نقل در کشور شوراها، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، ص ۲۳۵.

۱۹- ایضاً ص ۲۱۹.

۲۰- زبان و تفکر، پیشین، ص ۷۰.

۲۱- شاید از روزگاریکه مناطق سه‌گانه سیاسی بوجود آمده، اسامی مذکور رواج پیدا کرده است.

۲۲- بینش فوق درپی خود عصبیتهای مذهبی نیز داشت که نگارنده بدان وقعی نمی‌نهد، زیرا جنگ هفتاد و دو ملت را عذر نهاده و ره افسانه نمی‌زند.

۲۳- عدم ارتباط میان اسم قوم و نام زبان استعمادی ندارد و نمونه آن در جهان فراوان است و پیدا.

۲۴- مقدمه فقه‌اللغة ایرانی از ای. ام. ارانسکی، ترجمه کریم‌کشاورز، ص ۲۹۷.

- ۲۵- به نقل پته خزانه، محمد هوتک، به اهتمام عبدالحی حبیبی، ص ۳ چاپ سوم.
- ۲۶- برای اطلاع بیشتر از دستور پشتورک: دستور زبان پشتو، ترجمه دکتر روان فرهادی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم بشری کابل.
- ۲۷- مقدمه فقه اللغة، پیشین ص ۲۹۹.
- ۲۸- آقای حبیبی می نویسد که کتاب مذکور در باب تاریخ یوسفزی نبوده بلکه اثری بوده شامل اصول اجتماعی و اصلاحات ارضی. پته خزانه، پیشین، ص ۶.
- ۲۹- همین شخص بود که خود را مسیح اعلام کرد و پیروشن نامید. این مسلك بدست خوانین پشتون از بین رفت. مقدمه فقه اللغة و پیشین، ص ۳۰۱.
- ۳۰-۳۱- پته خزانه، پیشین ص ۷-۹.
- ۳۳- فهرست کتابهای چاپی ج ۱.
- ۳۵- لباب الالباب، محمد عوفی، تصحیح براون و قزوینی ج ۲/ مقدمه ه.
- ۳۶- فرخی سیستانی، دکتر غلامحسین یوسفی، ص ۱۷۰-۲۷۵.
- ۳۷- محاکمة اللغتين، نیز رک: تاریخ ادبی براون ۴۹۳/۳.
- ۳۸- سیری در زبانشناسی، واترمن، ترجمه فریدون بدره‌ای، ص ۲۰.
- ۳۹- البته بعضی مانند آقای اسمعیل مبلغ مقالاتی زیر عنوان «زبان ملی، نوشتند و محققانه از زبان و فرهنگ فارسی دفاع کردند.
- ۴۰- زبان و زبانشناسی، پیشین، ص ۶۷.
- ۴۱- دقمتا در فارسی رایج افغانستان بمعنی فوراً و برفور بکار می‌رود.
- ۴۲- مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه، پیشین، ص ۷۷۲.
- ۴۳- رک: علم و تمدن در اسلام، دکتر حسین نصر، ترجمه احمد آرام، ص ۲۷.
- ۴۴- مقدمه ابن خلدون، ج ۲/۱۱۹۶.
- ۴۵- انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ترجمه احمد آرام، ص ۵.
- ۴۶- مجله آریانا، کابل، دوره ۲۵، شماره یک ص ۱.
- ۴۷- ننگیالی پشتون، گویا اعتمادی، ص ۲۷.
- ۴۸- جلال الدین همائی، دستور زبان فارسی، در مقدمه لغت‌نامه.
- ۴۹- توصیف ساختمانی دستوری زبان فارسی، ص ۳۳-۳۴.

۵۱- خواندن ادبیات فارسی بنام ادبیات ایران از مقوله‌هائیکست نادرست، زیرا همچنانکه فرهنگ اسلامی را نمی‌توان فرهنگ عرب نامید فرهنگ و ادب فارسی نیز باید فرهنگ ایران خوانده نشود تا بر فارسی‌زبان‌کشورهای دیگر اجحاف فرهنگی نرفته باشد.

تسبب في ذلك ما يلي: ١- زيادة الطلب على الكهرباء في
الوقت الذي لا يتوافق مع الإنتاج، ٢- انخفاض
القدرة الإنتاجية للمحطات، ٣- ارتفاع
الأسعار العالمية للكهرباء، ٤- انخفاض
مستوى الاستثمار في قطاع الكهرباء.

پیوستها

پیوست یکم

تاریخ سیاسی افغانستان

با آنکه مواد و اسناد زیادی — چه گویا و چه ناگویا — در پیرامون تاریخ معاصر افغانستان وجود دارد، اما تا کنون تاریخ جامع و مشمولی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی افغانستان نگارش نیافته و عرضه نگردیده است. اگر چند نویسندگانی در موارد مذکور در افغانستان پژوهشها و بررسیهای بسر برده‌اند، لکن از شیوه راستین تاریخ‌نگاری بدور بوده‌اند و بجای تاریخ «شاهنامه» نوشته‌اند. البته بینش روان شاد غلام محمد غبار در قلمرو تاریخ افغانستان مقبول مینماید ولی بجهت گنگ‌بودن و در پرده ابهام گذاردن بسیاری از دقایق تاریخی و اجتماعی، دید تاریخ‌نگاری او نیز مشوب و خدشه‌پذیر مینماید.

یکی دیگر از توارخی که از جهاتی ارزنده است و مورد اقبال، و از جهاتی نادرست است و غیر قابل اعتماد، تاریخ‌سیاسی افغانستان است نوشته میرزامهدی فرخ وزیر مختار ایران در افغانستان در دوران پیشین، که گویا بعد از انتشار بر اثر دوستی و برادری! دو دربار محمد زایی و پهلوی در امر عرضه کرد آن تنافی شده

است.

با وجود کمبود نوشته‌ها و عدم آگاهی واثق ملتهای همجوار از دردها و کیفیات بود و باش یکدیگر، وجود چنین نوشته‌هائی تحسین‌انگیز است. لکن همانطوریکه آمد، نباید همه قضاوتها و نگرشهای تاریخ‌نگاران نامبرده را پذیره شد. همچنانکه تاریخ‌نگار ارجمند افغانستان آقای غباردر کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» مینویسد^۲ «تاریخ سیاسی افغانستان به تبع و به تأثیر شیوه تاریخ‌نگاری انگلیسها نوشته شده است.» ما با ایشان همداستانیم. لکن برهمگان بین است و روشن که آنچه در زمینه‌های تاریخی کشورهای خاوری نوشته شده بر مبنای شیوه‌های سه‌گانه تاریخ‌نویسی ذیل بوده است. گروه اول مورخانی هستند همانند «بريستد» و «ادمیر». اینان در زمینه خصوصیات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جوامع خاوری نظر داشتند که خصوصیات مزبور با تئوری «فئودالیسم شرقی» انطباق دارد، و عقیده داشتند که نهادها و نظامهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جوامع خاوری تغییر و تبدیل اساسی و بنیادی نداشته و روابط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی این کشورها با ملتهای ساکن در آن ثابت و یکسان مانده است.

گروه دوم محققانی هستند که خصوصیات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی اروپا را قابل تطبیق با نظامهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشورهای خاوری دانسته‌اند. پیشقدمان این عقیده پژوهشگران روسی هستند که اعتقاد دارند زندگی همه ملل را میتوان با معیارهای «ماتریالیسم تاریخی» مورد بررسی و تفحص قرارداد، زیرا اصلی است در جو «ماتریالیسم تاریخی»

مبنی براینکه همه جوامع بشری جدا از افتراقها و تمایزات اعتقادی و فرهنگی از آغاز تاریخ تاکنون مراحل مشابه و یکسانی را طی کرده‌اند مانند جامعه اشتراکی آغازین و بردگی و فئودالیت و سرمایه‌داری و سوسیالیسم.

گروه سوم سیر تاریخی جوامع خاوری را مستقلانه بررسی میکنند و از استعمال مصطلحات و حل مفاهیم جامعه‌شناسی خاوری بوسیله تعابیر غربی می‌پرهیزند، چه به اعتقاد اینها مقولات جامعه‌شناسی غربی براساس بررسیهای جامعه‌های غربی بوده و قابل تطبیق با خصوصیات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کشورهای خاوری نیست.^۳

همچنانکه آقای غبار، تاریخ سیاسی افغانستان را اثری میداند که به تبع تاریخ‌نگاری مورخان انگلیسی نوشته شده، با آنکه تاریخ مزبور همپایه و هماهنگ با تاریخ غبار نمی‌تواند باشد، بدون تردید «افغانستان در مسیر تاریخ» هم با توجه به سنجشهای ماتریالیسم تاریخی به نوشته آمده است. و در این مورد آقای غبار معیارهای ماتریالیسم تاریخی مارکسیست لنینیست‌ها را میدانسته، و در قلمرو معیارهای مزبور تتبع کرده، چندانکه خودش می‌نویسد در دوران امانی جزو گروه دسته‌چپی «جوانان افغان» بوده است.^۴

نگارنده برآن نیست تا عیب فلان را با نقص بهمان پیوشاند، بل تا آنجا که مقدور و در گنجای این نوشته بود، خواست خدشه‌پذیری تاریخ میرزا مهدی فرخ را نمایان سازد.

باری گاه در قضاوتهای نویسنده «تاریخ سیاسی افغانستان» بلندپروازیمهائی مشهود است ناصائب، گاه

برتنی‌هائی رخ می‌نماید ملی و قومی، و در ضمن دور از صواب. از جمله در کتاب نامبرده می‌خوانیم: «افغانها هرچیز که در مملکت ایران شنیده بودند، فوری تقلید میکردند و اصرار داشتند که افغانستان در تمدن و ترقیات مملکتی از ایران جلو افتاده و حتی رجال ایران را نیز منتسب به افغانستان مینمودند».^۵

اگر مورخی یا نویسنده‌ای در زمینه مطالعات تطبیقی ابرام ورزد و اصرار که دستگاه امویه و عباسیه به تبع و تقلید دستگاههای قبل از اسلام کشورهای عجم سامان پذیرفت، حرفی است که می‌توان آنرا پذیرفت. لکن تقلید و پسر وی جامعه افغانستان از ایران صائب نیست. چراکه هر دو ملت دارای پیشینه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی یکسان و همگون بوده‌اند. از يك چشمه‌سار فرهنگی آب برداشته‌اند، و از اندیشه‌های مشترك فرهنگ فارسی بهره‌ور شده‌اند. مسلم است که چنین مشترکات ژرف‌آسا، سیر و سلوك و راه و روش مشترك و یکسانی نیز در پی دارد.

اگر روشنفکر و کتابخوانده افغانستان رجال فرهنگی پیشین را که میراث حلال آنست - بخود منتسب میکنند نیز گواهی بر مشترکات فرهنگی است که بین جامعه ایران و افغانستان وجود داشته، و نمی‌توان برچسب تقلید را بر آن زد.

در جای دیگر عبارات ناپخته و نسخته ذیل را می‌خوانیم: «در جامعه افغانستان قابل این نیست که روی عقاید سیاسی عمل نماید. جامعه جاهل و بی‌اطلاع که اساس انقلاب را روی بستن مدارس قرار داده و یا تحصیل نسوان را مخالف دیانت دانسته در عقب آخوندهای بیسواد کورکورانه حرکت میکنند، و با دزدی که خود را

خادم دین رسول الله معرفی نماید بیعت می نمایند. اختیارشان در دست لیره‌های انگلیس است و سیاست حکومت هندوستان آنها را بهرطرف سوق خواهد داد.»^۶ همو مینویسد: «دلیل مهمی که جامعه افغانستان هنوز تمیز حق حاکمیت را نمی‌دهد همین است که محمد نادرخان و برادرهایش که روشن فکرترین!! اهالی هستند تقاضای ملت را بسفرای خارجه مراجعه میکنند که نظر شما چیست و اجازه می‌دهید یا خیر؟»^۷

سوای داوریه‌های ناسخته مذکور، تاریخ سیاسی افغانستان دارای خلاءهای دیگری هم هست، و آن بررسی جنگهای مربوط به وقایع هرات است و مبارزات ملی و اجتماعی مردم بلخ و بامیان. توان گفت که بخشهای مربوط به وقایع هرات در این کتاب بقیاس با آثاری همچون «خاطرات وزیر مختار»^۸ و «گوشه‌هایی از روابط خارجی ایران»^۹ بی‌ارزش است و عاری از دقت تاریخ نگاری.

یادداشت‌های پیوست یکم

- ۱- برای شناخت تاریخ معاصر افغانستان رجوع شود به آثار زیر:
يك - سراج التواریخ: تألیف فیضی کاتب. از این کتاب تاکنون چاپ انتقادی بعمل نیامده، و لازم است که بصورت امروزی تصحیح شود. و با حواشی و فهرس چندگانه بطبع برسد.
- دو - بحر الفوائد - محمد یوسف ریاضی. شایسته است که قسمت عین الوقایع این کتاب با بینش انتقادی تحشیه و تعلیق شود و بچاپ برسد.
- سه - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ (۸ جلد) تألیف و ترجمه محمود محمود.
- چهار - رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، دکتر پیو، ترجمه دکتر عباس آذرین.
- پنج - خاطرات آقا پکف - ترجمه حسین ترا بیان.
- شش - تمدن در بوته آزمایش - توین بی، ترجمه ابوطالب صارمی.
- هفت - افغانستان در قرن نوزده - قاسم رشتیا.
- نه - گوشه‌هایی از روابط خارجی ایران - منصوره نظام‌مافی.
- ده - افغانستان در مسیر تاریخ - میرغلام محمد غبار.
- یازده - سیاست اروپا در ایران - نوشته دکتر محمود افشار.
- دوازده - تاریخ ایران - جمعی از خاورشناسان شوروی، ترجمه حمزه سردادور.
- سیزده - تذکره جغرافیای تاریخی ایران - بارتلد، ترجمه حمزه سردادور.
- چهارده - تاریخ ملل و دول اسلامی - بروکلمان، ترجمه هادی جزایری.

پانزده - تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا امروز - مرتضی راوندی.

هفده - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، سعید نفیسی ج (۱).

هژده - تاریخ افغانستان - اعتضاد السلطنه علیقلی میرزا بن فتحعلیشاه قاجار.

نزده - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی.

بیست - تاریخ ایران از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸، رابرت گرنت واتسن، ترجمه وحید مازندرانی.

بیست و یک - تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهاردهم هجری، آدم متز، ترجمه حسین استخر.

بیست و دو - تاریخ حکمرانان افغان و کابل و بخارا و خیوه و خوقند، نوشته میرعبدالکریم بن اسمعیل بخارائی، استانبول.

بیست و سه - تاریخ دیپلماسی در اوضاع سیاسی و اقتصادی افغانستان، نوشته محمد بن عباس فرمند لاریجانی.

بیست و چهار - تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا انقراض قاجاریه، تألیف عباس اقبال آشتیانی.

۲- ص ۴۷۷.

۳ - مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار، پیشین، ص ۲۴۹، نیز

۴- افغانستان در مسیر تاریخ، پیشین، ص ۷۹۷.

۵- تاریخ سیاسی افغانستان، پیشین، ص ۳۷۹.

۶- همان کتاب، ص ۴۲۸.

۷- همان کتاب، پاورقی ص ۴۳۳.

۸- ترجمه آریان پور.

۹- نوشته نظام مافی، چاپ انتشارات آگاه.

پیوست دوم

قصه‌ای افزون بر «سی قصه»

روزی بود و روزگاری، من بودم و اندیشه آینده فرهنگ فارسی، گاه با گزارشگر حقیقت، همراه می‌شدم و گاه بامولوی دنیائی. گاهی باحافظ می‌نشستم و سیمای زاهدان ریاگر را میدیدم و زمانی با بوستان سعدی راهی باغ کلیله و دمنه می‌شدم و با اندیشه مدبرانه آن کتاب چهره رنگارنگ آئین‌کشورداری را می‌خواندم. من بودم و رؤیاهای اینچنینی، که قطار در ایستگاه تهران توقف کرد. نزد دوستی رفتم افغانستانی، از اهالی هرات. وفائی داشت و صفائی. رشته تاریخ را در دانشگاه تهران تلمذ می‌کرد. آنهم براهنمائی صیاد تاریخ یعنی آقای دکتر باستانی پاریزی. اسمش جلال‌الدین صدیقی بود. بهمراهی وی بیدار یار مدبر دیگری رفتیم، فاضل و کتابخوانده، صبور و بردبار، سالخورده اما عاشق زبان و فرهنگ فارسی معروف به علی رضوی از دیار غزنین.

گرم صحبت شدیم و برسم وطن چای نوشیدیم. آقای رضوی گفت کتابی در دست انتشار دارم بنام «سی قصه یا نثر دری افغانستان». شنیدن سخن مزبور

مژدگانی تلقی شد. با هم می‌گفتیم، نمی‌دانم آقای رضوی گفت یا من گفتم که تألیف و تدوین کتبی از لون سی قصه بدو دلیل ارزشمند است و گوهر بار.

یکی اینکه همسایه بیگانه از همسایه آشنا مطلع می‌گردد، و دو دیگر آنچه بایسته است در پیرامون نشر فارسی افغانستان، گفته میشود و راهها نموده. نثرنگار دیده ور را اصولی بدست می‌آید و ناتوانیهای نشر فارسی افغانستان، گفته میشود و راهها نموده. سی قصه در نظر اول چنان تذکره‌ای می‌نماید، همراه با تعدادی عکس، البته چنین می‌نماید و هم تذکره بمعنای مرسوم آن نیست. اگر چند ناگفته‌هائی هست که باید گفته می‌شد و نارسائیهای در این کتاب برخاسته که باید یادآوری شود، اما آراسته به مقدمه ایست محققانه و مستند، ولی عاری از دو نکته مبهم.

یکی اینکه اگر چند در مقدمه مزبور از آثاری چون مقدمه شاهنامه، تاریخ بلعمی، ترجمه سوادالاعظم، هدایه و ابنیه و تاریخ بیهقی و سفرنامه ناصر خسرو بعنوان آثار دوران اولیه زبان و ادبیات فارسی افغانستان یاد شده است ولی دقیقه‌ای که خواننده ناآگاه ایرانی را به اشتراك و پیوند فرهنگی ما و ایرانیان متوجه کند، از قلم مؤلف افتاده، و بهمین دلیل است که چندی پیش دانشجویی از دانشجویان ایرانی می‌گفت «فرهنگ ایرانی جهانی شده، و افغانستانیها نیز آنرا از آن خود می‌دانند»!

شادی ناشی از ناآگاهی او را در این زمینه باسخنان ذیل از بین بردم. گفتم: آقای عزیز نخست باید بپذیریم که اندیشه، محدوده مرزهای سیاسی و اعتقادی را نمی‌پذیرد. پرنده اندیشه آنچنان بلندپرواز می‌نماید که

گاه کرانه نمی‌شناسد و گاه منتهی می‌شود به نوع بشر، به انسان و پدیده‌ای گسترده‌تر، بی‌تعصب‌تر و آزادتر از اندیشه نمی‌توان سراغ گرفت. ادب و فرهنگ فارسی نیز در بسیاری از موارد چنین است.

بزرگان مسلم‌زبان و ادبیات فارسی هرچند جهانی‌اند و اندیشه‌های آنان زندگی جهان بشریت را ضمانت کرده است، ولی همچنان که آقای رضوی متون دیرینه فارسی را «میراث حلال» افغانستانیان نامیده^۲، آهنگ تصاحب فرهنگ ایرانی را نکرده است چرا که میراث بزرگان زبان و فرهنگ فارسی نه‌خاص ایرانی است و نه خاص افغانستانی، بل میراثی است شکوهمند و سازنده، و از آن تمام فارسی‌زبانان ایران و تاجیکستان و هندوستان و پاکستان و بالخصوص افغانستان، حتی از آن پشتونان. چراکه پشتونان نیز در راه اشاعه فرهنگ فارسی قلم زده‌اند.

اما اینکه بر اثر رویدادهای ناخوش زمانه، عده‌ای از نویسندگان ایرانی، فرهنگ فارسی را فرهنگ ایرانی می‌خوانند(!) هرچند از نظرگاه پیشینه اسمی نامی باشد پرمسمی و باپشتوانه تاریخی، ولی از دیدگاه سرنوشت سیاسی فارسی‌زبانان اسمی است نادرست و غیر عاقلانه.

همچنانکه میدانیم تمدن و فرهنگ اسلام را ملیتها و اقوام گوناگون استوار گردانیده‌اند بالخصوص فارسی‌زبانان در این راه بی‌نظیر بوده‌اند.

بناء بنیانگذار تمدن مذکور تنها عرب نمی‌تواند باشد، و نیز نمی‌توان نام عرب را بر آن نهاد مگر از راه غرض یا نادانی. در حالیکه خاورشناسان تمدن فوق را «تمدن عرب» نامیده‌اند، در حالیکه نامیدن تمدن و

فرهنگی که به همت دهها ملت بنیان‌گذاری شده، و به قوت اندیشه دهها ملت استحکام یافته نمی‌تواند خالصه عرب باشد.

دریغ مباد که بعضی از نویسندگان و محققان روشن ضمیر در ایران نیز این معضل را صمیمانه یاد کرده‌اند. چندانکه آقای دکتر پرویز ناتل خانلری می‌نویسد: «فرهنگ این دو کشور (افغانستان و ایران) از یکدیگر جدا شدنی نیست. در قرنهای نخستین اسلامی که ولایت‌های غربی این سرزمین زیر فرمان مستقیم دمشق و بغداد بود. در مشرق مجالی برای تجلی روح ملی آریائی بوجود آمد... دوران پرشکوه ادبیات فارسی از اینجا آغاز شد پایتخت این ادبیات درخشان و پرمایه چندی بخارا بود و سمرقند و سپس به غزنین انتقال یافت و غنچه‌های شعر دری در باغ پیروزی محمود غزنوی شکفت.

تا آغاز قرن هفتم آثار گرانبهای ادبیات فارسی در همین قسمت مشرق بوجود آمد تا آنجا که می‌توان گفت نود درصد بزرگان ادبیات این دوره از سرزمین خراسان که شامل قسمت عمده افغانستان امروز است برخاستند.»^{۱۳}

همو در جای دیگر می‌نویسد: «در این مجلس (مجلس دانشکده ادبیات دانشگاه کابل) گله‌های دوستان هم مطرح شد. یکی از این گله‌ها این بود که نماینده ایران در یونسکو ابوریحان بیرونی را به عنوان دانشمند ایرانی معرفی کرده است، و از نماینده افغانستان رنجیده بودند که چرا اعتراض نکرده است. گفتم که فرهنگ دولت میراث مشترك معنوی ماست و کار بیموده است که هر يك بخواهیم سهم خود را جدا کنیم.

اما درباره امثال بیرونی که قسمت اعظم عمر خود را از دستگاه غزنویان و شهر غزنین گذرانده‌اند، و سنائی غزنوی و عنصری بلخی و دیگران بهتر است که این کشمکش را به‌میان نیاوریم و راه‌حلی با مشورت بجوئیم. مثلاً شاید ایشان را نمایندگان «فرهنگ آریائی» بتوان شمرد که اصطلاح وسیع‌تر و عام‌تر است و شامل هردو کشور میشود».^۴

اگر چند آقای دکتر خانلری را عقیده براینست که باید امثال بیرونی را نماینده فرهنگ آریائی بنامند، ولی باید مقبول دانست که زبان و ادبیات و فرهنگ همچون نردبانی است که اگر پلکان زیرین آن استوارتر باشد، پله‌های فرازین آن نیز مستحکمتر خواهد بود. بناء اگر بوریحان در غزنین پختگی فکری خود را عرضه نمی‌کرد و اگر ناصر خسرو در غربتگاه‌یمگان به تبلیغ اندیشه‌هایش نمی‌پرداخت، و اگر سنائی راه‌عرفان را در غزنین گشاده نمی‌گردانید، بدون شك ارکان مسلم ادب و فرهنگ در دوره‌های بعد در سرزمینهای کاشان و شیراز و... زایش و پرورش نمی‌یافت. بناء شایسته آنست که عنوان گسترده و پهناور زبان و ادبیات فارسی را محدود به مرزهای سیاسی نکنیم و ادبیات ایران نام ننهیم.

نکته دیگر اینکه مؤلف سی‌قصد به نقد نثر فارسی معاصر افغانستان خاصه نثر دهه اخیر - نپرداخته، و به تحلیل آن دست نیازیده. از گونه‌های عدیده آن سخن بمیان نیاورده، و از چونی و چندی کلمات السنه دیگر که در فارسی افغانستان مستعمل است یاد نکرده است. آنچه در این مایه‌ها به نظر می‌رسد کلیات است و از جزئیات خبری و اثری نیست.

اما صرف نظر از قسمت ناچیز مقدمه مؤلف و هم اگر فهرست اسامی نویسندگان افغانستان را که چندین صفحه را دربر دارد نادیده گرفته شود، سیر تاریخ افغانستان توامان با فراز و نشیبهای ادبیات فارسی خوب نموده شده است و رسا.

آنچه از ارزش مقدمه سی قصه می‌کاهد اینست که نویسندگان آن بیننده‌ای بیش نیست، بر بلندگاهی ایستاده، هر آنچه دیده بعینه بهم بسته، اما آنچه بهم بسته، از یک قبیله است ولی قبیله اختلاط یافته از اندیشه‌های صائب و ناصائب، و نویسندگان نیز به نقل آنها همت گماشته، بی‌آنکه باتوجه به یافته‌های امروزی به تصحیح و تنقید آنها پردازد. مثلاً در چند جای این مقدمه سخن از انطباق یافتن و یکی شدن گونه‌های نوشتاری و گفتاری زبان فارسی در افغانستان بمیان آمده است، بطوریکه عقیده مزبور را از گفته‌های محمود طرزی و غلام محمد غبار یاد میکند و یکدست از هردو نویسنده مذکور با تکریم و تمجید فراوان سخن می‌گوید.

نگارنده شکوه و جلال نوشته‌های ادبی و تاریخی شادروان غبار را انکار کرده نمی‌تواند، و فضل تقدم محمود طرزی را در چگونه نوشتن و چگونه اندیشیدن مد نظر دارد. ولیکن شایسته است هر آنچه گفته‌اند و نوشته‌اند آنچنانکه باید با موازین محققانه و علمی سنجیده شود، و گرنه نقل عقاید نویسندگان دهه پیشینه و یا دهه‌های گذشته بدون تحشیه و تعلقیه، خواننده امروزی را مترددتر می‌کند و متحیرتر. خاصه اینکه آقای رضوی کتاب سی قصه را برای دانشجویان ایرانی نوشته است که از کیفیت و کمیت نثر فارسی افغانستان اظهار ناآگاهی کرده‌اند.^۶

این نیز محقق است که بهره‌وری از گونه نوشتاری برای گونه گفتاری و یا بعکس آن، امریست ارجمند و حائز اهمیت، ولی انطباق و یکی‌شدن «لفظ عامه» و «لفظ قلم» امریست محال و رویائیست که مدفن آن همانا اذهان ناتوان خواهد بود.

از همین دست است نقل نظر سی‌سال قبل آقای غبار که پیرامون تحول ادبیات فارسی در افغانستان گفته شده، نظر مزبور متضمن سه دوره زیر است:

«اول - دوره مجامله و مداهنه و مدیحه سرائی با اسلوب ترجمه تحت‌اللفظی از السنه بیگانه.

دوم - دورهٔ عصبیت ذوقی و تعصب خشک حسی با اسلوب مخلوط نیمه قدیم و نیمه جدید.

سوم - دوره آغاز انتقاد علمی و اجتماعی، اسلوب نسبتاً ساده‌نویسی جدید که در مرحله تولد و نشوونما است».^۷

تردید نیست آنگاه که آقای غبار نظر فوق‌را ابراز داشته، شاید انتقاد در منطقه ادبی و فرهنگی افغانستان رخ نموده بوده باشد. ولی گویا نوزادی بود که تغذیه نشد و رشد نکرد و اگر از هیأت طنزآمیز انتقادی بگذریم، در افغانستان برخورد انتقادی با دید عالمانه آن هرگز پرورش نیافته است. چرا که فرهنگ و ادبیات هر کشور بر اثر تحول و تطور اجتماعی پیش می‌آید. آنگاه که پدیده‌های علمی در ساحهٔ فرهنگی کشور رونق و سامان گرفت، آنوقت که اجتماع از عصبیتهای کاذب و ناخوش دست برداشت، آنگاه که جو سیاسی يك کشور گشاده گردید، و آن زمان که اهل اندیشه و قلم درگیر تضادهای زبانی و فرهنگی نباشند، و راه و روش عالمانه را در تجزیه و تحلیل یافته‌ها و پدیده‌های فرهنگی و

اجتماعی بجویند، و به متدهای پیشرفته و استوار پژوهش و تحقیق دست یابند، آنوقت به جرأت میتوان گفت که دوره انتقاد علمی و بینش محققانه در زمینه فرهنگ فارسی در افغانستان زایش یافته است.

اما آنچه در این کتاب فراهم آمده، جز در چند مورد، قصه‌هائیکه که آنها را نویسندگان معاصر افغانستان اعم از پیرو برنا نگاشته‌اند. بیشترین قصه‌های این مجموعه بمعنی متعارف و امروزی‌اش یعنی بمعنای فن قصه‌نویسی به قصه نمی‌مانند. هرچند که مقالی از محی‌الدین انیس درباره «فن قصه»^۸ در این کتاب مندرج است و لکن بسیاری از قصه‌های سی قصه نه با مقدمه‌ای آغاز میشوند، و نه تحول و تکامل آنها بر اثر عقده داستانی و گشایش آن عقده نموده می‌شود. نه محور افقی قصه پیداست و نه محور عمودی آن، نه سلسله مراتب و هارمونی معنایی آنها آشکار است و نه اوج و فرود قصه‌ها^۹، باری ناتوانی و عدم رونق قصه‌نگاری درسی قصه نکته‌ایست که فراهم آورنده بار آنها از دوش برداشته و گفته است که «نویسندگان این قصه‌ها در کار خود تا چه حد توفیق یافته‌اند یا تیاافته‌اند داوری‌اش با خوانندگان گرامی است.»^{۱۰}

عنوان چشمگیرتر و دهن‌پرکن‌تر کتاب «نثر در افغانستان» است که خاص‌گونه نثر قصه‌نگاری می‌باشد. دلیل آن را گزینشگر فزونمایه چنین یادآور شده که «به گمان من، نویسندگان در قصه‌نویسی بهتر از همه انواع دیگر نثر به زبان مادری‌اش که همان زبان ساده بی‌تکلف و غیر متضعبی ساخت باشد نزدیکتر می‌ماند.»^{۱۱} خوانندگان روشن ضمیر بی‌اطلاع نیستند از اینکه گونه نوشتاری زبان دارای دو گونه ادبی خاص است.

یکی گونه زبانی شعر یا نظم و دودیدگر گونه زبانی نثر. گونه زبانی نثر در محدوده خود گونه‌های متعددی را می‌پروراند و پرورش این گونه‌ها به ارتباط کاربرد و کیفیت استفاده نثر است در مقامهای گوناگون.

بدلیل کاربرد نثر در مقامهای عدیده موجب آمده که گونه نثر زبان فارسی در افغانستان گونه‌های اداری، نظامی، داستانی پژوهشی و غیره داشته باشد. هرچند در گونه‌های مذکور در زمینه نثر فارسی در افغانستان اصول مشترک در بین نویسندگان کمتر دیده می‌شود، ولیکن همچنانکه از نظرگاه زبانشناسی به تحقیق رسیده، گونه‌های نامبرده از لحاظ دستگاههای صوتی و دستوری اختلافی ندارند، و اگر دارند، این است، بل از دیدگاه دستگاه واژگانی از همدیگر دوراند و اختلاف مشهود است. چندانکه حتی اگر قصه‌نگاری در پی آن باشد که قصه‌ای بنگارد که قهرمانان آن از فضای ارتش اختیار شده باشند، و سرنوشت قصه در ارتش جهت بیابد، بدون تردید سوای روابط و ساختهای دستوری کمترین واژه‌ها فارسی خواهد بود و بیشترین لغات از نوع لغات تحمیلی. نیز گونه نثر فارسی اداری در افغانستان، صرفنظر از خطاها و لغزهای دستوری، واژه‌های فراوانی از زبان پشتو را متحمل شده، اما گونه نثر قصه‌نگاری از آنجا که با عواطف و محیط زندگانی مردم ارتباط مستقیم دارد، و از آنجا که گونه زبانی مذکور حوصله پذیرش لفاظی‌های بیجا را ندارد، و از آنجا که بامفاهیم زندگی سروکار دارد، بناء کمتر دچار دگرگونیهای برنامه‌ریزی سیاسی زبانی و تحمیلات واژگانی زبان حاکم و عصبیتهای نابجای زبانی میگردد. از اینرو خواننده سی قصه نباید بینگارد که چهره واقعی و عینی

نثر فارسی در گزاره نثر‌داری افغانستان متبلور شده و تجلی کرده، بل باید گفت که سی قصه نمای گونه نثر قصه‌نویسی افغانستان را متضمن است. فراهم آورنده، سی قصه را با تراجم احوال نویسندگان آراسته، البته در این راه اگر علمی‌تر می‌نوشت و از طرز سنتی تذکره‌نگاری احتراز میکرد و با استفاده از شیوه نوین شرح حال نویسی پیروی می‌کرد گزاره‌اش ارزشمندتر می‌شد. خواننده در تراجم احوال سی قصه فقط به‌سال تولد و قسمتی از اسامی نوشته‌های نویسنده آشنا می‌گردد. در حالیکه اگر گزارشگر سی قصه شرح حال و آثار نویسندگان را با توجه به‌چگونگی تحول فکری آنان می‌نوشت و از پیوند زندگی اقتصادی و فرهنگی آنان با آثارشان سخن بمیان می‌آورد، و انگیزه‌هایی که آنان را به نگارش و تألیف و تصنیف و تصحیح واداشته، یاد می‌کرد، و عمده نوشته‌های آنان را با اصول و موازین نقد می‌سنجید، و از چونی و چندی آثار آنان سخن می‌گفت و محاسن و مقابح زبانی آنان را می‌نمود، و ناتوانیهای آثار آنان را ظاهر می‌گردانید، بدون شك سی قصه را نزدیک‌تر به تذکره‌های نوین می‌گردانید، و سندی ارائه می‌داد از چگونه زیستن و چگونه اندیشیدن نویسندگان فارسی‌زبان افغانستان که عمری را عاشقانه در پی کتاب شده‌اند و شام را به‌امید آن بام کرده‌اند که وسع و توانائی فرهنگ فارسی را افزون‌تر و نیرومندتر گردانند، و اگر بدلالی به‌این امید نرسیده‌اند، باری نگذاشته‌اند که سرنوشت زبان فارسی در افغانستان به سرنوشت زبان فارسی در هندوستان شبیه گردد. هم‌منجز است که محققان امروزی می‌کوشند تا با آوردن فهرستهای چندگانه مراجعه و تتبع در آثار را زودیاپ‌تر گردانند و

آسانتر.

مقدمه سی قصه به تنهایی می توانست فهرستی داشته باشد در مایه های اسامی علم. هرچند که مؤخره کتاب را فهرست لغات و ترکیبات خاص قصه ها در بر گرفته اما این فهرست نیز دو نقص عمده دارد. یکی اینکه لغات و ترکیبات عامیانه بهمان اندازه که مفید است و سودمند، بهمان اندازه تلفظ آنها در نظر خواننده ایرانی غریب می نماید، و هم برای آیندگان و محققان لهجه شناس بعید. و مرسوم اینست که کلمات و ترکیبات و مترادفات و تعبیرات عامیانه را یا با اعراب ثبت کنیم، و یا بوسیله حروف جهانی «فونوتیک» نمایش دهیم.

دیگر اینکه در معنی کردن فهرست واژه های ویژه سی قصه کوتاهی شده، و توضیح لازم نرفته است. چندانکه «تور و تلوار» چنین معنی شده: «در پشتو هردو بمعنی شمشیر است».^{۱۲}

خواننده بر خواهد گرفت که «تور» و «تلوار» از کلمات پشتو است در حالیکه «تور» کلمه ایست پشتو، ولی «تلوار» واژه ایست اردو که شاید اصل سنسکریتی داشته باشد و بعضی از فارسی زبانان افغانستان نیز «تلوار» را بی آنکه مترادف با «تور» بیاورند بمعنی شمشیر بکار می برند.

هم خواننده در متن قصه ها به اسامی اشخاص، قصبات و جایگاههایی بر می خورد که به توضیح و تفسیر آنها نیازمند است. خاصه خواننده ایرانی و یا فارسی زبانان غیر افغانستانی نیاز مذکور را بیشتر احساس خواهند کرد. از اینرو برگزینشگر بایسته بود که به این نکته توجه می کرد، و خواننده بیگانه را بدینوسیله در صمیم قصه ها قرار می داد.

بهر تقدیر، سی قصه رضوی برای شناساندن گونه
نثر داستانی فارسی در افغانستان و غرض نمودن جامعه
فرهنگی افغانستان در چند دهه اخیر کتابی است سودمند
و خواندنی.

یادداشتهای پیوست دوم

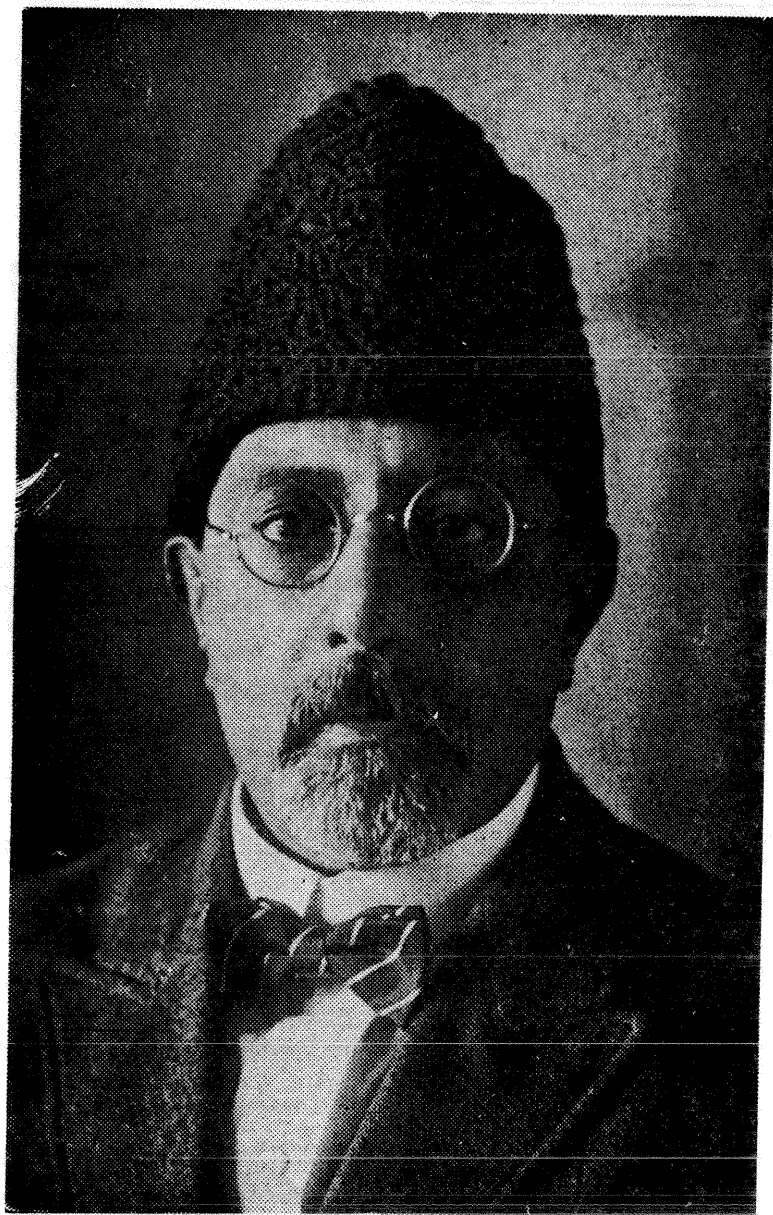
- ۱ - نثر دری افغانستان (سی قصه) بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲ - همان کتاب، ص ۹.
- ۳ - سخن، دیدار یازان، دوره ۲۲، شماره ۹.
- ۴ - همان مجله، ص ۱۳.
- ۵ - نثر دری افغانستان، پیشین، ص ۲۵-۴۷.
- ۶ - همان کتاب، ص ۶۰.
- ۷ - همان کتاب، ص ۵۸.
- ۸ - همان کتاب، ص ۷۴.
- ۹ - درباره این اصطلاحات و ویژگیهای قصه رجوع کنید به:
قصه نویسی، رضا براهنی، و داستان نویسی - ابراهیم یونسی.
- ۱۰ - نثر دری افغانستان، پیشین، ص ۶۰.
- ۱۱ - همان کتاب، همانجا.
- ۱۲ - همان کتاب، ص ۳۴۳.

پیوست سوم

محمود طرزی و سراج الاخبار

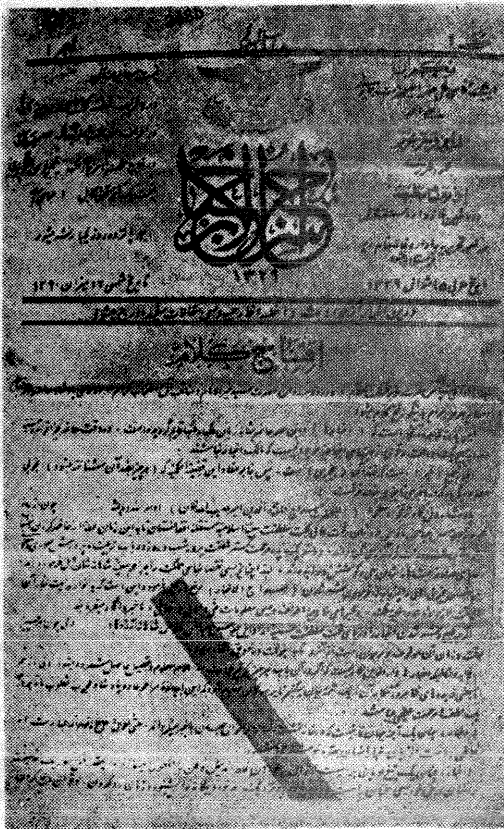
سرزمین سنائی غزنوی مولد کسی شد که در تاریخ سیاسی و فرهنگی معاصر افغانستان ممتاز می نماید، و به نام پیشتاز مطبوعات افغانستان شهرت یافته است. نامش محمود بود، و معروف به «طرزی»، و بحق که محمود زیست و در زندگانی فکری هموطنان خود سهیم شد و طرزی گزید و شیوه ای.

آنگاه که امیر عبدالرحمن خان بمشورت انگلیسها به تباهی اهل قلم پرداخت و به بند و بست رجال مردمی دست یازید، عده ای را نیز تبعید کرد و غریب، محمود طرزی (متولد ۱۲۴۴) نوجوانی بود هفده ساله، و پدرش برخوردار از اندیشه، شاید اندیشه نابسامانی مملکت. و بهمین مناسبت باید تبعید می شد. طرزی با خانواده اش به هندوستان رفت و از آنجا راهی عثمانی شد. در عثمانی که پلی بود میان تمدن شرق و غرب، با اندیشه های نوین سیاسی و اجتماعی آشنا شد، بر اثر دوستی پدرش با سید جمال و ارتباط خود وی با آن فرزانه شرق از موازین زمانی مبارزه نیز آگاهی یافت. وقتی که امیر حبیب الله جای پدر را گرفت، همچنانکه در قسمت



محمود طرزی

نمودهای تاریخی آمده، برای کاستن از نارضایتیهای اجتماعی، عده‌ای از رانده‌شدگان را به وطن فرا خواند. طرزی نیز با بار اندیشه‌ای که در آن محیط دستیاب کرده بود به افغانستان آمد، و به نشر جریده‌ای پرداخت به نام «سراج الاخبار افغانیه»^۱، و با این نام اسم جریده را منسوب کرد به خانواده دربار. اما با وجود این مردی بود امیدوارکننده در تاریخ معاصر افغانستان.



نخستین صفحه نخستین شماره نخستین

سال سراج الاخبار ۱۲ میزان ۱۲۹۰ (ش. ۵)

باری «سراج الاخبار» سندیست که روشنگر و مبین بسیاری از ارزشهای اجتماعی، سیاسی، اعتقادی، اقتصادی، زبانی و ادبی افغانستان و ملل همجوار آن روزگاران است. بحث پیرامون جوانب عدیده این سند مسلم تاریخی و ادبی آنگاه مقدور می‌نماید که کتابی هموزن و همقدر با آن سند تألیف و تدوین گردد، ولیکن نگارنده در اینجا به مبلغی از اندیشه‌های طرزی اشارتی می‌کند و غرض از آن نیز نمودن ارز و بسهای سراج می‌باشد. بود که سراج الاخبار متنافسی باشد نویسندگان و اندیشه‌وران جوان امروزینه را. طرزی در مایه‌های سیاسی همواره سعی داشت از یکسوت‌حرك و تطور جوامع و ملل بیدار غرب را به هموطنان گوشزد کند، و از دیگر سو می‌کوشید تا بیداری و هوشیاری جامعه خود را به جهانیان برساند. چون از اختلافات مذهبی دوران امیر عبدالرحمن مطلع بود، همواره پوچی و پوکی آنرا می‌نمود و سیمای روشنتر اندیشه‌های الهی، انسانی را یادآور می‌شد. و نکته‌های مزبور موجب آمد تا حکومت هند برتانوی از ورود سراج الاخبار به هندوستان جلوگیری کند.^۲

همچنانکه مذکور شد اسم سراج الاخبار برخاسته از اسم دربار بود. طرزی خود بی‌علاقه به دربار نبود. هم وزیر خارجه دوران امان‌الله بود و هم دخترش را به امان‌الله به‌زنی داده بود. در سرمقاله‌های سراج الاخبار بارها امیر حبیب‌الله را بعنوان «وجود مسعود» و «مهندس مدرس مقدس» خوانده^۳، و آن امیر را فرخی‌وار می‌ستاییده، بدین صورت:

قهر و عتاب وجودت، دارد خواص مرهم
از بهر زخم ریشم، قهر تو گشت درمان

قهرت چنین چو باشد، رحمت بگو چه باشد؟
 احیاکنی چو عیسی، این مرده را بیک آن^۴
 دوره عبدالرحمن و پسرش حبیب‌الله را چنین درک کرده که: «این يك دوره تجددی برای افغانستان بود زیرا بعد از آنکه يك دولت اجنبی مملکت را استیلا نمود، سر از نو باز دولت مستقلة افغانستان تأسیس و بنیاد یافت. در مدت سلطنت سنیۀ خاقان مغفور (امیر عبدالرحمن) اجراءات و ترقیاتی که بروی کار آمده درینجا موضوع بحث نمی‌نمائیم. چونکه هنوز از خاطر فراموش نشده.

بطریق اجمال اینقدر میگوئیم که اعلیحضرت خاقان مغفور افغانستان را يك دولت قوی الشکلیۀ بسیار با قوت و اقتداری را در آسیا تأسیس و بنیاد دهد، وضع نمود.

بعد از ارتحال، آن مؤسس بنیان سلطنت، چون نوبت حکومت به ولد اکبر و ارشدشان ذات معظم حالائی، اعلیحضرت سراج‌الملة والدين امیر حبیب‌الله خان رسید، آن استعداد و قابلیت سال بسال (و) روز بروز نشو و نمای ذاتی خود را بظهور آورد تا آنکه در وقت حاضر، مملکت افغانستان در قطعۀ آسیا چنان يك اهمیت و وقعت عظیمی پیدا کرده، که اگر شاهین ترازوی قوام و اعتدال آسیا شمرده شود جا دارد.»^۵

دربارگرایی طرزی شاید بی‌شباهت به دربار گرایی سید جمال نباشد، ولی هرچه تلقی شود مردم عصری طرزی را خوش نمی‌افتاد، و انتقادگونه‌های می‌کردند، که طرزی چنین پاسخ می‌گفته است:

«بعضی در افراطم کوشیده، مرا شیطان، فساد پیشه، فتنه‌انگیز جنگ پسند، امن ناپسند، دشمن

دوستان و دوست دشمنان می‌پندارند. گاهی بانگ‌های مرا به بانگ «شنزبه» تطبیق دادن خواسته، بعضی کلیله و دمنه خوانان زمان که از احوال جهان، تنها همان‌گونه سیاست‌ها را آموخته و پسندیده‌اند، از قوه به فعل آوردن آن را به چار چشم انتظار نگران می‌باشند... بعضی در تفریطم کوشیده، مرا به خوش آمدگویی و تملق‌جوئی، مداحی، ناحق‌گوئی، و حق‌پوشی متهم نموده، می‌گویند اخبار آن است که آزاد باشد و هر چیزی را آزادانه بگوید. از مظالم‌ها، رشوت‌ها، ناحق‌ها، غدرها، غبن‌ها خرابی‌ها، ویرانی‌ها، احتیاج‌ها، ضرورت‌ها، و چه‌ها و چه‌ها بحث کند».^۶

بهر حال به قول شادروان غبار چون «جریده زیر نظر مستقیم دولت منتشر می‌گردید و نمیتوانست با استبداد و روش شخص شاه تماس بگیرد لهذا برای بقای خود به مدیحه‌سرایی شخص شاه متوسل می‌شد و در این راه غلو می‌ورزید».^۷

از آنجا که طرزی قسمتی از عمرش را در ترکیه زیسته بود، با اندیشه‌های تجددآمیز و نوین مرسوم آشنایی حاصل کرد، و زمانی که به میهن بازگشت سعی بود تا پدیده‌های نوین آنروزگار را برای هموطنان باز گوید. از همین جاست که قبل از آنکه کلاه لبه‌دار یا کلاه لگنی بر جامعه تحمیل گردد، طرزی به مجسم کردن آن از طریق تصویر و ترسیم در سراج الاخبار کوشید.^۸ اما در زمینه تجددگرایی طرزی معتدل بود، هم محاسن تجدد را فهمیده بود و هم مقابح آن را. و نیز شرایط اجتماعی جامعه افغانستان را مدنظر داشت و از کیفیت پذیرش مردم و خلیقات آنان مطلع بود. از اینرو وی معضل کشف حجاب را در جامعه افغانستان متوجه

بود و در گفتارهایی که در سراج الاخبار منتشر می‌کرد تلاش داشت تا آزادی زن را در بطن سنت‌ها و ارزشهای پذیرفته شده جامعه افغانستان بررسی کند. در اینمورد می‌نویسد:

«حاشا که مقصد و نیت ما از نوشتن «ناموران زنان جهان بی‌حجابی و بی‌عصمتی زنان افغانستان باشد.»^۹ ولی هرگز مرتجعانه نمی‌اندیشید و خرافات و نابهینه اندیشی مردم را تأیید نمی‌کرد.

مثلاً آنگاه که فرستادن محصلان و دانشجویان به اروپا در زمان امان‌الله از طرف مردم کفر و بدعت گرفته می‌شد، طرزی گلایه می‌کرد از اینکه چرا چنین پنداشته‌ای واهی در جامعه وجود دارد، و تمثیل می‌جست به‌اینکه در گذشته‌ها عده‌ای از غرب به‌اندلس و مصر برای تحصیل دانش و معارف اسلامی آمد و شده‌ایی می‌کردند و حین برگشت به‌غرب از طرف جامعه خود به مسلمان بودن متهم نمی‌شدند.^{۱۰}

باری هر چند که طرزی از طرز پذیرش یافته‌ها و پدیده‌های نوین مستحضر بود، و در این راه محتاط، لکن مردم به‌آن مظنون بودند چندانکه همواره سراج-الخبار را متهم می‌کردند که «تبدیل مسلك و مقصد کرده»،^{۱۱} و طرزی تبدیل مسلك و مقصد را درخوانندگان می‌دید نه در سراج.

طرزی و سید جمال

چون طرزی با آرا و عقاید سید جمال آشنائی داشت، ساعی بود تا خرافات اعتقادی را از میان بردارد. بهمین

دلیل رساله‌ای تدوین کرد بنام «علم و اسلامیت»^{۱۲} و از این طریق با توسل به اسلحه فکری مردم معتقد بود که حب به وطن نباید بیبازی گرفته شود. میهن دوستی و وطن خواهی در نظر طرزی نه چنان است که بهره جویان املا کرده اند، و بوسیله تبلیغات ناسیونالیستی و ملیت گرایی حاد اجتماع را در تنگنای مرزهای سیاسی نگه داشته اند او به دو وطن معتقد بود یکی عشق به وطن موروثی،^{۱۳} و دیگر عشق به وطن اعتقادی و انسانی.^{۱۴} طرزی که همواره از اختلافات اعتقادی مردم مطلع بود و میدانست که این مورد به زیان مردم افغانستان انجامیده، و به سود انگلیس و امیران تمام شده است. از اینرو در سراج الاخبار می نوشت:

«دو فرقه عمومیه همه بیک طرف سجدہ می کنند، و همه بربیک قرآن بربیک پیغمبر ایمان آورده اند. همه بیک کلمه توحید می گویند، همگی بیک خدای واحد عبادت می کنند... پس فرق چه؟^{۱۵} فرق اینکه یکی سنی، یکی شیعه.

... تثلیث و صلیب نمی پرستند، محراب معابدشان بسوی مختلف متوجه نیست، زنار نمی بندند... پس این چیست که هر دو با همدیگر گوشت و کارد (شده اند)، و همه دور از اتحاد؟ بدرجه بی که می خواهد آن یکی، آندیگر را از بیخ و بنیاد براندازد، و از صفحه هستیش معدوم سازد. بدتر اینکه، آن یکی می خواهد که آندیگر نباشد.»^{۱۶}

هم سراج الاخبار سندیست که نکته هایی از تاریخ و ادب افغانستان را روشن می کند و بین چندانکه در مورد سید جمال نکته های ذیل را می نمایاند.

یکی اینکه سید جمال بنا بر خطای دربارگرایی،

از پدر محمود طرزی می‌خواهد که در مدح سلطان عبدالعزیز قصیده‌ای بسراید. از آغاز آن قصیده اینست:

سید عالی نسب، عالم علم و ادب
گاه بیانش رطب، ریخته از لب‌دهان
بردیمانی بسر، حبه رومی ببر
از همه بنشست و گفت طرزی افغان تویی
خیز و بیا شعر نغز پیش من از بر بخوان
چند بمدح خسان، طبع توریزد گهر
در صفت شاه ما صنعت خودکن عیان^{۱۷}

یاد شد که طرزی مدتی را در خدمت سید جمال در استانبول گذرانده چندانکه چون سید در استانبول مستقر بود، محمود افغان پسرش را (طرزی) همراه با نامه‌ای بخدمت سید فرستاد تا از محضر سید بهره‌ور گردد. طرزی مدت هفت ماه در خدمت سید در استانبول می‌ماند و محضرش را درك می‌کند و مرگ سید را با اندوه و الم وافر می‌بیند. از اینرو گزاره‌ای را که در باب سید در جریده‌اش عرضه کرده، بسیاری از زوایای تیره و تار زندگی سید را در اواخر عمر روشن می‌کند و منجز.

دورانی که سید جمال در استانبول به وعظ و ارشاد می‌پرداخت کسانی بودند جدائی‌افکن و با روابط اضطراری و خصمانه، پایه و منزلتی داشتند. از آن جمله بود شیخ ابوالهدی، که سید او را مردی می‌دانست خصم خلق، و مددکار دستگاههای استعماری، از همین‌رو او را «ابوالضلال» می‌خواند.^{۱۸}

این ابوالهدی شیخ طریقه رفاعیه بود، طریقه‌ای که شاید در میان طرایق تصوف نامتجانس‌تر بود از

طریقه نقشبندی، و دربارزده‌تر و نامردمی‌تر از آن، و ابوالهدی بسان جامی معزز بود در دربار، و چونان جامی باقلبی پر از عصبيت‌های جدائی‌افکن و بمانند او در پی سود و منفعت شخصی و خانوادگی، و معاند با سید جمال و پیروان و دوستان وی. چرا که ابو-الهدی وجود جمال را در استانبول بسود بهره‌برداریهای خود نمی‌دید، و سعی داشت بهر وسیله‌ای دست یازد تا جمال را ناخوشنام سازد و در این زمینه رساله‌هایی بر رغم سید جمال تألیف و تصنیف کرد.^{۱۹} و در این کار لجاجت ورزید و جمال را در نظر سلطان عبدالحمید شخصی مشکوک و چند چهره نمود و موجب شد تا عبدالحمید، جمال را به استانبول احضار کند و از فعالیت‌های سیاسی وی در اروپا جلوگیری کند.^{۲۰}

انشاء عاملی که موجب نابودی بزرگمرد و فرزانه شرق شد نیز از دقایقی است که طرزی شاهد آن بوده و آنرا از زبان جمال چنین گزارش کرده:

« روزی بود که بقرار عادت یومیه بسواری عرابه به‌دره «کاغذخانه» رفته بودم. شام تاریک شده بود، که عرابه من در پیش دروازه خانه من رسیده توقف نمود. جوان از عرابه فرود آمدم، دیدم که در يك طرف دروازه، يك جسمی بغچه‌مانندی پیچیده افتاده است. خدمتگاری که با من بود امر کردم، تا بیند که این بغچه چیست. مگر آن جسم بغچه نبود، بلکه يك انسان بود که دفعتاً فریاد برآورده گفت: آقای سید، من رضای کرمانی‌ام، بمرض فالج گرفتارم. امروز وارد این شهر شده، همینقدر توانستم که خود را بر پشت يك مزدور انداخته تا بدروازه‌ات رسانیدم.

چون صدایش را شنیدم، هماندم شناختم. خدمتکاران

را امر دادم که او را بخانه درآرند. فردای آن، با يك سفارش نامه مخصوصی، او را به شفاخانه انگلیزی که در «بيك اوغلی» بود، روانه کردم، تا مداوی شود، بعد از پانزده روز، در همین دالان بودم، که رضا پپای خود، بکمال صحتمندی و تندرستی درآمده و سلام داد. تعجب کرده، پرسیدم چه طوری رضا؟

گفت: بتمام تنومندی و توانائی، از همت و مرحمت آقای خود خوب مداوی شدم و خوب صحت یافتم، حالا برای وداع آمده‌ام.

گفتم: چه؟ مگر خیال رفتن داری؟
گفت: بلی میروم.

چون طبیعت و مزاج رضا بمن معلوم بود، دانستم که اصرار فایده نمی‌بخشد از آنرو مانع نشده رخصت دادم.... بعد از آن خبر نشدم که چه شد. از این واقعه مدتی گذشته بود، که دفعتاً تمام دنیا، بولوله سامعه خراش کشته شدن شاه ایران ناصرالدین شاه بضر بگلوله رضای کرمانی در درون زیارت شاه عبدالعظیم برگردید. بمجردی که این خبر تلگرافاً از طهران بسفارت ایران وارد سفیر بی‌تدبیر ایران، هماندم در عرابه نشسته، راه مابین همایون را میگیرد. مگر رضای کرمانی، در وقت انداختن گلوله طپانچه را برسینه شاه گفته بوده است که بگیر این گلوله را به انتقام سید جمال. خوب این رضای کرمانی گفت و کرد، آیا برسید جمال‌الدین افغانی چه گناه؟

الحاصل سفیر بی‌تدبیر ایران، به اصرار تمام، حالا از اعلیحضرت عبدالحمید خان ملاقات می‌خواهد و بمجردیکه بحضور سلطان بار حضور می‌یابد قلیاقتش را از سر برداشته، بر زمین می‌زند، و بيك حزن والم

جگرخراشی از واقعه بیان کرده، مرا بقتل شاه متهم میکنند، از همه عجب تر اینکه به الحاح و اصرار تمام، اخذ و گرفت مرا و بسفارتخانه ایران تسلیم کردن مرا هم طلب نمود.

به به از این خسافت عقل. سلطان عبدالحمیدخان برین اوضاع و سخنان سفیر، از زیر لب يك تمسخر پنهانی که خودش بداند و لبهایش، کرده و سفیر را بدایره منطق دعوت نموده و فرمودند: آقای سفیر يك قدری خودداری فرمائید. به این خبر کدورت اثر من هم از شما بیشتر المناك شدم. ولی این سخن محالست که من بدون محاکمه حقوق دولتی يك شخصی را که او در استانبول باشد، شاه در طهران وفات کند، قاتل گفته بشما تسلیم کنم.

چون این جواب منطقی، قابل رد نبود، آقای سفیر بجز اینکه قلیاچش را بسر کند، و راه عرابه اش را پیش گیرد دیگر کاری برایش نماند. اما چون سلطان طبعاً قوه و اهمه اش زیاد بود از این تهمت ناحق دراندیشه و هراس افتاد. رقیب من شیخ ابوالهدی نیز فرصت را غنیمت دانسته، افکار و خیالات سلطان را که ذاتاً در احتراز و اهتزاز آمده بود، بر علیه من به بدگمانی زیاده تر حرکت می داد، تا نتیجه همین شد که در اطراف وجوانب اقامتگاه من، خفیه پولیسهای زیادی مقرر نمودند و هر حرکات مرا در زیر نظر دقت گرفتند. در هر جا که می رفتم، چندی از این زبانیهای جهنم مرا تعقیب میکردند.

در این اثنا يك واقعه تصادفی دیگری هم پیش آمد که موجب تشدید تضییقاتم گردید، و آن این بود که خدیو مصر به استانبول آمد چون با خدیو مشارالیه از

سابق حقوق آشنایی و مصاحبه بهمرسیده بود،... خواهش ملاقات مرا فرمود. چون در عهد عبدالحمیدخانی این گونه ملاقاتها بدون اجازه و اراده سلطانی ممکن نمی شد، از حضور شاهانه اجازه ملاقات طلبید، لکن بهر صورتی که بود آن اجازه وارده استحصال شده نتوانست. طبعاً رسمی هم میسر نشد اما يك روزی بود که من بقرار عادت همه وقته، به هواخوری آمده بودم. بتصادف در آنروز خدیو هم بهمان سمت برای هواخوری آمده بود، بقدر نیم ساعت يك ملاقات مختصری با هم دست داد که نتیجه آن ملاقات همین شد که عدد خفیه ها و پولیسها و ژاندارمها برای نگرانی من افزونی گرفت و کار از خفیه به علانیه کشید. چون این کارهای پر فشار، مغایر طبع آزادم بود، از آن سبب، از قهر و اندوه بسیار، سیگار بسیاری کشیدن گرفتم. بدرجه که در روز يك قطی سیگارهای بزرگ فرنگی کفایت نمی کرد، و هر آن قدر که فشار بر من افزونی می گرفت، سیگارکشی من نیز بهمان سبب تزايد میکرد. نهایت کار بدرجه رسید که این ذلت و اهانت را خارج تحمل دیده بسفارتخانه انگلیز داخل شدم، اما سلطان را این حرکت من بدرجه ای در اندیشه و هراس انداخت که همه روزه، بعضی از وزراء و مقربین حضور همایونی را در نزد من میفرستاد. الحاصل بشرطیکه من بعد این را در نزد من میفرستاد. الحاصل بشرطی که من بعد از ده روز، واپس بخانه آمده، اما کثرت غصه ها و اندوه ها، که موجب افراطی سیگریت کشی من شده بود، زهر نیکوتین آن تاثیر کرده، این مرض را بر من مستولی نمود.»^{۲۱}

بنابر روایت طرزی عارضه سید جمال، مرض

سرطان دهن بوده که سرانجام «نصف زبان حکمت بیان شرافشان سید را بریدند».^{۲۲}

طرزی و زبان فارسی

آنچه سراج الاخبار را خواندنی تر می‌کند و دلپذیرتر، سلسله مقالاتی است پیرامون زبان و ادبیات فارسی و اهمیت توجه به آن.

از آنجا که پدرطرزی و خودش اهل قلم بوده و طبع شعرسرایی داشته‌اند، و «بیدل خوانی» را چاشنی «شیر چاینوشی می‌کرده‌اند»^{۲۳}. بدون شك طرزی با متون دیرینه و شاهکارهای مسلم ادبیات فارسی اعم از نظم و نثر مانوس بوده و مآلوف. هرچند در این باب عمیق نبوده است.

طرزی نه بتفصیل بل به‌اختصار از ارزش آثاری چون شاهنامه فردوسی، هفت پیکر، شیرین و خسرو، لیلی و مجنون نظامی، سخن گفته و افسانه نویسی در زبان فارسی را با داستان‌پردازی عرب بقیاس گذارده^{۲۴} و شعر فارسی و انواع آنرا معرفی کرده است. بدیهی می‌نماید که گفته‌ها و یافته‌های طرزی در مورد ادبیات اعم از آثار منظوم و منثور مقبول ما نیست. چرا که در آن روزگاران تحقیق و تتبع شگرف دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی بعمل نیامده و ادبیات تطبیقی میان فارسی و ادبیات ملل دیگر رخ ننموده بود. بناء عدم دیده‌وری ژرف در منطقهٔ ادبیات فارسی در زمان طرزی موجب آمده تا صاحب نظریه‌های وی در اینمورد محققانه تلقی نشود. چندانکه در باب ادبیات فارسی در سراج الاخبار نوشته که:

«دواوین استادان ادب‌شناس فارسی زبان چون سرتاپا مطالعه شود بجز تقلید و پیروی عرب‌دیگر چیزی در آن یافت نمی‌شود آیا کلیات یکی از شعرای فارسی را جامع چه نوع اشعار خواهیم بود؟ شبهه نیست که جامع قصاید، غزلیات، مثنویات، رباعیات، مخمسات ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، رقعات، و منشآت است. همین نام‌ها همه به زبان عربی است نه فارسی.

پس چنانچه این نام‌های قصیده، غزل، رباعی، و غیره به لغت عربی می‌باشد، همچنان اصول و قواعد هریک از آنها را نیز، در اول امر ادبای عرب نشان داده‌اند و به همان انواع و اقسام آن همه نام‌ها و شعرها سراییده‌اند. شعرا و ادبای فرس نیز، بغیر از قصیده غزل، مثنوی، رباعی، مخمس، و غیره به‌دیگر نام شعری نگفته‌اند. اما چسان گفته‌اند؟ بدینسان گفته‌اند که لغات و کلمات عربی را بالغات و کلمات فارسی خودشان آمیخته‌اند. یعنی در شعرهای‌شان تنها کلمات فارسی نیست، بل کلمات و لغات عربی هم داخل شده است.»

سستی و نااستواری قضاوت طرزی دراین زمینه برهمگان پیداست و نیازی به‌تمثل نیست. لکن باید گفته شود که بیشترین پایه‌گذاران و استادان مسلم ادب و فرهنگ عربی اصل و نسب عجمی داشته‌اند و زبان مادری‌شان فارسی بوده است. هرچند که تازی‌مآبی بدانجا رسیده بود که صاحب عباد نمی‌خواست که در آئینه بنگرد زیرا عقیده داشت که چهره عجمی خویش را خواهد دید.

هم شکی نیست دراینکه زبان و ادبیات فارسی دوره

اسلامی از زبان و ادبیات عربی بهره‌های وافری برده، و بده بستان واژگانی این دو زبان نه تنها زبان فارسی را غنا و ثروتی خاص ارزانی کرده، بل به زبان عربی خاصه زبان شعر تازی صبغه نازکتر بخشیده و آنرا از محدوده «اطلال» و «دمن» فراتر برده است. صرف نظر از واژه‌های دخیل در قرآن کریم، در اشعار جاحظ و اصمعی واژه‌ها و تعبیرات فارسی بکثرت دیده می‌شود و شعر ابونواس مملو است از اسامی گل‌های فارسی، و هموست که در اشعارش به ایام فارسی سوگند یاد می‌کند.

نیز بعضی از بنیانگذاران اصول و اسامی شعر تازی، فارسی زبانان بوده‌اند، و همرباعی، که بقول شمس قیس رازی در المعجم هیچ وزنی در طبع آویزنده‌تر از آن نیست، پیدا شده در محیط فارسی زبانان بوده است.

باری همه اینها آشکار است و ظاهر، و نباید تردید کرد که زبان و فرهنگ تازی، فرهنگ فارسی را سودمند نیفتاده است، بل هردو به بقای یکدیگر مدد رسانیده‌اند و کمک کرده‌اند.

طرزی در زمینه «لفظ قلم» و «لفظ عامه» می‌نویسد که:

«هرگاه زبان تحریری يك ملت چیزی باشد و زبان سخن گفتن شان چیزی دیگر، آیا در مابین علوم و فنون که نتیجه تحریر است و زبان مکالمه شان بیگانگی پیدا نمی‌شود، می‌شود. چون این مغایرت در مابین سخن تحریری و سخن گفتگویی پیدا شود ترقی علمی و ادبی آن زبان محدود می‌ماند. چون خوب تدقیق کنید «نوشته» را بجز همان گفتگوی زبانی دیگر چیزی نخواهد

یافت.

تصور فرمائید می‌خواهید با يك دوست خود در يك خصوص گپ بزنید، این «گپ‌زدن» چسان خواهد بود؟ هیچ شبهه نیست که در اثنای گفتگو فرهنگ و قاموسی در میدان نخواهد بود که شما هرکلمه را به آن تطبیق داده بگویید. قواعد صرف و نحو فارسی مردم در پیشگاه ملاحظه شما نخواهد آمد که شما به آن قواعد و ضوابط تطبیق قول نموده مکالمه کنید. بنابراین مجبور هستید که بهمین زبان و شیوه و لهجه مروجی وطنی خود حرف بزنید تا داد و ستد مدعای خود را کرده بتوانید....

رأی عاجزانه من همین است که تا می‌توانیم تحریر و تقریر خودمان را به هم نزدیکی بدهیم. یعنی باید هرآن چیزی را که می‌خواهیم به زبان بگوئیم همان چیز را عیناً به قلم هم گفته بتوانیم.»^{۲۶}

شکی نیست که اگر لغات، ترکیبات و تعبیرات پسندیده عامیانه با دقت تمام و وافی داخل دنیای لفظ قلم گردد، زبان نوشتار را غنی‌تر می‌کند و بدان تنوع بیشتر می‌بخشد. ولی نمی‌توان مدعو شد که هرآنچه بوسیله زبان گفتاری عینیت پیدا می‌کند باید بوسیله زبان نوشتاری نیز عینیت یابد. چرا که زبان گفتاری ثبات و پایداری زبان نوشتاری را ندارد. مضاف بر آن زبان نوشتاری همه بار معنایی کلمات و تعبیرات را مورد توجه قرار می‌دهد، در حالیکه زبان گفتاری پاره‌ای از مفاهیم کلمات و تعبیرات را نادیده می‌گیرد. مثلاً کلمه «توفیق» در زبان گفتاری فقط بمعنای «کامیابی» تداول دارد، در حالیکه در زبان نوشتاری سوای آن مفهوم بار معنایی «نزدیکی» را نیز بردوش می‌کشد.

باری استفاده از مفردات و ترکیبات و تعبیرات زبان گفتاری زبان نوشتاری را بارورتر می‌گرداند. ولی نمی‌توان زبانی در جهان پیدا کرد که گونه نوشتاری و گفتاری آن کاملاً یکسان باشد و عین یکدیگر. عقده اختلاف انگیز دوگانگی زبانی در افغانستان هرچند به شکل امروزی‌اش تازه پا گرفته است لکن نوجه به زبان پشتو در زمان انتشار سراج الاخبار ارزنده تلقی می‌شد.

طرزی بی‌آنکه به وجود حاضر و معاصر دوگانگی زبانی در افغانستان رسیده باشد بطرز بایسته‌ای از پدیده چند زبانی افغانستان پشتیبانی می‌کند بدین شرح که یکی از زبان‌های بسیار مهمه عالم را زبان فارسی می‌داند «که بعد از زبان دینی عربی مبین رکن بسیار عالی زبان اسلامیان را تشکیل می‌دهد.»^{۲۷} اما اگر «بطرز لهجه و اسلوب زبان افغانی بغور و تدقیق تمام وقت کنیم، زبان بسیار ابتدائی و بسیطی، که بسی زبانها را پیشرو و پدر و منشأ شمرده می‌شود، می‌یابیم ولی چون زمان بسیار مدیدی مرور نموده و از احوال بسیار قدیم قبل التاریخ آن کمتر چیزی به اخلاف واصل شده، و همیشه اوقات جولانگاه مهاجرت و استیلای اقوام مختلف همجوار خود مانده، ازین سببها زبان افغانی، اکتساب وسعت ننموده، و تنها در میان همان دیوارهای جبال سر بفلک کشیده محصور مانده است... لهذا زبان افغانی بر همان حال ابتدائی خود قائم مانده است.»^{۲۸}

«بنابراین هیچکس حکم داده نمیتواند که زبان رسمی دولتی دفعتاً به زبان افغانی تبدیل یابد. يك محذور دیگری هم است و آن اینست که زبان فارسی نسبت به زبان افغانی يك عمومیت و اهمیت بیشتری

دارد. مثلاً زبان افغانی منحصر و محصور به خاک پاك افغانستان و همین چند میلیون ملت افغانستان. حال آنکه زبان فارسی غیر از آنکه زبان عمومی تمام مملکت دولت همسایه ما ایران میباشد کذلک در تمام ممالك ماوراءالنهر و ممالك هندوستان حتی در ممالك عثمانی نیز معروف و متداول است، و از اجزای همه زبانهای اسلامیة اهل شرق شمرده میشود يك جزو مهم زبان ترکی عثمانی، و ترکی ماوراءالنهری و اردوی هندی را زبان فارسی تشکیل می دهد باین سببها، اگر زبان رسمی دولتی افغانستان زبان فارسی باشد غیر از آنکه ضروری بر آن مترتب شود از فایده های سیاسی هم خالی نیست.»^{۲۹}

بنابراین طرزی از اهمیت فرهنگی و سیاسی زبان فارسی آگاهی وافی داشت، و زبان پشتو را، همچنانکه ما می بینیم، زبانی برمی گرفت، با قواعد منظم صرف و نحو.^{۳۰}



نیز مقالات طرزی بیان کننده و روشنگر بسی نکات ودقایق مختفی مانده و پوشیده تاریخ افغانستان است در سده های متأخر. در مورد چگونگی انشاء نظام انگلیسی در افغانستان، و مبدأ ورود زبان انگلیسی، و اسباب و کار ابزارهای جنگی (ص ۵۳۴) و وضع انتشارات آن روزگار (ص ۴۶۰ و ۵۷۱) اطلاعاتی درخور و سزاوار می دهد علاوه بر آن گزارشها و کاریکاتورهای سیاسی درباره سیاست ناصرالدین شاه در ایران ارائه داده که خواندنی است و دیدنی.^{۳۱}

زبان نوشتاری محمود طرزی فراز و نشیبهایی

دارد. نشرش ساده می‌نماید، اما روان نیست. لغزها و خطاهای دستوری و استعمال و کاربردهای خطاآمیز واژگانی در مقالات طرزی بحدیست که می‌توان در هرچندین سطری چند لغزش دستوری را نمود. جملات زیر را ملاحظه کنید:

«فلان پسر بسیار با ادب پسر است.» (ص ۸۵)
 «در دنیا دو دولت بسیار جسیمة قنوی الشکلیة مشهوری موجود بود....» (ص ۱۱۹)

«قرآن عظیم‌الشان برای رهنمائی عموم نوع بشر را بشهره‌ای عدالت و سعادت نازل فرموده شده است.» (ص ۱۲۰)

«اگر چه این انقلاب عظیمه، يك سخته موقتی در تصورات اروپا وارد، ولی بعد از آن اندکی دانستند.» (ص ۱۴۱)

«... زیرا مقصد ما، تاریخ‌نویسی نی، بلکه يك سؤال استفهامی ایست که آنرا حل کردن می‌خواهم.» (ص ۱۴۲)

باری زبان نشر طرزی مشوب است و خدشه‌پذیر، و با شیوه‌های مختلف. گاه تازی‌نمایی و عربی‌گرایی بدان پایه می‌رسد که مقولات دستوری عربی را بر فارسی تحمیل می‌کند، گاه نشرش ساده می‌شود، و گاه مسجع و موزون می‌نویسد.

نثریست دارای کاربردهای خطاآمیز و استعمالات نادرست واژه‌ها، و خطاهای دستوری و عدم دقت در بافت‌های دستوری، افعال در مواردی کاملاً اشتباه بکار می‌رود، ولی با قیاس به نشر روزنامه‌نگاری آن‌هم در جامعه آن روزگار نثریست درخور تحمل.

یادداشت‌های پیوست سوم

- ۱ - این جریده هر ماه دوباره در شانزده صفحه بچاپ می‌رسید. قسمتهایی از جریده مذکور به‌اهتمام دکتر روان فرهادی به مناسبت بزرگداشت سیدجمال در سال ۱۳۵۵ از طرف وزارت اطلاعات در کابل انتشار یافته است، کوشش آقای روان فرهادی در این راه ارزشمند است و ستودنی.
- ۲ - محمدکاظم آهنگ، سیر ژرنالیزم در افغانستان، به نقل نثر دری افغانستان، علی رضوی، ص ۳۱.
- ۳ - مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار، پیشین، ص ۲۴۹، نیز رک: ص ۲۵۰.
- ۴ - همان کتاب ص ۱۵۲-۱۵۳، و ص ۲۵۰-۲۵۳.
- ۵ - به نقل نثر دری افغانستان، پیشین، ص ۳۴.
- ۶ - افغانستان در مسیر تاریخ، میرغلام محمد غبار، ص ۷۲۴.
- ۷ - مقالات طرزی، پیشین، ص ۱۹۳-۱۹۴.
- ۸ - همان کتاب، ص ۵۰۴.
- ۹ - همان کتاب، ص ۲۰۱.
- ۱۰ - همان کتاب، ص ۸۶.
- ۱۱ - همان کتاب، ص ۱۶۱-۱۶۲.
- ۱۲ - همان کتاب، ص ۲۹۷.
- ۱۳ - همان کتاب، ص ۳۲۴.
- ۱۴ - همان کتاب، ص ۱۶۲.
- ۱۵ - همان کتاب، ص ۲۳۶-۲۳۷.
- ۱۶ - همان کتاب، ص ۴۴۱.
- ۱۷ - همان کتاب، ص ۴۵۱.
- ۱۸ - همان کتاب، ص ۴۵۴.
- ۱۹ - همان کتاب، ص ۴۵۵.
- ۲۰ - همان کتاب، ص ۴۴۵-۴۴۹.
- ۲۱ - همان کتاب، ص ۴۵۶-۴۵۷.

در مورد مرگ سیدجمال‌الدین تحقیقات مختلف می‌نماید از آنجمله دکتر محمد معین می‌نویسد: «سلطان عبدالحمید عثمانی برای ایجاد اتحادیهٔ مسلمین از او (سید) بگرمی پذیرایی کرد. اما وقتی متوجه شد که سید قصد دارد پادشاه ایران را بریاست چنان اتحادیه‌ای منصوب کند سید را مسموم کرد» (به نقل فرهنگ

فارسی بخش اعلام.)

۲۲- مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار، پیشین، ص ۷۷۸.

۲۳- همان کتاب، ص ۷۲۵.

۲۴- همان کتاب، ص ۷۲۲.

۲۵- همان کتاب به نقل نثر دری افغانستان، پیشین، ص ۳۵.

۲۶- مقالات، ص ۷۶۳.

۲۷- همان کتاب، ص ۷۶۲.

۲۸- همان کتاب، ص ۷۷۳.

۲۹- همان کتاب، ص ۷۷۴-۷۷۵.

اینکه طرزی می نویسد «هر قومی زنده بزبان خویش است» برداشتی است غیر زبانی، زیرا زبان را با قومیت هیچ ارتباطی نیست. هستند اقوامی که با زبان غیر قومی خود به جاهایی رسیده اند و فرهنگ و تمدنی را بنا نهاده اند که قابل قدر است و حائز اهمیت.

۳۰- همان کتاب، ص ۶۶۷-۶۶۹.

توضیح

چون اخیراً کتابی در زبان انگلیسی درباره محمود طرزی و سراج الاخبار و تاریخ افغانستان در آن روزگار نشر شده است که می تواند برای خوانندگان این مبحث مفید و مکمل باشد مشخصات آن کتاب را به اجازه آقای مایل در این جا می آورم.

May Schinasi

Afghanistan at the begining of the twentieth century. Nationalism and journalism in Afghanistan. A study of Seraj ul - Akhbar (1911-1918). Naples. Instituto Universitario Orientale. 1979.

خانم شناسی فرانسوی است و سالهای درازی در افغانستان می زیسته است.

ایرج افشار

پرزویوان

یکی از مباحث لغوی مربوط به افغانستان که توسط آقای دکتر محمود افشار در مجله آینده سال هفتم (۱۳۶۰) مطرح شد بحث در کلمه «پرزویوان» از لحاظ ترکیب و معنی آن بود.

درین باره چندتن از فضلا نظرهایی ابراز کرده اند که به تدریج در آن مجله چاپ شد و چون مناسب چنان بود که آن نظرها در یک جا در دسترس علاقه مندان باشد انتشار آنها را در انتهای این دفتر که قسمتی از آن مربوط به زبان است مفید دانستیم.

راجع به بدخشان و زبان دری در افغانستان، دانشمند گرامی دکتر حسین داودی دوست و افغان‌شناس ایران ضمن چندنامه به نگارنده مطالبی نوشته‌اند که خلاصه بعضی از آنها را نقل میکنم تا از نامه خصوصی به نامه عمومی درآید و در اوراق بماند و فایده آن عام شود. در نامه ۳۱ فروردین ۱۳۵۵ می‌نویسد.

«... مقالات جنابعالی را با دقت در مجلات گوهر و یغما و خواندنیها میخوانم. چون در نوشته‌های جنابعالی صداقت و صفای تام جلوه‌گر است لاجرم حتی بردل مدعی هم می‌نشینند. به رفقای فاضل و دانشمند افغانی که اغلب توفیق زیارتشان را دارم تفهیم کرده‌ام تا بدانند مقالاتی که مرقوم میدارید جنبه سیاسی و یا غرض خاص ندارد. حاصل عمری دیدن و شنیدن و خواندن است و برای خوش‌آیند کسی یا آزرده‌گی دیگری نیست. شاید گاهی حقایق تلخ باشد ولی تحریف تاریخ و حقیقت زهر مهلك است... در مرقومه‌ای راجع به «پرزویان» و وجه استعمال آن در افغانستان مرقوم داشته بودید که تحقیق کرده عرض کنم. در زبان دری رایج نیست. اخیراً برخوردی که پسوند «وان» در زبان پشتو استعمال میشود و میدانید که این زبان يك شاخه از زبان‌های ایرانی است و ریشه اوستائی دارد. مثلاً درین مورد مردی پشتو زبان بمن میگفت که زنی «پارسی‌وان» دارد یعنی زن پارسی دارد. جای شما را هزار بار خالی کرده‌ام که بحدود بدخشان تشریف بیاورید و فارسی قرن چهارم و پنجم را که هنوز رایج است بشنوید. هنوز برای لغت (علامه) «بسیاردان» استعمال میکنند. یا برای لغت «خجالتی»، «مردم‌گریز» بکار میبرند...»



کلمه «برزویان» Parzivan را نگارنده در کتاب انگلیسی به نام «افغانستان» تألیف فرزر تیتلر Fraser Tytler صفحه ۵۵ دیدم که زیر عنوان «تاجیکها» چنین نگاشته است.

«... تاجیکها، گرچه تدریجاً مسخر شده‌اند، ولی هنوز در ناحیه کوهستانی غور مقاومت دارند. همین غوریها بودند که سلسله سلاطین غوری را در دهلی تشکیل دادند. تاجیکهای جدید یا «برزویانها» بنحوی که افغانها را مینامند...» چنین و چنانند.

اما اینکه آن مرد افغانی (پشتو زبان) که زنی فارسی‌زبان داشته، شاید به آقای دکتر داودی گفته «پارسی‌دان» ولی تلفظ او طوری بوده که ایشان «پارسی‌وان» شنیده‌اند، چه این دو کلمه در نوشتن همچنان که در گفتن بهم شبیه هستند و چون بطوری که نوشته‌اند «وان» هم در زبان پشتو هست اینطور بگوش ایشان رسیده است. ب و پ و ف چون در تلفظ و هم در نوشتن بهم شبیه است، من اول تصور کردم که آن انگلیسی «برزوی‌وان» را که از افغانهای پشتو زبان شنیده، آنها «برزویان» گفته‌اند و شاید به معنی «برزیگر» یعنی دهقان و کشتکار باشد. اما در لغت‌نامه‌های فارسی آن کلمه را نیافتم.

آقای داودی در نامه نوشته بودند که از فضایی افغانی هم که این کلمه را پرسیده‌اند، آنها هم آنرا نشناخته‌اند، ولی مسلماً آن انگلیسی هم این لفظ را خود نساخته و شنیده است. حال احتمال بیشتر میدهم که هم گوینده افغانی به آن نویسنده انگلیسی و هم آن افغانی که زن فارسی‌زبان داشته هر دو گفته‌اند «پارسی‌دان»

(بادل نه واو).

اگر دانشمند محقق سید محمد محیط طباطبائی و محققین دیگر این کلمه را که نویسنده انگلیسی در کتاب خود نوشته روشن کنند موجب کمال تشکر است.

دکتر محمود افشار

صفحه ۱۳۶ سال ۷ آینده

در صفحه ۱۳۶ سال هفتم شماره ۱ - ۲ شرحی در مورد ترکیب «پرزویان؟» از سوی استاد ارجمند جناب آقای دکتر محمود افشار مؤسس دل آگاه و ایران خواه آن مجله گرانبها درج گردیده بود که برای روشن شدن پاره ای نکات با بضاعت مزجات بتقدیم این توضیحات مبادرت میورزد:

نخستین نکته ای که ضمن مرقومۀ معظم له متبادر به ذهن میشود اینکه جناب آقای دکتر افشار ترکیب «پرزویان» را در چه متنی ملاحظه فرموده اند که از دوست دانشمند آقای دکتر حسین داودی مورد سؤال قرار داده اند؟ آقای دکتر داودی هم در پاسخ استاد نوشته اند: «در زبان فارسی دری رایج نیست و اضافه کرده اند که اخیراً برخوردیم که پسوند «وان» در زبان پشتو استعمال میشود و میدانید که این زبان يك شاخه از زبانهای ایرانی است که ریشه اوستائی دارد و... الح». من برای جلوگیری از اطالۀ کلام وارد مبحث تاریخ زبان فارسی و زبان پشتو و تاجیک که در این نامه مورد بحث قرار گرفته نمیشوم. بنابراین بهتر است که ابتدا در مورد پسوند «وان» و ترکیب «پرزویان» اظهار نظر گردد و سپس بترکیب «پرزویان» یا «پارسی وان» پرداخته شود.

مسلماً پسوند «وان» و «بان» هردو یکی است و حروف صامت «ب» و «و» قاعده ابدال و جابجا میشود و در متون فارسی شواهد فراوان دارد نظیر «بار» و «وار» «بایستن» و «وایستن» «ویران»، «بیران» و «برزگران» و «ورزگران» و صدها مورد دیگر.

در مورد پسوند «بان» نیز بیشتر مآخذ بصورت «وان» استعمال شده است مانند «پاسوان» و «پاسبان»، «پشتیوان» و «پشتیبان»، «دیده‌وان» و «دیده‌بان»، «سایه‌وان» و «سایبان»، «ساروان» و «ساربان» و یا ترکیبائی همچون «گاووان» و «میزوان» و همچنین در بعضی متون حرف «ف» و «و» بهم تبدیل شده است مثل «زبان» و «زفان» و «زووان» که امروز در لهجه کردی بهمین صورت در کرمانشاه استعمال میشود، یا «بیزار و فیزار» و «برو» و «فرو» و قس علیهذا. اما پسوند «بان» هنگامیکه با اسم ملحق میشود بآن معنی محافظ و نگاه دارنده میدهد. علاوه بر این بنوشته صاحب برهان قاطع پسوند «وان» و «ون» در معنی «دس» و «دیس» و شباهت و همانندی است و بخصوص در ترکیب «کاروان» طبق حاشیه استاد بزرگوار فقید محمد معین بر برهان قاطع «وان» بعنوان «نسبت و اتصاف» آمده است. بنابراین «کار بمعنی جنگ و سپاه + وان» بمعنی جنگی و سپاهی است. پس اگر «برزویان» که مورد سؤال بوده است را بگیریم ترکیبی است در معنی مانند کاروان مرکب از «برز+ی+وان». بعبارت دقیق‌تر «برزویان» کسی است که شغل شاغل او کشاورزی و بزرگری است. البته باید توجه داشت که ما امروز از ترکیب کاروان یا کارگر یا کاری‌گر برداشت دیگری داریم غی از مرد جنگی.

در معنی «برزویان» هم که جناب دکتر افشار از قول

«فرزر تیتلر» نوشته‌اند که او در کتاب افغانستان بزبان انگلیسی آورده است: «تاجیک‌ها گرچه تدریجاً مسخر شده‌اند ولی هنوز در ناحیه کوهستانی غور مقاومت دارند و همین غوری‌ها بودند که سلسله سلاطین غوری را در دهلی تشکیل دادند. تاجیک‌های جدید یا «پرزویان‌ها» بنحوی که افغانها را مینامند چنین و چنانند» که البته تحلیل این نویسنده انگلیسی در مورد غوریها و تاجیک‌ها قابل تأمل است ولی با توضیحاتی که قبلاً داده شد «پرزویان» یا «پارسی‌وان» کسی است که زبان و قومیت پارسی را حفظ کرده و در حقیقت پارسی است، عین ترکیب «کاروان» که بمعنی جنگی و سپاهی است و آقای دکتر داودی هم مینویسند «مردی پشتوزبان بمن میگفت که زنی پارسی‌وان دارد» یعنی زنی پارسی دارد. بدیهی است همانطور که خاطر عالی مستحضر است زبان پارسی دری در سراسر ایران زمین بتدریج دچار دگرگونی‌هایی شده است و ای بسا که در بعضی نقاط پاره‌ای ترکیبات و لغات و اصطلاحات بصورت پیشین خود چه در گفتن و چه در نوشتن باقی مانده و در نقاط دیگر این سرزمین پهناور متروک و مهجور گردیده است. کما اینکه ترکیباتی که فعلاً ذکر شد نظیر پاسوان و بیران و میزوان بجای پاسبان و ویران و میزبان هم در محاوره و هم در نگارش برای مردم عصر ما مهجور و ناآشناست در صورتی که در بعضی از متون معتبر قدیم موجود است و بتحقیق برای پارسی‌زبانان آروزگاران بیگانه و ناآشنا نبوده است. بنابراین احتمال زیاد وجود دارد که پسوند «وان» بخصوص در تاجیکستان که زبان اصلی آنان پارسی است با بعضی اختلاف‌های مختصر بقول آقای دکتر خانلری در «واژگان» و در بسیاری نقاط از

سرزمین خراسان بزرگ هنوز در میان بعضی اقوام و طوائف معمول و متداول باشد.

ضمناً گمان نمیکنم جای تردید باشد که باز هم بقاعده ابدال «ز» و «س» که نمونه های آن در فرهنگ های نظیر برهان بسیار است «پرسی» همان «پرسی» یا «پارسی» است و با ترکیب «وان» معنی آن همانطور که مذکور افتاد و کاملاً واضح است. در اینصورت نباید با احتمالاتی نظیر «پارسی وان» یا «پرسی وان» متوسل شد.

اسمعیل نواب صفا

(صفحه ۵۶۲ سال ۷ آینده)

در بحثی که آقای دکتر افشار نخست در صفحه ۱۲۰ از جلد اول افغاننامه و سپس در آغاز بخش «نامه... نامه» از شماره (۱-۲) سال هفتم مجله آینده راجع به کلمه «پرسیوان» در میان نهاده اند این خدمتگزار دیرین زبان فارسی و پایند به تاریخ تمدن و فرهنگ ایران را به اظهار نظری درباره «پرسیوان» فراخوانده اند تا آنچه از راه پژوهش در پیرامون این کلمه میتواند به دست آورد بر خوانندگان حقیقتجوی مجله عرضه دارد.

مؤلف افغاننامه آنجا که از تاجیکهای افغانستان سخن میگوید آنچه را که مورخ انگلیسی تیتلر در تاریخ افغانستان خویش راجع به تاجیکها نوشته نقل میکنند «که افغانها را پرسیوان مینامند». آنگاه برای روشن ساختن اصل کلمه پس از اشاره به امکان ارتباط پرسیوان افغانی با برزیگر فارسی، مکتوب آقای دکتر حسین داودی دیپلمات فاضل و سفیر سابق ایران در کابل را که در جواب پرسش ایشان راجع به پرسیوان

نوشته بعد از نقل عباراتی چند چنین یاد کرده‌اند: «در این مورد مردی پشتو زبان به من میگفت زنی پارسی‌وان دارد، یعنی زن پارسی^۱ دارد.» بدیهی است این برخورد دکتر داودی با مرد افغانی که زن خود را پارسی‌وان خوانده مؤید همان صیغه‌ای است که تیتلر در تاریخ خود راجع به نام تاجیکها زبان افغانی می‌آورد. از مقایسه «برزیوان» یا «پارزیوان» که تیتلر از زبان پشتو زبان شنیده و نوشته با «پارسی‌وان» که آقای داودی از مرد افغان دریگوی در توصیف همسرش شنیده‌اند، میتوان دریافت که پرسیوان و پارزیوان و پاریسیوان يك کلمه است، که به سه صورت ضبط شده چه حرف a لاتینی بعد از p در متن انگلیسی را میتوان «پا» هم خواند. از طرفی دیگر قلب دو حرف «س» و «ز» به یکدیگر در زبان فارسی سابقه دارد و کلمه مرکب «زپس» مخفف «ازپس» را «سپس» هم میگویند.

چنانکه بر ارباب اطلاع معلوم است دو زبان پشتو و فارسی که یکی از زبانهای آریائی شاخه هندی و دیگری از زبانهای آریائی شاخه ایرانی است، دست کم از دویست سال پیش بدین طرف همواره در قلمرو افغانستان جدید به موازات یکدیگر رواج کامل داشته‌اند. افغانهای جنوب شرقی با پتانهای شمال غربی پنجاب هم‌نژاد و هم‌ریشه‌اند به زبان پشتو و تاجیکهای شمال غربی که با مردم خراسان و سکنه قدیم سغد و بخارا و خوارزم همسایه و هم‌ریشه بوده‌اند به زبان فارسی دری سخن میگویند که آن زبان در اصل به خود این گروه تعلق داشته است.

صرف نظر از اقلیت کوچک ازبکی که در سیصد

۱- این کلمه هنگام نقل در مجله آینده «فارسی زبان» شده است.

سال اخیر از شمال رود آموی به سواحل جنوبی آن رودخانه راه یافته‌اند و به زبان جفتائی و ترکمنی خود سخن میگویند، سایر مردم نواحی گسترده این کشور به یکی از دوزبان فارسی و پشتو تکلم میکنند. مخفی نماند که هزاره‌های مغول نژاد از دیر زمانی در افغانستان زبان قومی خود را که جفتائی بوده از دست داده و زبان فارسی را وسیله تفاهم برگزیده‌اند.

پس همانطور که تاجیکهای افغانستان، افغانهای آن سرزمین را پشتو زبان میگویند افغانان هم تاجیکها را که قدیمیترین سکنه آن مرز و بوم بوده‌اند «پارس زبان» و یا به لهجه خاص خود «پارس‌زیبان» و «پارس‌زیوان» مینامند که صورت فشرده و مدغم آن قاعده بایستی «پارزیوان» باشد. چنانکه اشاره شد ضبط لاتینی تیتلر از این کلمه جمع میان پارزیوان و پرسیوان میکند، اما روایت دکتر داودی به نقل از زبان مرد افغان دریگوی که «پارسی‌وان» باشد همانا اصالت روایت دوم را می‌رساند که تلفظ «پارزیوان» باشد.

باید دانست که کلمه «زبان» بدو صورت مفتوح (بر وزن جهان) و مضموم (بر وزن سراغ) در فرهنگهای فارسی ضبط شده ولی در برخی از لهجه‌های محلی ایران به صورت «زبان» یا «زبون» با کسره را هم تلفظ می‌شود.^۲

صورت زبان مفتوح در فارسی ادبی چنانکه معروف است معمول و مضبوط ولی زبان مضموم که به صورت زفان مضموم هم در فرهنگها ضبط شده از «ازوان» و «زوان» زبان پهلوی گرفته شده که نظائر آن در لهجه-

۲- عوام زواره در شصت هفتاد سال پیش زبان را «زبون» به صدای زیر می‌گفتند.

های شمالی و غربی و جنوب ایران باز هم دیده و شنیده میشود.

در زبانهای قدیم و جدید شرق ایران مانند «اوستائی» و «افغانی» به اعتبار ارتباط اولیه‌ای که با زبانهای هندی داشته‌اند «زای» کلمهٔ زبان مانند کلمهٔ «ژیوا» هندی مکسور و «با» هم گاهی جای خود را به «واو» میدهد. همچون «ایزوا» و «زیوا» و «زیبا» بجای زبان در اوستائی و افغانی.

بنابراین این کلمهٔ «پارزیوان» مرکب از دو جزء «پارس» و «زیوان» است که صورت افغانی کلمهٔ زبان شمرده میشود. در ضمن ترکیب، سین آخر جزء «پارس» ممکن است قلب به زا و در زای اول جزء دوم ادغام گردد و «پار-زیوان» جای «پارسیزبان» را در برابر کلمه‌های پشتوزبان و ترکربان بگیرد. و یا آنکه زای زیوان قلب به سین گشته و به صورت «پارسیوان» درآمده باشد. این صورت منقول از نامهٔ آقای داودی مرا در بادی امر بدین خیال درافکند که «پارسیوان» ممکن است از دو جزء «پارسا» و «وان» مقلوب «بان» فارسی ساخته شده باشد، یعنی زن حافظ عفت. ولی توجه بدین که کلمهٔ «پارسا» به همان معنی «پارسی» منسوب به پارس در نظم^۲ و نثر فارسی^۴ گاهی در مقابل تازی و رومی

۳- حافظ در بیتی از غزلی که به مطلع «ای خوش آن روز کزین منزل ویران بروم» در دوران اقامت موقت هرمی و جرون در کنار خلیج فارس سروده، پارسایان را در برابر تازیان آورده و گفته: پارسایان مددی تاخوش و آسان بروم!

۴- در نسخهٔ تفسیر گمنام فارسی کهنه‌ای از قرآن مجید که به صدهٔ نهم هجری میبویند هنگام تفسیر آیه‌ای از سورهٔ دوم کلمهٔ «پارسا» را در برابر «رومی» و به معنی پارسی و ایرانی آورده که مقارن ظهور اسلام در شام و مصر بررومیان غلبه کرده بودند.

هم به کار بسته شده دیگر ضرورتی در بقای چنین احتمالی ننگریست و «پارسی وان» را همان «پارزیوان» افغانی برای معرفی مردم تاجیک منطقه دانست.

سید محمد محیط طباطبائی

صفحه ۶۵۱ سال ۷ آینده

در بهره نامه ها از مجله ارجمند آینده (شماره های ۱ و ۲ سال ۱۳۶۰ شمسی) به نامه ای رسیدم از استاد دانشمند آقای دکتر محمود افشار، که مبتنی بحثی بود لغوی درباره واژه مرکب «پارزیوان» که در زبان گفتاری پاره ای از مردم افغانستان معمول است. بنابر تحقیق آقای دکتر افشار «فرزر تیتلر» در مؤلفه انگلیسی خود بنام «افغانستان» کلمه مزبور را آورده، و در این مورد نوشته است:

«... تاجیکها، گرچه تدریجاً مسخر شده اند، ولی هنوز در ناحیه کوهستانی غور مقاومت دارند. همین غوریها بودند که سلسله سلاطین غوری را در دهلی تشکیل دادند. تاجیکهای جدید یا (پارزیوانها) بنحوی که افغانها آنان را مینامند... چنین و چنانند» (همان مجله، صفحه ۱۳۶ و افغان نامه ج/۱۲۰) و آقای دکتر افشار دو احتمال داده اند:

یکی اینکه شاید فرزر تیتلر واژه مذکور را از پشتو زبانها شنیده، و تلفظ آنان «پارزیوان» به بای اول بوده، و مؤلف نامبرده «برزوی وان» ثبت کرده است. از اینرو ایشان «برزویوان» را بمعنی برزیگر (=احتمالاً هیأت گفتاری برزگر، در زبان گفتاری مردم هرات بزگر) یا کشتکار گرفته اند.

دیگر اینکه ایشان از آقای دکتر حسین داودی شنیده‌اند که: «مردی پشتوزبان میگفت که زنی پارسی-وان دارد یعنی زن پارسی دارد» (همان مجله، صفحه ۱۳۶) و آقای دکتر افشار احتمال داده‌اند که آن مرد پشتو زبان «پارسی‌دان» گفته است نه پارسی‌وان.

در پایان خواستار شده‌اند که: «اگر ... محقق دیگر این کلمه را که نویسنده انگلیسی در کتاب خود نوشته، روشن کند موجب کمال تشکر است» (همان مجله، صفحه ۱۳۷).

نقل سخنان آقای دکتر محمود افشار به آن جهت است که خوانندگان احتمالاً به اصل نامه چاپ شده ایشان دسترسی نداشته باشند، و از اینطریق به همه مطلب دست یابند.

نخست می‌پردازم به اینکه در افغانستان پشتونان و پشتوزبانان واژه مرکب (پارسی‌وان) را بدو معنی بکار می‌برند:

اول بمعنای تاجیک. این استعمال در دیه‌های پشتون نشین معمولتر است، و در شهرها کمتر، و گاهی هم مفهوم مزبور عوارض عصیبت‌آمیزی را در بردارد.

دوم بمعنای پارسی‌زبان، نه پارسی‌دان. زیرا همچنانکه بین است پارسی زبان بودن با پارسی‌دان بودن فرق دارد، و پشتو زبانها به پشتونانی که فارسی می‌دانند «پارسی‌وان» نمی‌گویند.

ثانیاً در زبان پشتو - که یکی از گویشهای کهن و دیرمانده زبانهای هندو ایرانی است - پسوندهای «وان» و «دان» رواج دارد و معمول است. چندانکه پشتو زبانان همانند فارسی زبانان افغانستان واژه‌های مرکب گلدان، سیگاردان و موتروان (= راننده) را در

زبان پشتو، بارتباط و بر اثر تأثیر زبان فارسی، بکار می‌برند، و چون تلفظ صامت «دال» در زبان پشتو حالت تنفسی دارد، بناءً آنگاه که پشتوزبان «دال» را ادا می‌کند از «دال» فارسی زبانان مشخص‌تر می‌نماید و با «واو» همصدا و قرین نمی‌شود.

همچنان من بنده حدس می‌زنم که «وان» و «دان» دو پسوند جداگانه زبان فارسی است، و از نظرگاه ابدال واك‌ها «واو» جای «دال» را نمی‌گیرد. چرا که «واو» مصوت است، و «دال» صامت، و تبدیل مصوت و صامت در زبان امریست نادر. در صورتیکه میدانیم که صامت‌های واکبر جای صامت‌های بی‌واك را می‌گیرند، و هم مصوت‌های بلند به مصوت‌های کوتاه بدل می‌شود، و یا بعکس، ولی همچنانکه مذکور شد تبدیل صامت به مصوت از نظرگاه صوت‌شناسی کمتر روی می‌دهد.

اما واژه «پرزوی‌وان» هیأت گفتاری «پارزی‌وان» است. بطوریکه صامت بی‌واك «س» جایش را به صامت واکبر «ز» داده است، و این تبدیلی است که در قلمرو واجهای زبان معمول است. چندانکه روستاییان و پشتوزبان افغانستان و اردو زبان بجای انگلیسی، انگلری می‌گویند.

بنده آنگاه که در وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان مشغول وظیفه بودم، غرض حفريات و کاوشهای باستانشناسی به نواحی شمالی بلخ رفتم. تاجیکان و ازبکان آنجا «گلزار» را بجای «گلزار» و «سبززار» را بجای «سبزه‌زار» بکار می‌برند. بعد از تأمل دریافتم که استعمال صامت واکبر «ز» — که سهلتر از «س» بی‌واك می‌باشد — در گونه گفتاری آنان بسیار نادر و کم است. نیز در توابع شهر هرات کسانی هستند که بجای

«کوهستان» - ناحیه ایست در حواشی هرات - «کوزن» می گویند، که این هم از نمونه های پیدا و آشکار تبدیل صامت «س» به صامت «ز» است، در گونه های گفتاری زبان فارسی دری مردم افغانستان.

همچنین «بر» معادل «پار» است، چونان «بر» که هیأت تخفیف یافته «بار» می باشد، و درین مورد مصوت به مصوت کوتاه a تبدیل شده است.

بنابراین «پریوان» هیأت دور افتاده تر «پارسی-وان» است بمعنای تاجیک، که گفته فرزر تیتلر نیز دال بر آنست، اگر چند در کتاب لغت در معنی پسوند «وان» نوشته اند که «بمعنی شبه و مانند، و نگهبان و نگاهدارنده و محافظت کننده است» (برهان قاطع) - «که ریشه اش در سانسکریت «وت» می باشد مثل «سیمهوت» یعنی شیر مانند، و همان «وت» مبدل به «وان» می شود.» (فرهنگ نظام).

اما ظاهراً معنای پسوندی «وان» در کلمه مرکب «پارسی وان» - چه بمعنای فارسی و چه به مفهوم تاجیک - نوعی شمولیت را می رساند.

نجیب مایل هروی

(ص ۶۸۹ سال ۷ مجله آینده)

... از یادآوری و اظهار عنایت و محبتی که در مجله گرامی آینده فرموده بودید بسیار متشکرم. امیدوارم تندرست باشید و کماکان ارادتمندان از برکات فضائل جنابعالی بهره مند گردند.

... چون موضوع «پریوان» را مطرح فرموده بودید خواستم پس از تحقیق مجدد از دوستان دانشمند

و صاحب نظر افغانی نتیجه را باستحضار عالی برسانم. همانطوریکه قبلاً معروض داشته بودم کلمه «پریوان» در لهجه‌های رائج افغانستان وجود ندارد و احتمال قریب به یقین همان «پارسی‌وان» است که Frayser Tytler نویسنده کتاب افغانستان در نوشتن کلمه از لحاظ «فونیتیک» دچار اشتباه شده‌اند و تحریف تلفظ پیدا شده که s تبدیل به z و p تبدیل به b شده است. اما کلمه «پارسی‌وان» در نقاطی که اکثریت با مذهب تسنن و پشتوزبان است بفارسی‌زبانان اطلاق میشود و نیز از نقاطی که زبانشان فارسی است و دارای دو مذهب شیعه و سنی هستند اصطلاحاً بمردم شیعه مذهب «پارسی‌وان» میگویند. با این ترتیب منظور نویسنده، کتاب افغانستان نیز کاملاً روشن میشود.*

حسین داودی

(ص ۶۹۰ سال ۷ مجله آینده)

ضمن نامه خصوصی از تبریز دانشمند ارجمند جناب دکتر منوچهر مرتضوی، دو مورد زیر را که در مجله آینده سابقه دارد نگاشته‌اند. از مطالعه آنها استفاده کردم، ولی دریغ آمدم که در تکمیل نوشته‌های سابق مورد مطالعه طالبان این‌گونه مطالب قرار نگیرد. بنابراین قسمت اخیر نامه ایشان را برای درج در مجله میفرستم، و می‌افزایم که تازه یک کتاب فرانسوی چاپ بلژیک بقلم (ژان شارل بلان) تحت عنوان «افغانستان و مردمان آن» از اروپا برایم رسیده که در صفحه ۱۴۸ آن چنین خواندم: «تاجیکهای افغانستان دری زبان میباشند،

* نقل است از نامه خصوصی ایشان به دکتر محمود افشار.

مذهب آنها سنی و برخی اسمعیلی است، بعلاوه شیعی مذهب هم که (فارسی‌وان) نامیده میشوند هستند.»

نویسندهٔ فرانسوی زبان، «پرسی‌وان» نویسندهٔ انگلیسی‌زبان را «فارسی‌وان» نگاشته است، هر دو در پسوند «وان» متفقند. در مورد پیشوند کلمه که اختلاف دارند، بنظر میرسد که این اختلاف از راه زبان و گوش حادث شده باشد. بیشتر افغانها، مانند زردشتیان یزد «ف» را «پ» تلفظ میکنند. فانوس را «پانوس» میگویند. نویسندهٔ انگلیسی ظاهراً «پارسی» را «پرسی» شنیده و کلمهٔ «پرسی‌وان» را بجای «پارسی‌وان» استعمال کرده، ولی نویسندهٔ فرانسوی درست، کلمه را شنیده و آن را درست نگاشته است. بنابراین نظر جناب دکتر مرتضوی را که در زیر می‌خوانید مقرون به صحت است.

اما نسبت به پسوند «وان» که تصور شده بود شاید «دان» از فعل دانستن باشد، چنین بنظر میرسد که طبق نامهٔ دانشمند دیگر دکتر حسین داودی سفیرکبیر سابق ایران در کابل و احتمال جناب دکتر مرتضوی، همان پسوند «وان» با واو درست باشد. حال باید دانست که این پسوند از کجا آمده است. آقای دکتر داودی آن را پشتو نوشته‌اند و اضافه کرده‌اند که دو نفر دانشمندان افغان استاد عبدالحی حبیبی و دکتر روان فرهادی که هردو از فضلاء افغانستان هستند به‌ایشان گفته‌اند بیاد ندارند که در کتب منتشره در افغانستان چنین کلمه‌ای بکار رفته باشد... و اخیراً برخوردیم که پسوند «وان» در زبان پشتو استعمال میشود و میدانید که این زبان یکی از شاخه‌های زبان ایرانیست و مردی بمن گفت زنی پارسی‌وان یعنی فارسی زبان دارد.»

از مجموع نامه‌ها و کتابها برمی‌آید که افغانهای

پشتوزبان به تاجیکهای فارسی‌زبان در بعضی از نقاط افغانستان «پارسیوان» میگویند. اما تعجب است که فضلالی ارجمند نامبرده افغان خود را از وجود این کلمه در افغانستان بی‌اطلاع گفته‌اند، درحالی که تلویحاً دو نویسنده اروپائی نوشته‌اند که افغانهای پشتو زبان این عنوان را به تاجیکهای فارسی‌زبان میدهند.

دکتر محمود افشار

(صفحه ۸۴۱ سال ۷ مجله آینده)

... درباره عنوان «بسیاردان» بنده نیز آن را خیلی پسندیدم و یادداشت جنابعالی را هم در مجله آینده خوانده‌ام. اگرچه این واژه امروز مصطلح نمی‌باشد ولی ظاهراً بار معنوی و بلاغت آن در زبان فارسی کمتر از عنوان «علامه» در زبان تازی نیست. البته چون بار مفهومی دو واژه (کمتر در اسماء ذات و بیشتر در اسماء معنی) بخصوص تعبیرات و مصطلحات هرگز نمی‌تواند کاملاً یکسان باشد تقریباً همان فرق و تفاوت مفهومی که بین «دانشمند» و «عالم» و بویژه «دانشمندان» و «علماء» وجود دارد بین «بسیاردان» و «علامه» نیز وجود خواهد داشت. این واژه در آثار سخنوران ایران فراوان استعمال شده است:

سعدی:

زبان درکش ای مرد بسیاردان

که فردا قلم نیست بر پی‌زبان

فردوسی:

بهر سو که موبد بدی کاردان
روی پاک و هشیار و بسیار دان

هم از فیلسوفان بسیار دان

سختگوی و از مردم کاردان

(برای تمام موارد که نزدیک به ده بیت است می‌توان
به فرهنگ شاهنامه ولف مراجعه کرد.)

ابو عبدالله محمد بن صالح ولوالجی (عهد سامانی)
نیز در شعرش «بس‌دان» آورده که خواجه ابوالقاسم پسر
وزیر ابوالعباس اسفراینی «عصر غزنوی» آن را به
«لبیب» عربی ترجمه کرده است.

شعر محمد بن صالح
سیم دانك و بس دانك و خندانك و شوخ
که جهان آنك بر ما لب او زندان کرد

ترجمه به عربی:
فضی ثغر لبیب ضاحك عرم
من عشق مبسمه اصبحت مسجوناً
(لباب الالباب و نیز جوامع الحکایات).

در هر حال شاید تنها ایراد و اشکالی که بر این
واژه زیبای پارسی وارد باشد اطلاق و استعمالش در
مورد بندهٔ بیمایه است که بی‌تعارف خود را لایق چنین
عناوینی نمی‌دانم، ولی پسند خاطر دوست هرچه باشد
مقبول است و مایه مباهات.^۱

۱- در کتاب «زبان دیرین آذربایجان» تألیف آقای دکتر مرتضوی از
انتشارات بنیاد موقوفات کلمهٔ بسیار دان را بحق در مورد ایشان بکار برده بودم.
شکسته نفسی می‌فرمایند. (د.ا.)



اگر اجازه بفرمائید اشاره ای هم به موضوع دو واژه «برزویان» و «پارسی وان» که در یادداشت مفید جناب عالی آمده بکنم. به نظر بنده ظاهراً در یکی بودن این دو واژه تردید نمی توان داشت و واژه نخستین صورت تحریف شده واژه دوم و در واقع انعکاس واژه «پارسی وان» در پرده «گوش انگلیسی» یا صورت انگلیسی شده آن واژه است، بخصوص که از نظر معنی کمترین فرقی بین دو کلمه وجود ندارد و هردو از سوی افغانها به مردم پارسی زبان و تاجیک (یعنی پارسی زبانان و تاجیکها از دیدگاه امروزی و ایرانیان و تازیگان از دیدگاه تاریخی) اطلاق می شود.

اما در مورد پسوند «وان» تصور نمی کنم به سادگی و به ضرر قاطع بتوان آن را «دان» از دانستن دانست همچنانکه حضرت عالی نیز اظهار تردید فرموده اید. زیرا اولاً بعید می نماید که فرزر تیتلر و نویسنده نامه هردو مرتکب اشتباه واحدی شده و آن را عیناً يك جور تحریف و ضبط کرده باشند. ثانیاً من «پارسی دان» را به معنی «پارسی و تاجیک» نمی پسندم. مثلاً معمول نیست که ترکها و فارسها و عربها را ترکی دان و فارسی دان و عربی دان بخوانند، بلکه آنان را ترك و فارس و عرب می نامند و در موارد خاص «فارسی زبان» هم می گویند و حتی برعکس عربی دان و فارسی دان و ترکی دان غالباً اختصاص به غیر عرب و غیر فارس و غیر ترك دارد که عربی و فارسی و ترکی می داند یا بدان زبان مسلط است و حافظ نیز «ترکان پارسی گو» را اگر «ترکان» صحیح باشد نه «خوبان» در مفهوم ترکانی که به فارسی سخن می گویند یا می توانند فارسی حرف بزنند گرفته

است نه به معنی فارسی‌زبانان و مردم بومی فارس (اگر هم «ترکان» مجازی استعمال شده باشد این نکته تغییر نمی‌یابد). البته احتمال آنکه با وجود این اشکالات «پارسی‌وان» همان «پارسی‌دان» باشد منتفی نیست و باید تحقیق بشود.

راستی نکته جالبی به خاطر می‌رسد که ولوالجی سابق‌الذکر که «بس‌دانک» را در شعر خود آورده است اهل «ولوالج» از نواحی بدخشان بوده است. «الولوالج: بلد من اعمال بدخشان» (معجم البلدان و مرادصداطلاع)...

منوچهر مرتضوی

(صفحه ۸۴۲ سال ۷ مجله آینده)

بنده به هیچ وجه قصد نداشتم در بحث «پریوان» که صفحاتی چند از مجله گرامی «آینده» را در سال گذشته اشغال کرد شرکت کنم. ولی برحسب اتفاق در سفرنامه ایران و افغانستان «فری‌یه» به توضیحی در این باره برخوردم که تصور میکنم روشنگر باشد. ژنرال فری‌یه نخست در زمان سلطنت محمدشاه به سال ۱۸۴۰ م / ۵۶ - ۱۲۰۰ هجری قمری به همراهی هیئت نظامی فرانسه به ایران آمد و پس از سه سال - ظاهراً به علت دسایس سفیر روس - از ایران اخراج گردید. وی بار دیگر در سال ۱۸۴۵ / ۱۲۶۱ با لباس مبدل و به صورت يك مسافر فارسی‌زبان عازم ایران شد تا از راه افغانستان به هند برود. وی در هرات به دربار یارمحمد، حکمران وقت آن شهر راه یافت. بخش مورد نظر را بنده از قسمت هرات سفرنامه نقل می‌کنم (به ترجمه ناقص خودم

از متن انگلیسی سفرنامه* که خود ترجمه‌ای است از اصل منتشر نشده سفرنامه به زبان فرانسه):

زمانی که در هرات بودم چهار نفر مورد اعتماد یار محمد بودند: فیض محمدخان، سرتیپ لعل محمد، ناجوخان و میرزا نجفخان. میرزا از نژاد قدیمی پرزیوان (Parsivan) - به فارسی پارسی - زبان (Parsi - zeban) - است یا به عبارت دیگر مردمی که قبل از افغانها بر کشور فرمان می‌راندند. با صوابدید میرزا و در سایه حمایت او گروه کثیری از اویماق‌ها (Eimaks) [توضیح مصحح ترجمه انگلیسی - یعنی اویماق‌های پرزیوان نژاد، با این تفاوت که پرزیوان‌ها در شهر سکونت دارند ولی اویماق‌ها ایلپاتی و چادرنشین هستند] مثل تیمونی‌ها (Taymooni) و جمشیدی‌ها (Jemshi - dee) به میل خود یا به اجبار به هرات آمده‌اند و در این شهر به‌خوشی و رضامندی زندگی می‌کنند. وزیر [= میرزا نجفخان] ایشان را با افغان‌ها که تعدادشان در این امیرنشین بسیار کمتر است به یک چشم می‌نگرد. اما در این نکته که آیا افزایش مداوم افراد نژاد مغلوب امری موافق مصلحت باشد جای تأمل و تردید است. «پرزویانها» در زمان حیات یار محمد گردن به یوغ او می‌نهند، زیرا که او با ایشان عادلانه رفتار می‌کند. اما هرگاه پس از مرگش از وضع خود ناراضی شوند قصد

* J. P. Ferrier, *Caravan Journey and Wandering in Persia, Afghanistan, Turkistan and Beloochistan*; translated by Capt. William Jesse; edited by H. D. Seymour; London, John Murray, 1856, pp. 157-8.

جان فاتحان را خواهند کرد و افغان‌ها که تنها در حدود يك قرن بر هرات تسلط بوده‌اند ممکن است مجبور شوند در شهر زادگاهشان قندهار پناه بجويند. افغان‌ها، مسلمان اهل سنت هستند در حالی که اکثر پریوان‌ها شیعه‌مذهب‌اند...»
بنده خود عرضی نمی‌کنم و ارزیابی مطالب اظهار شده و نتیجه‌گیری را به اهل نظر واگذار می‌کنم.

کریم امامی

(سال ۸ مجله آینده)

در بهار امسال (۱۳۶۱)، روزی در کوهستان شمالی روستای امامه تهران رهسپر بودم. چون بهنگام ناهار با گوسفندچرانها و چوپانهای آن دورهٔ پرگل و گیاه، در چمنزاری بنام «لاره» بر سفرهٔ غذا نشستیم، جوانی درشت‌اندام و پیچیده چشم و خاموش از کم‌گوئی و کم‌روئی جلب توجهم کرد. چون سخنی با او گفتم گمان کردم از مردمان سرخس و روستاهای شمال خراسان است، چه لهجه‌اش سخت روستائی کهنه خراسانی می‌نمود. در جواب سؤال من که: «سرخسی هستی؟» گفت «مو پریوانم».

چوپانهای دیگر گفتند «اوغون» است یعنی افغانی است. اما خود او باز لب به سخن گشود و با پرخاشی آرام گفت «پریوانم، غمری نه‌ام». چون در این زمینه بیشتر گفتگو کردیم، معلوم شد که او خود را بیش از آنکه افغانی (اوغون) بداند، «پریوان» یعنی افغانی شیعه‌مذهب می‌داند و اگر او را پریوان بنامند خوشتر دارد تا آنکه او را «اوغون» بنامند. گفت که اهل

افغانستان است. زبانش پارسی دری و مذهبش شیعه است و «ملکش» یعنی کشورش را بجان می‌پرستد و دوست دارد و زبانی جز «پارسی دری» ندارد.

احمد اقتداری

(صفحه ۵۲۸ سال ۸ مجله آینده)

آقای پُل بوخرر Paul Buchrer — Dietschi مؤسس کتابخانه افغانی Billiotheca Afghanica در شهرک Luestal (سویس) که مسافرت‌های متعدد به افغانستان کرده و از متخصصان قوم‌شناسی افغانستان است ضمن صحبتی که در فروردین ۱۳۶۲ در کتابخانه‌اش با او کردم و نظر او را راجع به کلمه «پرزویان» پرسش کردم گفت به آن کسانی گفته می‌شود که زبانشان فارسی شبیه فارسی ایران باشد. او بیشتر شنیده است که در مورد مردم هرات به کار می‌رود.

ایرج افشار

(در Luestal هشتم فروردین ۱۳۶۲)



امير حبيب الله خان



امان الله خان



حبیب الله مشهور به بچه سقو و حمیدالله پسر او

در این تصویر، دو تن از مشاهیر و سادات محلی، حبیب الله مشهور به بچه سقو و پسر او، حمیدالله، در لباسهای محلی و کلاههای سنتی، در یک محیط طبیعی، احتمالاً در نزدیکی یک درخت، عکس گرفته شده است.



سردار محمد نادر خان

در سال ۱۳۰۲

این تصویر از کتاب «تاریخ نظامی ایران» به قلم جناب آقای دکتر محمد باقر قزوینی است.

توضیح - همه عکسهای این کتاب از طرف ناشر در کتاب
چاپ و از کتابهای مختلف گرفته شده است.

تاریخ افغانستان	۶۸
تاریخ افغانستان از دیدگاه تاریخی	۵۸
تاریخ افغانستان از دیدگاه جغرافیایی	۶۸
تاریخ افغانستان از دیدگاه ادبی	۵۵
تاریخ افغانستان از دیدگاه اقتصادی	۷۰
تاریخ افغانستان از دیدگاه فرهنگی	۱۱۱

فهرست مندرجات

۴	یادداشت واقف
۲	تکمله یادداشت واقف
۷	پیش‌سخن از دکتر محمود افشار
۱۳	مقدمه مؤلف

۱- نمودهای تاریخی

افغانستان قلمرو حیاتی انگلستان

۱۹	افغانستان در قاموس جغرافیائی جهان
۲۲	دوره امیر عبدالرحمن‌خان
۲۸	دوره امیر حبیب‌الله‌خان
۳۵	دوره امیر امان‌الله‌خان
۴۷	دوره محمد نادرشاه
۵۰	افغانستان و ایران - دری و پشتو

۲- نمودهای زبانی

۶۳	تعدد زبانی در افغانستان
۶۷	زبان چیست
۷۷	پایداری گونه‌های ادبی زبان

۸۲	ناسازگاری زبانی در افغانستان
۸۵	زبان پشتو
۹۷	بیماری قدیم گرائی در زبان
۱۰۰	همه زبانها برابرند
۱۰۷	گذر زبانی در افغانستان
۱۱۱	فارسی در افغانستان

پیوستها

۱۲۵	۱- تاریخ سیاسی افغانستان
۱۳۲	۲- قصه‌ای افزون بر «سی قصه»
۱۴۴	۳- محمود طرزی و سراج الاخبار

۱۶۷	پرزیوان چه لغتی است؟ (دکتر محمود افشار)
۱۷۰	نظر اسمعیل نواب صفا
۱۷۳	نظر سید محمد محیط طباطبائی
۱۷۷	نظر نجیب مایل هروی
۱۸۰	نظر دکتر حسین داودی
۱۸۱	توضیح دکتر محمود افشار
۱۸۳	نظر دکتر منوچهر مرتضوی
۱۸۶	نظر «فرید» انگلیسی (ترجمه کریم امامی)
۱۸۸	نظر چوپان افغانی به قلم احمد اقتداری
۱۸۹	نظر پول بوخرر سویسی

فهرست انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

- ۱- سیاست اروپا در ایران (به زبان فرانسه)
تجدید چاپ از روی چاپ ۱۹۲۱ برلین
- ۲- مجله آینده، جلد اول (چاپ سوم)
- ۳- مجله آینده، جلد دوم (چاپ سوم)
- ۴- مجله آینده، جلد سوم (چاپ دوم)
- ۵- مجله آینده، جلد چهارم (چاپ دوم)
- ۶- گفتار ادبی (کتاب اول: مباحث ادبی)
- ۷- گفتار ادبی (کتاب دوم: اشعار واقف و دیگران)
- ۸- سیاست اروپا در ایران (تألیف دکتر محمود افشار)،
با مقدمه و پیوستهای تازه از مؤلف درباره قرارداد
۱۹۱۹ و سید حسن تقی‌زاده و علی اکبر داور
- ۹- افغان نامه (جلد اول)
- ۱۰- افغان نامه (جلد دوم)
- ۱۱- زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران
- ۱۲- زبان دیرین آذربایجان
- ۱۳- افغان نامه (جلد سوم)
- ۱۴- تاریخ و زبان در افغانستان
- ۱۵- سفرنامه و دفتر اشعار (چاپ دوم)
- ۱۶- پنج وقفنامه (این کتاب رایگان است)
- ۱۷- ایران از نگاه گوینو
- ۱۸- نامواره دکتر محمود افشار، جلد اول (۳۸ مقاله)
- ۱۹- نامواره دکتر محمود افشار، جلد دوم (۳۰ مقاله)
- ۲۰- نامواره دکتر محمود افشار، جلد سوم (۲۴ مقاله)
- ۲۱- نامواره دکتر محمود افشار، جلد چهارم (۴۴ مقاله)
- ۲۲- فرمانروایان گمنام (جلد اول)
- ۲۳- نامواره دکتر محمود افشار، جلد پنجم (۳۷ مقاله)
- ۲۴- وهرود و ارتک (جستارهایی در جغرافیای اساطیری
و تاریخی ایران شرقی) از ژرف مارکوارت
- ۲۵- زبان فارسی در آذربایجان (مجموعه مقالات)
- ۲۶- اسناد محرمانه قرارداد ۱۹۱۹ (جلد دوم)
- ۲۷- گنجینه مقالات (جلد اول: مقالات سیاسی یا سیاستنامه جدید)
- ۲۸- گزارش سفارت کابل (سفرنامه ابوالحسن قندهاری)
- ۲۹- تاریخ روابط بازرگانی روس و ایران (نوشته ماروین انتنر)
- ۳۰- فلسفه اشراق به زبان فارسی (از اسمعیل ریزی، قرن هفتم)
- ۳۱- ایران در روزگار شاه اسمعیل و شاه طهماسب
(از امیرمحمود بن خواند میر)
- ۳۲- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخ او
- تألیف دکتر محمود افشار
- به مدیریت دکتر محمود افشار
- به مدیریت دکتر محمود افشار
- به مدیریت دکتر محمود افشار
- تألیف دکتر محمود افشار
- گردآوری دکتر محمود افشار
- ترجمه ضیاءالدین دهشیری
- تألیف دکتر محمود افشار
- تألیف دکتر محمود افشار
- تألیف مهندس ناصح ناطق
- تألیف دکتر منوچهر مرتضوی
- تألیف دکتر محمود افشار
- تألیف نجیب مایل هروی
- اشعار دکتر محمود افشار
- نگارش دکتر محمود افشار
- نوشته مهندس ناصح ناطق
- گردآوری ایرج افشار
- همه جلدها با همکاری کریم اصفهانیان
- تألیف پرویز اذکانی
- ترجمه دکتر داود منشی‌زاده
- گردآوری ایرج افشار
- ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی
- تألیف دکتر محمود افشار
- تصحیح محمد آصف فکرت
- ترجمه احمد توکلی
- به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه
- به کوشش غلامرضا طباطبانی
- تألیف غلامرضا رشید یاسمی

- ۳۳- عین الوقایع، تاریخ افغانستان (از محمدیوسف ریاضی هروی) تصحیح محمد آصف فکرت
- ۳۴- گفتارهای فرهنگی و اجتماعی تألیف دکتر غلامعلی رعدی آدرخشی
- ۳۵- گنجینه مقالات (جلد دوم: ادبی و اجتماعی) تألیف دکتر محمود افشار
- ۳۶- شاعران همعصر رودکی تألیف احمد اداره چی کیلانی
- ۳۷- نامواره دکتر محمود افشار، جلد ششم، (۳۳ مقاله)
- ۳۸- سرایندهای شعر فارسی در قفقاز تألیف دکتر سیدعبدالله استاد فقید پاکستانی ترجمه دکتر محمداسلم خان
- ۴۰- ادبیات فارسی در هندویان (تألیف دکتر سیدعبدالله استاد فقید پاکستانی ترجمه دکتر محمداسلم خان دانشگاه دهلی)
- ۴۱- زبان فارسی در آذربایجان (جلد دوم)
- ۴۲- تاریخ روابط ایران و روس سیدمحمدعلی جمالزاده
- ۴۳- خلد برین محمدیوسف واله اصفهانی به کوشش میرهاشم محدث
- ۴۴- آذربایجان و آران دکتر عنایت الله رضا

زیر چاپ و در دست آماده سازی

- ۱- ممالک و مسالک (ترجمه کهن دیگر از متن مسالک و ممالک اصطخری): به کوشش ایرج افشار
- ۲- نامواره دکتر محمود افشار (جلدهای هفتم و هشتم)
- ۳- نامه های دوستانه (از دکتر مصدق، تقی زاده، محمدقزوینی، اللهیار صالح و دیگران به دکتر محمود افشار)
- ۴- بلوچستان در دوره قاجار: از عبدالرضا سالار بهزادی
- ۵- نامه های خان احمدخان کیلانی: تصحیح فریدون نوزاد
- ۶- قلمرو زبان فارسی (مجموعه مقالات)
- ۷- کاشان: اللهیار صالح
- ۸- زبان فارسی در شعر فارسی
- ۹- فرمانروایان گمنام: از پرویز اذکانی (جلد دوم)
- ۱۰- معاهدات و قراردادها: غلامرضا طباطبائی
- ۱۱- دیوان اشرف مازندرانی: تصحیح دکتر حسن سیدان
- ۱۲- نوشته های ادبی، تاریخی: غلامرضا رشید یاسمی